

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِیْمِ

فطرت؛ تأملی در درون

تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم

طاهره سادات زرگر مرادی

■ فطرت؛ تأملی در درون (تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم)

- مقدمه و ساده‌نویسی:
- ناشر:
- نوبت و تاریخ چاپ:
- چاپخانه:
- شمارگان:
- قیمت:
- شابک:

علاقمندان برای تهیه کتاب و همچنین، جهت ارتباط با مؤلف
می‌توانند با شماره ذیل تماس حاصل فرمایند:

فهرست مطالب

- مقدمه 13
- محتوای سوره روم 15
- ثواب قرائت 17
- شأن نزول 18
- تفسیر تربیتی و عرفانی آیات 19
- سخنان مفسران در توضیح الم 20
- تفسیر آیات (2) تا (7) 21
- یک پیشگویی عجیب 21
- پیامها 24
- وعدۀ الهی تخلفناپذیر است 24
- غفلت از آخرت بر اثر جهل 25
- تفاوت مؤمن الهی با فرد مادی غیر الهی 27
- آیادانشمندان اعتقاد مذهبی دارند؟ 27
- عاقبت بدکاران 29
- پیام آیات 29
- تفسیر آیات (8) تا (10) 30
- رسیدن به حقیقت با تعقل و تفکر 30
- خودشناسی کلید خداشناسی 32

- پیام آیات 34
- عبرت از اقوام گذشته 35
- قدرت مانع عذاب نشد 37
- انواع عذاب 37
- نکته‌های تربیتی 38
- پیام‌ها 39
- تأثیر گناه بر جان انسان 39
- نکته قابل توجه 40
- کلید خوشبختی 41
- بازگشت همه به سوی خدا 41
- راه بین مبداء و معاد 42
- انسان در قوس صعودی و نزولی 43
- تزکیه چیست؟ 44
- تهذیب نفس و وظیفه‌ای الهی 45
- تسوی نفس در قرآن 46
- نفس در قرآن 47
- معاد، به سوی خداست 48
- تفسیر آیات (11) تا (16) 49
- حقیقت انسان از نظر قرآن 50
- مراقب باش روح آلوده نگردد 50
- چرا غافل و بی‌خیالیم؟ 52
- مراحل تزکیه نفس 52
- سیر انسان از مبدا تا معاد 53
- راه‌های رسیدن به مقام انسانی 54
- معاد 55
- چرا یکی از نام‌های قیامت ساعه است 56
- سیر انسان در عوالم دیگر 57
- تنزل روح از عالم علوی 59
- انسان در قوس صعود 60
- تفسیر آیات (17) و (18) 62
- تفاوت میان حمد و تسبیح 63

- زنده را از مرده بیرون می آورد! 66
دنیا هم بهاری دارد 67
پیام آیات 68
تفسیر آیات (20 تا 22) 69
علایم شش گانه آفرینش بر حکمت و قدرت الهی 70
مراحل خلقت انسان 70
شرافت انسان و انسانیت او 73
حقیقت انسان بعد ملکوتی اوست 73
نکته 75
پیامها 76
آیات آفاقی و انفسی 76
اسرار رحمت و مودت میان زوجین 78
توجه به پیامهای آیات 80
تفسیر آیات (23 تا 25) 82
خواب؛ نشانه قدرت خداوند 83
حکمت خداوند در مسئله خواب 84
خواب و اسرار آن 84
اسرار پیچیده عالم خواب 85
سه عالم در کتاب انسان کامل 86
انسان و خواب 88
انواع خواب 92
بیان طنطاوی به نقل از فارابی در اقسام خوابها 93
نکتهها 97
قیام آسمانها و زمین 99
نکتهها 101
پیامها 102
تفسیر آیات (26 و 27) 103
توحید مالکیت خداوند 103
توحید در ربوبیت و تدبیر 107
انسان کامل مثل اعلائی حق 109
نکتهها 110

- نتیجه آیات 111
الف (یک دوره کامل درس خداشناسی 111
ب (چه کسانی از این آیات الهام می‌گیرند؟ 111
آنچه باید بدانیم 113
تکامل انسان چیست؟ 113
نکته مهم 114
پیامدهای خودفراموشی 115
راه رسیدن به بهشت 115
تفسیر آیات (28) و (29) 116
ای بشر! وجدان خود را قاضی کن 117
تأکیدی بر تعقل و اندیشه 118
پیام‌ها 119
نکته‌هایی برای اندیشیدن 120
تفسیر آیات (30) تا (32) 121
توجه به خدا فطری است 123
فطرت از نظر استاد مطهری 124
فطرت و تربیت 124
فطرت، صبغه، حنیف 125
طبیعت، غریزه، فطرت 125
تفاوت فطرت و غریزه 126
انسان، ناشناخته‌ترین موجود 127
فطریات انسان در ناحیه شناخت 127
فطریات در ناحیه خواست‌ها 129
گرایش‌های مقدس 130
گرایش‌های فطری 130
عشق و پرستش، توجیه گرایش‌های انسانی 132
فناي عاشق در معشوق 132
نظر قرآن درباره منشأ دین 132
چند حقیقت در آیه فطرت 136
انسان از درون با خدا آشناست 138
راه‌های ظهور فطرت 140

- هر جماعتی به اعتقادات خود خوشحالند 141
نکته‌ها 142
پیام‌ها 144
تفسیر آیات (33 تا 36) 145
تفسیر و توضیح آیات 145
تفسیر آیات (37 تا 40) 149
توضیح آیات 150
نکته‌ها 152
پیام‌ها 153
پیام‌ها 154
نکته‌ها 156
پیام‌ها 157
تفسیر آیات (41 تا 45) 158
سرچشمه فساد، اعمال خود مردم است! 159
تفسیر و توضیح آیات 161
تفسیر آیات (46 تا 50) 164
پیام آیات 165
تفسیر و توضیح آیات 166
تأثیر بادها در عالم هستی 167
نکته‌ها 169
نظری عرفانی 171
ثمره تدبیر 172
تفسیر آیات (51 تا 53) 176
تفسیر و توضیح آیات 176
تفسیر آیات (54 تا 60) 177
پیام آیات 179
تفسیر و توضیح آیات 179
سرعت برپایی قیامت و رسیدگی به حساب 180
نکته پایانی 185
نکاتی مهم در تزکیه نفس 186
تحلیه 188

﴿ 10 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم ﴾

تجلیه 188
منابع 191

مقدمه

خداوند متعال به این بنده حقیر توفیق داد تا هر سال در ماه مبارک رمضان یکی از سوره‌های قرآن را در نظر گرفته و نکات تربیتی و عرفانی آن را بیان کنم؛ که حاصل این توفیقات مجموعه‌ای از تفاسیر است که به زبان ساده برای استفاده عموم دوستداران قرآن قرار می‌گیرد. کتابی که پیش رو دارید، تفسیر سوره مبارکه روم است که حاصل همان جلسات است که به صورت روزانه در ماه مبارک رمضان برگزار شده بود.

اکنون، این تفسیر با عنوان «فطرت؛ تأملی در درون» پیش روی شما عزیزان قرار می‌گیرد که امیدوارم از آموزه‌ها و نکات قابل تأمل آن بهره‌مند شوید. موضوع اصلی این سوره، مبدأ و معاد و گفت‌وگوهای اهل ایمان و کفر در این زمینه است.

از جمله سرفصل‌های مهم این کتاب می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- پیشگویی از پیروزی «رومیان» بر «ایرانیان» در جنگی که در آینده رخ می‌دهد؛

12 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم

- چگونگی تفکر و حالات افراد بی‌ایمان و بیان عذاب‌ها و کیفرهای الهی در رستاخیز برای آنان.
- اشاره به بخش مهمی از آیات عظمت خداوند در آسمان، زمین و در وجود انسان‌ها مانند خروج حیات از مرگ، و مرگ از حیات، خلقت انسان از خاک، نظام زوجیت و آفرینش همسران برای انسان‌ها، و رابطه مودت در میان آنها، آفرینش آسمان و زمین، اختلاف زبان‌ها، نعمت خواب در شب و جنبش در روز، ظهور رعد و برق و باران، حیات زمین بعد از مرگ، تدبیر امر آسمان و زمین به امر خدا.
- شرح و تبیین درباره حالات افراد بی‌ایمان و گنهکار، و ظهور فساد در زمین بر اثر گناهان آنها.
- بیان دوباره دلایل توحید و نشانه‌های حق و مسایل مربوط به معاد.
- امیدوارم توانسته باشم، گامی در جهت رسیدن به شناخت خدای متعال برداشته باشم و امید به رحمت الهی دارم که این تلاش ناچیز را از این عبد فقیر قبول فرماید و توشه‌ای برای یوم لاینفع مال و لا بنون قرار دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) غَلَبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳)

فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ بَعُدْ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴)

يَنْصُرِ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵)

رومیان مغلوب شدند، «2» در نزدیکیترین سرزمین [خود به حجاز که نواحی شام است]، و آنان پس از مغلوب شدنشان به زودی پیروز خواهند شد؛ «3» [البته] در ظرف چند سال. [روشن است که] عاقبت و نتیجه کار پیش [از مغلوب شدن رومیان] و پس [از پیروزی رومیان] فقط در سیطره اراده و فرمان خداست، و آن روز [که رومیان پیروز شوند] مؤمنان خوشحال خواهند شد، «4» به سبب نصرت و یاری خدا، [آری او] هرکس را بخواهد یاری می‌دهد، و تنها او توانای شکستناپذیر و مهربان است. «5»

محتوای سوره روم

سوره روم در مکه نازل شده و دارای شصت آیه، هشتصد و نوزده کلمه و سه

14 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم

هزار و پانصد و سی و چهار حرف است. و همانند بسیاری از سوره‌های مکی، موضوع اصلی این سوره، مبدأ و معاد و گفت‌وگوهای اهل ایمان و کفر در این زمینه است.

چرا که دوران مکه دوران آموزش اعتقادات اصیل اسلامی، توحید و مبارزه با شرک، و توجه به معاد و دادگاه رستاخیز بود. و در لابه‌لای این مباحث مطالب دیگری در این ارتباط با آنها نیز مطرح شده است. در حقیقت، مطالب این سوره را می‌توان در هفت بخش خلاصه کرد:

1. پیشگویی از پیروزی «رومیان» بر «ایرانیان» در جنگی که در آینده رخ می‌دهد.

2. چگونگی تفکر و حالات افراد بی‌ایمان و بیان عذاب‌ها و کیفرهای الهی در رستاخیز برای آنان.

3. اشاره به بخش مهمی از آیات عظمت خداوند در آسمان، زمین و در وجود انسان‌ها مانند خروج حیات از مرگ، و مرگ از حیات، خلقت انسان از خاک، نظام زوجیت و آفرینش همسران برای انسان‌ها، و رابطه مودت در میان آنها، آفرینش آسمان و زمین، اختلاف زبان‌ها، نعمت خواب در شب و جنبش در روز، ظهور رعد و برق و باران، حیات زمین بعد از مرگ، تدبیر امر آسمان و زمین به امر خدا.

4. سخن از توحید فطری، بعد از بیان دلایل آفاقی و انفسی، برای شناخت خدا.

5. شرح و تبیین درباره حالات افراد بی‌ایمان و گنهکار، و ظهور فساد در زمین بر اثر گناهان آنها.

6. اشاره به مسئله مالکیت و حق ذمّی‌لقربی و نکوهش از رباخواری.

7. بیان دوباره دلایل توحید و نشانه‌های حق و مسایل مربوط به معاد.

در این سوره، همچون سوره‌های دیگر قرآن، مسایل استدلالی و عاطفی و خطاب‌ی چنان به هم آمیخته شده است که، مجموعه کاملی برای هدایت و تربیت نفوس را فراهم ساخته است.

پس، بخش عمده آیات این سوره، به ذکر نعمت‌های الهی در آسمان و زمین و نظام زوجیت در گیاهان و حیوانات، آفرینش انسان از خاک و پیوند زن و مرد، تلاش در روز و خواب در شب، بارش باران و وزش باد و حیات پس از مرگ می‌پردازد.

ثواب قرائت

در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «هر کس سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان بخواند، به خدا سوگند اهل بهشت است و هیچ در این سخن استثنای نمی‌کنم... و این دو سوره موقعیت مهمی نزد پروردگار دارند».

در حدیث دیگری از پیامبر (ص) چنین آمده است: «من قرئها کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل ملک سبح الله بین السماء و الارض و ادرك ما ضیع فی

﴿ 16 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم ﴾

یومه و لیله؛ هر کس سوره روم را بخواند پاداشی معادل ده حسنه به تعداد هر فرشته‌ای که در میان آسمان و زمین تسبیح خدا می‌گوید خواهد داشت و آنچه را در روز و شب از دست داده جبران خواهد کرد».

بدیهی است کسی که محتوای این سوره را، که سراسر درس و توحید خدا و دادگاه بزرگ قیامت است، در روح و جان خود جای دهد و مراقبت پروردگار را در هر لحظه در خود ببیند و روز جزا و محکمه عدل الهی را مسلم بداند، تقوای الهی چنان قلبش را پر می‌کند که شایسته چنین پاداش بزرگی است.¹

شان نزول

این سوره با پیشگویی پیروزی رومیان بر ایرانیان در جنگ آغاز می‌شود و به همین مناسبت، سوره «روم» نام گرفته است. مفسران بزرگ، همگی اتفاق دارند که آیات نخستین این سوره بدین سبب نازل شد که وقتی پیامبر ﷺ در مکه بود و مؤمنان در اقلیت بودند، جنگی میان ایرانیان و رومیان درگرفت. در این نبرد ایرانیان پیروز شدند. مشرکان مکه این مسئله را به فال نیک گرفتند و آن را دلیلی بر حقانیت شرک خود دانستند.

آنان گفتند: ایرانیان مجوس هستند و مشرک (دوگانه‌پرست)؛ اما رومیان مسیحی‌اند و اهل کتاب. همان‌گونه که «ایرانیان» بر رومیان غلبه کردند، پیروزی نهایی از آن شرک است و طومار اسلام به‌زودی پیچیده خواهد شد.

1. تفسیر نمونه ج 16، ص 375.

گرچه اینگونه نتي جه‌گیری‌ها پایه‌اي نداشت؛ اما در میان مردم جاهل آن روز تأثیرگذار بود وین امر بر مسلمانان گران آمد.

اینگونه بود که آیات فوق نازل شد: گرچه ایرانیان در این نبرد پیروز شدند؛ اما چیزی نمی‌گذرد که از رومیان شکست خواهند خورد. حتی زمان این پیشگویی را نیز بیان داشت و گفت این امر فقط در طول چند سال به وقوع می‌پیوندد.

تفسیر تربیتی و عرفانی آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا که رحمتش بیاندازه است و مهربانیش همیشگی.

بسم‌الله: سر‌آغازی است برای هر کار که استمداد از ذات پاک خدا را هنگام شروع در هر کار بما می‌آموزد.

الرحمن الرحيم: این نکته را بازگو می‌کند که اساس خلقت و تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می‌دهد.

بسم‌الله: نشان بندگی خدا و وابستگی به اوست. خدایا! تو را فراموش نکردم و با نام تو خود را بیمه کنیم و به کمک تو از شیطان فرار می‌کنم.

بسم‌الله: کلید کتاب خداست؛ مثل کلید درها. همان‌گونه که هیچ دری

18 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم

بی‌کلید نیست، هیچ دستوری در قرآن هم بی «بسم الله» نیست. و چون سوره توبه سوره کیفر است، بسم الله ندارد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید «بسم الله» کلمه امان و رحمت است. و این سوره چون اعلام برائت و بی‌زاری از کفار است، با اظهار محبت و رحمت سازگار نیست.² و دعایی که اولش «بسم الله الرحمن الرحیم» باشد رد نمی‌شود [اگر شرایط موجود باشد].

سخنان مفسران در توضیح الم

الم (1)

1. حروف مقطعه رمز بین خدا و پیامبرش است. از ابن عباس نقل شده است که حروف مقطعه آیانه ربانی الله و هر حرفی اشاره به صفتی است که به آن ثنای پروردگار را گویند. نیز گفته‌اند: الف در «الم» کنایه از الوهیت، لام از لطف، و میم از ملک است.

2. الف اشاره به اسم «الله» و لام بنام «جبرائیل» و میم با اسم (محمد صلی الله علیه السلام) یعنی خداوند توسط جبرائیل به محمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد.

3. حروف مقطعه برای این است که مردم بدانند که کسی بحقایق و اسرار این کلمات راه نبرد.

4. الف اشاره به «الله» و لام به «لطیف» و میم به «مجید» است؛ یعنی

²تفسیرهای مجمع البیان و فخررازی.

«الله» منم، روی اطاعت بمن آر. «لطیف» منم، در عبادت اخلاص فرو مگذار.
«مجید» منم، بزرگی دیگران رامسلم مدار.
و آراء دیگری نیز از مفسران در توجیه «الم» نقل شده؛ لکن چون حروف
مقطعه از متشابهات قرآن بشمار میرود سکوت در آن اولی است.³

تفسیر آیات (2 تا 7)

غُلِبَتِ الزُّوْمُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳)
فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ
(4).

یک پیشگوی عجیب

این سوره جزء 29 سوره‌ای است که با حروف مقطعه آغاز می‌شود، که بارها در
تفاسیر به آنها اشاره شده است.

تنها چیزی که در اینجا جلب توجه می‌کند، این است که برخلاف بسیاری از
سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز می‌شود و پشت سر آن سخن از عظمت
قرآن است، در اینجا بحثی از عظمت قرآن نمی‌یابیم؛ بلکه سخن از شکست
رومیان و پیروزی مجدد آنها در آینده است؛ البته با دقت روشن می‌شود که این
بحث نیز بیان عظمت قرآن است، چراکه این خبر غیبی مربوط به آینده
نشانه‌ای از اعجاز و عظمت این کتاب آسمانی محسوب می‌شود.

20 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم

بعد از ذکر حروف مقطعه می فرماید: رومیان مغلوب شدند (غلبت الروم)، و این شکست در سرزمین نزدیکی واقع شد (في ادني الأرض)؛ نزدیک به شما اهل مکه، در شمال جزیره عرب، در اراضی شام.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از نزدیک به شما، محلی در نزدیکی سرزمین ایرانیان بوده است؛ یعنی در محلی واقع می شود که نزدیکترین نقطه میان ایران و روم بود.

همچنین، گفته شده، منظور از این سرزمین، زمین روم است؛ یعنی آنها در نزدیکترین مرزهایشان با ایران گرفتار شکست شدند. جمله «في ادني الأرض»، این اشاره به اهمیت و عمق این شکست است. طبعاً پیشگویی از پیروزی طرف مغلوب در چند سال آینده، اهمیت بیشتری دارد که جز از طریق اعجاز قابل پیش بینی نیست. سپس اضافه می کند که رومیان بعد از شکست به زودی پیروز خواهند شد.

با اینکه جمله «سیغلبون» برای بیان مقصود کافی بود، ولی تعبیر «من بعد غلبهم» را به آن اضافه می کند تا اهمیت این پیروزی آشکارتر گردد، چراکه غالب شدن یک جمعیت مغلوب آن هم در نزدیکترین و نیرومندترین مرزهایش در یک مدت کوتاه، غیر منتظره است و قرآن صریحاً از این حادثه غیر منتظره خبر می دهد.

سپس سال های آن را هم با عبارت «في بعض سنين» مشخص می کند. «بضع» حداقل 3 و حداکثر 9 سال می باشد. در ادامه می فرماید: اگر می بینید

خداوند از آینده خبر می‌دهد، به خاطر این است که «و لله الامر من قبل و من بعد»، همه چیز و همه کار به دست اوست؛ چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی این قوم شکست خورده. البته این اراده خدا مانع از اختیار انسان نیست؛ بلکه می‌خواهد این نکته را روشن کند که قادر بالذات و مالک علی الاطلاق او است و هر کس هر چیزی دارد از او دارد.

سپس می‌افزاید: اگر امروز که رومیان شکست خوردند، مشرکان خوشحال شدند؛ در آن روز که رومیان غالب شدند مؤمنان خوشحال خواهند شد. آری، خوشحال می‌شوند به نصرت الهی «بنصرالله». سپس می‌فرماید:

يُنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵)

خداوند هر که را بخواهد یاری می‌کند، و او شکست‌ناپذیر و مهربان است.

در اینکه منظور از خوشحالی مسلمانان در آن روز چیست؟ جمعی گفته‌اند منظور از پیروزی رومیان است، هر چند آنها نیز در صف کفار بودند، اما چون اهل کتاب بودند پیروزی آنها بر مجوسیان مشرک، یک مرحله از پیروزی «توحید» بر «شُرک» به‌شمار می‌رود.

مؤمنان خوشحال شدند و این حادثه را به فال نیک گرفتند و دلیلی بر پیروزی آنها بر مشرکین دانستند. می‌توان این‌گونه نیز بیان کرد که شادی مؤمنان از آن جهت بود که عظمت قرآن و صدق پیشگویی قاطع آن که خود یک پیروزی مهم معنوی برای مسلمانان محسوب می‌شد، در آن روز ظاهر

گشت.

همچنین، پیروزی رومیان با پیروزی و «بدر» یا «صلح حدیبیه» مقرون بود که آن هم در نوع خود یک پیروزی محسوب می‌شد به‌خصوص تعبیر به «نصرالله» نیز تناسب با این معنی دارد. خلاصه، خوشحالی مسلمانان در آن روزا می‌توان از چند جهت دانست:

1. از پیروزی اهل کتاب بر مجوسیان که صحنه‌ای از غلبه خداپرستان بر شرک بود؛

2. از پیروزی معنوی به خاطر اعجاز قرآن؛

3. از پیروزی مقارن آن که احتمالاً «صلح حدیبیه» یا یکی دیگر از فتوحات مسلم‌انان بود.

و باز هم برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ»

پیام‌ها

1. یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن، پیشگویی‌های صادقانه و محقق آن است. رومیان، از ایرانیان شکست خوردند، ولی قرآن پیشگویی می‌کند که چند سال دیگر رومیان غالب خواهند شد و چنان شد: «تُغْلِبُ - سیغلبون».

2. با یک شکست مایوس نشوید: «تُغْلِبُ - سیغلبون».

3. در پیروزی‌ها و شکست‌ها، محوریت توحید فراموش نشود: «لله الامر

من قبل و من بعد».

4. هم پیروزی را از او بدانیم و هم ساز و برگ نظامی را «بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ».

5. دلیل نصرت الهی، عزت و رحمت اوست «ینصروهو العزیز الرحیم»⁴.

وعده الهی تخلفناپذیر است

در آیه بعد می فرماید:

لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَئِنْ أَكْثَرَ النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ (6)

و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نخواهد کرد؛ هر چند

بیش تر مردم نمی دانند.

می فرماید: وعده خدا حق است و هر کس را که او بخواهد و مشیت او به

یاری اش تعلق گرفته باشد، مظفر و منصور خواهد شد. خداوند خلف وعده

نخواهد کرد و مؤمنان را به پیروزی بر رومی ها خوشحال می کند. یکی از

وعده های خداوند متعال همان غالب شدن روم بر فارس، پس از مغلوب شدن

آنها بود.

اما آیه مطلق است و شاید اشاره به عموم وعده های الهی دارد؛ از آن

نعمت های بهشتی و رحمت و مغفرت خود که به مؤمنان وعده داده، و نیز آن

وعید و تهدیدات و عذاب های که برای کفار و منکرین مهیا گردانیده که تماماً

حق و محقق خواهد بود و خلاف پذیر نخواهد بود⁵ و در ادامه آیه می فرماید:

وَلَئِنْ أَكْثَرَ النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ.

علت عدم آگاهی مردم، عدم معرفتشان نسبت به خداوند و علم و قدرت

4. تفسیر نو ج 9، ص 178-180.

5. تفسیر مخزن عرفان ج 10، ص 76.

اوست. آنها خدا را به درستی نشناختند و از این حقیقت که او محال است که از وعده‌اش تخلف کند، آگاهی نداشتند. زیرا تخلف از وعده یا به خاطر جهل است و یا به خاطر ضعف و ناتوانی؛ اما خدایی که از عواقب امور آگاه است و هم قدرتش مافوق همه قدرت‌هاست، هرگز از وعده‌ش تخلف نخواهد کرد.

غفلت از آخرت بر اثر جهل

سپس می‌فرماید: «این مردم کوتاه بین تنها ظاهری از زندگی دنیا می‌بینند و از آخرت و پایان کارها بی‌خبرند.⁶

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت‌های جاودانی و حیات سرمدی است] بی‌خبرند.

می‌فرماید: آنها تنها از زندگی دنیا آگاهند، و تازه از این زندگی نیز به ظاهری قناعت کرده‌اند، مجموعه‌ای از سرگرمی‌ها و لذت‌های زودگذر، خواب‌ها و خیال‌ها برداشت آنها را از زندگی دنیا تشکیل می‌دهد، غرور و غفلتی که در این برداشت نهفته است بر کسی پوشیده نیست.

اگر آنها باطن و درون این زندگی دنیا را می‌دانستند، برای شناخت آخرت کافی بود، چراکه دقت در این زندگی زودگذر نشان می‌دهد که حلقه‌ای است از

یک سلسله طولانی، و مرحله‌ای است از یک مسیر بزرگ. همان‌گونه که دقت در زندگی جنینی نشان می‌دهد که هدف نه‌ایی خود این زندگی نیست؛ بلکه این یک مرحله مقدماتی است برای یک زندگی گسترده‌تر. آری، آنها تنها ظاهری از این زندگی را می‌بینند و از محتوا و مفاهیم و مکنون آن غافلند.

جالب اینکه با تکرار ضمیر «هم» به این حقیقت اشاره می‌کند که علت این غفلت و بی‌خبری خود آنها هستند، درست مثل اینکه کسی به ما بگوید: مرا از این امر غافل کردی، و ما در جواب بگوییم: تو خودت غافل شدی؛ یعنی سبب غفلت خودت بودی.

تفاوت مؤمن الهی با فرد مادی غیر الهی

اصولاً بینش یک مؤمن الهی با فرد مادی یا مشرک تفاوت‌های بسیار دارد. اولی، طبق عقیده توحیدی جهان را مخلوق خداوند حکیم و آگاهی می‌داند که تمام افعالش روی حساب و برنامه است و به همین دلیل معتقد است که جهان مجموعه‌ای است از اسرار و رموز دقیق، هیچ‌چیز در این عالم ساده نیست، همه کلمات این کتاب پر محتوا و پر معنا است. این بینش توحیدی به او می‌گویی: از کنار هیچ حادثه و هیچ موضوعی ساده نگذرد، زیرا ممکن است ساده‌ترین مسایل، پیچیده‌ترین آنها باشد. او همیشه به عمق این جهان می‌نگرد و به ظواهر آن قانع نیست. او این درس را در مکتب توحید خوانده است. او برای عالم هدف بزرگی قلیل است و همه‌چیز را در دایره آن هدف می‌بیند.

اما فرد مادی، دنیا را مجموعه‌ای از حوادث کور و کر و بی‌هدف می‌شمرد، و

جز به ظاهر آن نمی‌اندیشد. اصلاً برای آن باطن و عمقی قایل نیست. مگر می‌توان برای کتابی که مجموعه خطوط آن، همان چیزی است که کودکی با حرکات بی‌هدف دست خود به روی کاغذ به وجود آورده است اهمیت و عمقی قایل شد؟!

آیا دانشمندان اعتقاد مذهبی دارند؟

حتی به گفته بعضی از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی، تمام اندیشمندان بشر از هر قشر و گروه که درباره نظام جهان اندیشیده‌اند، از نوعی تفکر مذهبی بر خوردار بوده‌اند. (دقت کنید)

«آینشتاین» دانشمند معروف معاصر می‌گوید: به سختی می‌توان در میان مغزهای متفکر جهان کسی را یافت که دارای یک نوع احساس مذهبی مخصوص به خود نباشد، این مذهب با مذهب یک شخص عادی فرق دارد... [مذهب این دانشمند، تحیری شعفاور از نظام عجیب و دقیق کائنات است که گه‌گاه پرده از روی اسراری برمی‌دارد که در مقایسه با آن تمام تلاش‌ها و تفکرات منظم بشری انعکاسی نقابل بیش نیست].⁷

در جای دیگری می‌گوید: «اصلاً چیزی که سبب شد دانشمندان و متفکران و مکتشفان در تمام طول قرون و اعصار در گوشه تنهایی به مطالعه اسرار دقیق جهان هستی پردازند همین اعتقاد مذهبی آنان بود».⁸

7. نیایی که من می‌بینم به نقل از: تفسیر نمونه ج 16، ص 368.

8. همان.

از سوی دیگر، چگونه ممکن است کسی که این دنیا را مرحله نهایی و هدف اصلی می‌شمرد، با کسی که آن را «مزرعه» و «میدان آزمودگی» برای زندگی جاودانی که دنبال آن است می‌داند یکسان ببیند؟ او از آن ظاهری بیش نمی‌بیند و این به لحاظ ژرفش می‌اندیشد.

این اختلاف دیدها در تمام زندگی آنها اثر می‌گذارد. آن «ظاهربین» انفاق را سبب خسران و زیان می‌شمرد، در حالی که «موحد» آن را تجارتي پرسود می‌داند. یکی جهاد را مایه دردسر و شهادت را به معنی نابودی، و دیگری جهاد را رمز سربلندی و شهادت را حیات جاودانی می‌شمرد. آری افراد بی‌ایمان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌بینند و از آخرت غافلند.⁹

عاقبت بدکاران

خلاصه: در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از ظاهربینانی بود که تنها افق فکرشان به محدوده دنیا و جهان ماده تعلق دارد و از قیامت و عالم ماوراء طبیعت بی‌خبرند.

این آیه در مذمت کفار برآمده که اینان چشم باطن ندارند و در باطن و حقیقت نفوذ نمی‌کنند تا اینکه در ظاهر دنیا که رقیقه باطن است و آخرت که جوهر و ماحصل دنیا است و مثل روغن در شیر در این دنیا پنهان است، بنگرند. بلکه اینان فقط به دنیا که قشر آخرت است نظر می‌کنند و همت بر تعمیر آن

⁹تفسیر نمونه، ج 16، ص 364-368 به طور خلاصه.

﴿ 28 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم ﴾

گمارده‌اند. این است که از طریق حق و حقیقت بازمانده و از آخرت غافل شده‌اند.

پیام آیات

1. کوتاه‌بینی، سطحی‌نگری و توجه نکردن به ماورای مادیات، نوعی جهل است: «لکن اکثر الناس لا یعلمون... یعلمون ظاهراً...» انسان باید عمیق‌بین باشد و ظاهری و غافل نباشد.

2. دنیا بد نیست، غفلت از آخرت بد است. علم به ظواهر دنیای مادی بدون توجه به آخرت مورد انتقاد است.

3. دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت باطن دنیاست. توجه به ظاهر دنیا سبب غفلت از آخرت است. **یعلمون ظاهراً... هم عن الآخرة هم غافلون.**»

تفسیر آیات (8 تا 10)

رسیدن به حقیقت با تعقل و تفکر

در آیه هشتم این سوره و آیات آینده به ذکر مطالب متنوعی درباره مبداء و معاد و آیات آفاقی و آیات انفسی می‌پردازد.

أولم يتفكروا في أنفسهم ما خلق الله السموات والأرض وما بينهما إلا

بالحق وأجل مسمى وإن كثيراً من الناس بلىء ربهم لكافرن (8)

آیا در [خلوت] درون خود اندیشه نکرده‌اند؟ [که] خدا
آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز به حق و

برای مدتی معین نیافریده است؛ و همانا بسیاری از مردم
به لقاء پروردگارشان کافرند.

«اولم» همزه استفهام انکاری را برای تقریر می آورند. چرا این کفار که منکر
معادند به نفس خود رجوع نمی کنند و در خود فرو نمی روند و خلقت عجیب
آسمان ها و کرات و اوضاع آسمانی و این دستگاه مجلل جهانی از زمین و کوهها
و اقیانوس ها و آنچه بین آسمان ها و زمین است نمی نگرید تا اینکه بدانند که
مباحکیم اینها را بیهوده نیافریده است.

نیز، اینان را برای پیدایش و بقاء نوع بشر بی فایده خلق نکرده؛ بلکه غایت
و فایده بزرگی هم در اصل وجود آنها و هم در مدت بقای آنها در نظر است.¹⁰
یعنی آنها اگر درست بیندیشند و به وجدان خود و داوری عقلشان مراجعه کنند،
به خوبی از این دو امر آگاه می شوند که: اولاً، جهان بر اساس حق آفریده شده،
و نظاماتی بر آن حاکم است که دلیل بر وجود عقل و قدرت کامل در خالق این
جهان است.

ثانیاً، این جهان به سویی زوال و فنا می رود و از آنجا که خالق حکیم ممکن
نیست بیهوده آن را آفریده باشد، دلیل بر جهان دیگری است که سرای بقا
خواهد بود، وگرنه آفرینش این جهان مفهوم نداشت، و این خلقت طویل و
عریض تنها برای این چند روز دنیا بی معنی بوده، و از اینجا به وجود آخرت پی
می برند. بنابراین، دقت در نظم و حقانیت این جهان دلیل بر وجود مبداء است

و دقت در داشتن «اجل مسمی» دلیل بر معاد است (دقت کنید)
از این رو، در پایان آیه اضافه می‌کند: «بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان
کافرند». یا اصلاً منکر معادند، همان گونه که مکرر در آیات قرآنی از قول مشرکان
نقل شده که می‌گفتند: آیا هنگامی که ما خاک شدیم، مجدداً به زندگی
باز می‌گردیم؟ این حرف عجیبی است؟ این غیر ممکن است! این دلیل جنون
گوینده آن است! چنانکه در آیه دیگر می‌فرماید:

وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلَمْ نَكُنْ فِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾

اگر بخواهی تعجب کنی، پس تعجب از گفتار منکران
لجوج است که [بدون توجه به قدرت خدا که آنان را از
خاک پدید آورد، می‌گویند]: آیا ما هنگامی که [پس از
مردن] خاک شدیم، به راستی در آفرینش جدیدی قرار
خواهیم گرفت؟!

اینانند که به پروردگارشان کافر شدند، و در گردنشان
بندها و زنجیرها [ی گمراهی در دنیا و عذاب در آخرت]
است، و به یقین اهل آتشاند و در آن جاودانه‌اند.

(و یا بسیاری نیز) با اینکه با زبان منکر نیستند اما عملشان آنچنان آلوده و

ننگین است که نشان می‌دهد آنها اعتقادی به معاد ندارند، چراکه اگر معتقد بودند نباید این چنین فاسد و مفسد باشند.¹²

خوشناسی کلید خداشناسی

تعبیر «فی انفسهم» این است که «آنها در درون جان از طریق عقل و وجدان» به آفرینش آسمان‌ها و زمین بیندیشند. و شاید مقصود از «فی انفسهم» چنین باشد، چرا اینان در نفس خود فرونمیروند و آثار خلقت الهی را در خود نمی‌بینند تا اینکه خود را بشناسند و از خوشناسی خدا را بشناسند. چنانچه در آن حدیث معروف فرموده: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». آری، خوشناسی کلید خداشناسی است و انسان، جامع تمام مراتب موجودات است. پیشوای عارفان فرموده:

دائک فیک و ما تشعر و دوائک فیک و ما تبصر
اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
فانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر الـمضمر

چون این را نمی‌دانند (وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ)، بسیاری از مردم فقط عوارض مثل الوان و اشکال دنیوی را می‌نگرند، و تمام هم‌شان مصروف امور طبیعی و پیروی شهوات بهیمی و حظوظات سبعیه گردیده، و ادراکات عقلانی خود را مصروف امور مادی و دنیوی نموده‌اند؛ این است که از

حقیقت دور افتاده و به مبداء و مربی خود چون منزه و مبرا از جسم و جسمانیات است، کافر گردیده‌اند. مسلم است، چشمی که همیشه در تاریکی امور مادی باز شده است، هرگز قدرت ندارد به طرف نور و روشنایی باز شود؛ بلکه به مجرد مختصری از اشعه نور کور خواهد گردید.

عالم دنیا و عالم طبیعت، عالم تاریکی و ظلمت است و عالم آخرت که بازگشت به سوی مبداء است، عالم حقیقی و محل تجلی نور صمدانی است و هر چشمی تاب دیدن آن را ندارد. این است که در سوره بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲)

و کسی که در این دنیا کوردل باشد، در آخرت هم کوردل و گمراهتر است.

کسی که هیچ آشنایی با چنین نوری ندارد، چنین کسی البته به لقاء پروردگار خود کافر خواهد بود.¹³ برای همین انکار می‌کند. «لقاء ربهم» اشاره به قیامت و رستاخیز است که حجاب‌ها کنار می‌رود و انسان با شهود باطنی خدا را به عظمت می‌شناسد.

«اجل مسمی» بیانگر این حقیقت است که به هر حال زندگی این جهان دوام و بقا ندارد و این هشدار است برای همه دنی‌پرستان.¹⁴

پیام آیات

13. تفسیر مخزن العرفان ج 10، ص 77.

14. تفسیر نمونه ج 16، ص 372.

- 1 «تفکر» داروی بیماری غفلت است: هم غافلون او لم يتفكروا».
2. تفکر، زمانی مفید و سازنده است که دور از هیاهو و تأثیرات منفی و بر اساس عقل و فطرت باشد: «في انفسهم» .
3. نتیجه فکر سالم، ایمان به حقانیت و هدفداری هستی و آخرت است و نتیجه بی فکری، کفر و انکار معاد است: «بتفكروا - لكافرون».

چشم دل باز کن که جان بینی
آنچه نادیدنی است، آن بینی
نشانه‌های خدا در وجود انسان است

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ¹⁵

در زمین برای اهل یقین نشانیهایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است. (20) و [نیز] در وجود شما [نشانیهایی است] آیا نمیبینید؟ (21) رزق شما و آنچه شما را به آن وعده میدهند، در آسمان است «22» پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آنچه را به شما وعده میدهند، یقینی است، همان‌گونه که شما [وقت سخن گفتن یقین دارید] سخن می‌گویید. (23)

پس، تکلیف شناخت خدا و محبت او با یقین به این تکلیف است و کلید این خداشناسی، خوشناسی و تزکیه نفس راه آن است تا جنبه نورانی خود را هویدا کند.

عبرت از اقوام گذشته

أولم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم كانوا
أشد منهم قوّةً وأثأروا الأرض وعمروها أكثر مما عمروها وجاءتهم
رسلهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون
(9)

آیا [به غفلت نانی میخورند و بیخبر به سر میبرند و] در
زمین گردش نکرده‌اند تا با تأمل بنگرند سرانجام کسانی که
پیش از اینان بودند چگونه شد؟ كانوا أشدّ منهم قوّةً، آنان
نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را [برای هدف‌های
گوناگون] زیر و رو کردند و آن را بیش از آنچه اینان آبادش
کردند، آباد نمودند، و پیامبران‌شان دلایل روشن برای آنان
آوردند؛ اما در اثر تکذیب پیامبران و مخالفت امر حق تعالی
بچه عذاب و بلیاتی مبتلا گردیدند.

همزه (اولم) همزه استفهام است و اینجا برای انکار و توبیخ آورده‌اند.
ذات احدیت در مقام ارشاد به کافران آنها را راهنمایی می‌کند که در زمین
سیر کنند. اینگونه می‌پرسد: آیا اینها در شهرها گردش نمی‌کنند؟ اگر در آفرینش
موجودات نقل کنی و چشم بصیرت خود را باز کنی خواهی دید که:
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بدست آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرد گشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمانان نبی

معلوم می‌شود تا عصر بعثت نبی خاتم ۰ هنوز اثر ویرانی و خرابی
شهرستان عاد و ثمود باقی بوده که باید به نظر عبرت آنها را بنگرند و متنبه
شوند.¹⁶ می‌فرماید: «كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا»، در
صورتی که آنها از حیث قوت و شدت بسیار قوی‌تر و شدیدتر از اینها بودند و
نیز از حیث عمل هم در زمین زراعت و کشاورزی و تعمیر نمودن زمین و
عمارت‌های محکم و بناهای و قصرهای مجلل بنا کردند و قدرت آنها بقدری بوده
که از کوه سنگ می‌کنند و خانه می‌ساختند.

قدرت مانع عذاب نشد

با این قوت و شدت، وقتی حکم بعذاب آنها جاری شد، قوت و قدرت آنها
نتوانست از فرمان خدا جلوگیری کند آنها را هلاک شدند و مملکت آنان را ویران
شد.¹⁷ [آنها به سبب تکذیب پیامبران‌شان هلاک شدند]؛ پس خدا بر آن نبود که به
آنان ستم کند، ولی آنان بودند که به خودشان ستم میکردند. و در ادامه
می‌فرماید: «وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا

16. تفسیر مخزن العرفان ج 10، ص 78.

17. همان.

أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.»

برای هدایت و ارشاد چنین مردمان پیامبرانی با معجزات بسیار آمدند و آنچه برای هدایت آنها به سویی حق تعالی بود آوردند. ولی آنها نپذیرفتند و نسبت به پیامبران الهی ستم کردند؛ تا اینکه عمل آنان منجر به عذاب الهی شد.

انواع عذاب

از صیحه، باد سرسر، صاعقه، توفان، که نتیجه اعمال خودشان بود، به خودشان بازگشت. خدای مهربان که همه مخلوقات را از روی رحمت و فضل و احسان آفریده، ستم و ظلم نسبت به مخلوق خود روا نمی‌دارد. کسانی که مبتلا به عذاب می‌شوند آثار ناشی از اعمال خودشان بر خودشان وارد می‌آید. خلاصه، دوزخ و جهنم برای کسی است که آیات خدا را به زبان و به عمل تکذیب کردند و به اضافه، به مقدسات شرع استهزاء نمودند.¹⁸

نکته‌های تربیتی

1. سعادت و خوشبختی تنها در قدرت و آبادانی نیست؛ بلکه در ایمان و پیروی انبیاست.

2. خداوند، عادل و مهربان است، و عامل هلاکت اقوام پیشین، خود آنها

هستند: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.»

3. سریچی از دستورات انبیا و ظلم به نفس، سبب عذاب است: «انفسهم

یظلمون.»

4. تکذیب‌کنندگان و مسخره‌کنندگان، هیچ بهره‌ای از کارشان جز عذاب سوء ندارند.

5. امام صادق علیه السلام درباره معنای «اولم یسیروا فی الأرض» فرمودند: مراد از تدبیر، سیر در تاریخ اقوام گذشته در قرآن است.¹⁹ درباره لزوم آشنایی با تاریخ و تدبیر در آن، حضرت علی علیه السلام خطاب به فرزندش می‌فرماید: «گرچه عمر زیادی ندارم، ولی با تاریخ گذشتگان چنان آشنا هستم که گویی عمر تاریخ را دارم.»²⁰

پیام‌ها

1. مطالعه تاریخ، سیر، سفر و استفاده از تجربه دیگران، از راه‌های شناخت است و ترک آن مورد توبیخ است: «اولم یسیروا».

2. آگاهی از سرنوشت اقوام پیشین، انسان را از ظاهری‌بینی نجات می‌دهد:

بعملون ظاهرا... اولم یسیروا».

فصله‌های قرآن بی‌هدف نیست بلکه در آنها عبرت‌ها است.

خلاصه اینکه: باید از سرنوشت اقوام گذشته درس گرفت، نه از زندگی ظاهری و جلوه‌های روزمره آنها و «کیف کان عاقبت...». قبل از اسلام قدرت‌های بزرگی بوده‌اند و نابود شده‌اند. (با این وصف، نه قدرت‌ها پایدار

19. تفسیر نور الثقلین .

20. نهج البلاغه نامه 31. به نقل از: تفسیر نور، ص 182.

هستند و نه سبب غرور هستند .

تأثیر گناه بر جان انسان

در آیه بعد می فرماید:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا الشُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا
يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، چرا؟ به سبب اینکه آیات خدا را تکذیب و همواره آنها را به مسخره می کردند.

گناه، مانند بیماری خوره به جان انسان می افتد، و روح ایمان را می خورد و از بین می برد. سپس، کار به جایی می رسد که سر از تکذیب آیات الهی درمی آورند، و بالاتر از این، او را به استهزای پیامبران و آیات الهی وامی دارد و به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ وعظ و اندرزی مؤثر نیست، و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی ماند. گناه، قلب انسان را مانند کاسه وارونه یا آبکش می کند که دیگر حرف حق بر این قلبها مؤثر نمی شود و اثر نمی کند.

نکته قابل توجه

توجه کنیم، سقوط انسان، مراحلی دارد: اول گناه، و بعد تکذیب، و آنگاه استهزاء. نتیجه این مراحل، دوری از سعادت و آرامش و در نهایت عذاب الیم.²¹ و از جمله صفاتی که پیش از هر چیز، در کامیابی و

سعادت انسان مؤثر است، پاک کردن نفس و باطن از عقائد و افکار زشت، و بر طرف نمودن خلق و خوی و اخلاق بد و ناپسند می‌باشد.

قرآن می‌فرماید:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا

(۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)

پس بزهکاری و پرهیزکاری را به او الهام کرد. (۸) بی‌تردید، کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، بر موانع و مشکلات دنیا و آخرت پیروز شد. (۹) و کسی که آن را [به آلودگیها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد. (۱۰)

می‌فرماید: به یقین کامیاب و رستگار شد کسی که وجود خویش را از کفر و گناه و پلیدی‌ها پاک کرد، و زیان‌کار و بدبخت شد کسی که خویشتن را به کفر و گناه آلوده ساخت.

«لردآویبوری»، روانشناس و دانشمند بزرگ انگلیسی می‌نویسد: «گناه و بدکاری، سرچشمه آلام روحی است...» باید اعتراف کنیم که منبع بدبختی ما، دنیایی است که در سینه داریم، نه دنیایی که در اطراف ماست. اگر بتوانیم به هوس‌های خود تسلط پیدا کنیم، همه مشکلات برای ما آسان می‌شود، ولی تسلط بر هوس یک عمر زحمت دارد.

کلید خوشبختی

آری «نفس» سرکش است و «اماره». ما مانند کسی هستیم که عنان اسب سرکشی را به دست دارد، آیا می‌تواند دقیقه‌ای از مواظبت آن غفلت کند؟ با وجود این، هر کس می‌تواند زمام هوس‌های خویش را به دست بگیرد؛ و بدین وسیله کلید خوشبختی را در اختیار خود داشته باشد.²²

بازگشت همه بسوی خدا

مبداء موجودات خلست و همه بسوی او باز خواهند کرد. می‌فرماید:

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱)

خدا مخلوقات را می‌آفریند. سپس، آنان را [بعد از مرگشان] به حیات برمیگرداند، آن‌گاه شما را به‌سوی او بازمیگردانند «11»

راه بین مبداء و معاد

حال، سوال این است، بین این مبداء و معاد وظیفه من چیست؟ چرا خدا مرا خلق کرد که مدتی در دنیا باشم و بعد بمیرم؟ اصلاً هدف از خلقت من چیست؟ امام علی (ع) می‌فرماید: «رحم الله من عرف من این و فی این و الی این؛ خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا و در کجا و به کجا خواهد رفت.»
از کجا آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایم و ظنم

باید هدف از خلقت خود را دانست، و خود را برای سفری طولانی آماده کرد و برای معرفت مبداء و معاد و معرفت نفس و تزکیه نفس همت گمارد، و روح خود را پرورش داد تا به تکامل برساند. جا دارد در این آیه به سه مسئله اشاره شود. مبدأ (از کجا آمده‌ام)، الیه ترجعون (به کجایم روم)، و ما بین مبدأ و معاد (برای چه هدفی آمده‌ام و وظیفه‌ام چیست؟)

آیات قرآن به این مسئله اشاره کرده است: زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده کرده‌ام. در ضمن، روح شما را با تمام استعدادهایی لازم آفریده‌ام، و وجدان بیدار به شما داده، و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده‌ام. بنابراین، هیچ کمبودی برای راه سعادت ندارید. با این حال، چگونه نفس خویش را تزکیه نمی‌کنید؟ و تسلیم دسیسه‌های شیطانی می‌شوید؟²³

همچنین، در آیات قرآن کریم، خداوند به یکی از مهمترین مسایل آفرینش پرداخته می‌افزاید:

پس از تنظیم قوا، جسم و جان آدمی، «فجور» و «تقوی» را به او الهام کرد «فإلهمها فجورها و تقواها». آری، هنگامی که خلقتش تکمیل شد، و «هستی» او تحقق یافت، خداوند «بایدها و نبایدها» را به او تعلیم داد. به این ترتیب، وجودی شد از نظر آفرینش، مجموعه‌ای از «گل بدبو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوی».

انسان در قوس صعودی و نزولی

در نتیجه، انسان موجودی است که می‌تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد، و از ملک پران شود، و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحط‌تر گردد و به مرحله «بل هم اضل» برسد. و این منوط بر آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند.

همانطور که در سوره بلد می‌فرماید: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»²⁴ ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم». خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به او داده که «فجور» و «تقوی» را از طریق «عقل» و «فطرت» در می‌یابد. قابل توجه اینکه، خداوند نعمت‌های فراوانی در اختیار بشر قرار داده، ولی از میان تمام این نعمتها در اینجا روی مسئله «الهام، فجور و تقوی و درک حسن و قبح» تکیه کرده؛ چراکه این مسئله سرنوشت‌سازترین مسایل زندگی بشر است.

تزکیه چیست؟

می‌فرماید: «سوگند که هر کسی نفس خود را تزکیه کند رستگار است». تزکیه در اصل به معنای «نمو و رشد» و به معنای تطهیر و پاک کردن نیز آمده است. شاید به این مناسبت که پاکسازی از آلودگی سبب رشد و نمو است. آری، رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو

دهد، و از آلودگی به خُلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد. و در حقیقت مسئله اصلی زندگی انسان نیز همین «تزکیه» است، و اگر باشد سعادت‌مند است، در غیر این صورت، بدبخت و بینوا. و می‌فرماید: نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت.

به این ترتیب، سعادت‌مندان و شکست‌خورده‌گان در صحنه زندگی دنیا مشخص می‌شوند، و معیار ارزیابی این دو گروه چیزی جز «تزکیه نفس و نمو و رشد روح تقوی و اطاعت خداوند» یا «آلودگی به انواع معاصی و گناهان نیست». پس، خداوند، سوگند یاد کرده و فراتر از همه به نفس و روح و جسم انسان که از همه اسرارآمیزتر و شگفت‌انگیزتر است.

تهذیب نفس و وظیفه‌ای الهی

در حقیقت، از نظر قرآن فلاح و خوشبختی انسان در گرو پاک‌سازی، و تعالی روح و جان و در پرتو ایمان و عمل صالح است. بدبختی و شکست انسان نیز در قضا و قدر اجباری نیست؛ بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوی است.²⁵

بنابراین، بر اساس این آیات شریفه برای رسیدن به سعادت و فلاح، مبادرت به تزکیه نفس از ضروریات است. زیرا شرافت آدمی بر سایر حیوانات دفع صفات حیوانی و رذایل اخلاقی، و تحلی به اخلاق حمیده و فضایل اخلاقی است. و چون قلب انسان عرش رحمن است باید آن را آماده انوار الهی کرد که

25. تفسیر نمونه ج 27، خلاصه‌ای از تفسیر سوره شمس.

گفته‌اند: هووی جانان طلبی آینه را قابل ساز.»

پس، باید انسان خود را بشناسد و قوای نفس و امراض آن را بداند تا بتواند به معالجه امراض روحی و روانی خود پردازد، و با قلب سلیم به سعادت ابدی نائل آید. چنانکه قرآن می‌فرماید:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ²⁶

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد، مگر کسی که

دلی سالم [از رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

مقصود از قلب در این آیه شریفه آن تکه گوشت صنوبری شکل که در جانب چپ سینه قرار دارد نیست؛ بلکه آن لطیفه‌ای ربانی و روحانی است که به این قلب تعبیر می‌کنند. گاهی به قلب و گاهی به نفس و گاهی هم به روح. و قلب سلیم در مقابل قلب مریض است.

قرآن درباره عده‌ای می‌فرماید: «فی قلوبهم مرضی»، پس وظیفه انسان تبدیل قلب مریض به قلب سلیم است؛ قلبی خالی از شرک و هوای نفس و معاصی. باید سعی کرد قلب را پاک از صفات رذیله کرد. اخلاق رسول‌الله که اخلاق قرآنی بود و چون اهتمام به تزکیه و تصفیه قلب مهم است، باید برای اصلاح نفس کوشید و مراقب بود، خدای خود را با قلب سلیم ملاقات کرد، گنجی اکثر مردم از این امر مهم غافلند.

ما به بعضی از امراض نفس، به‌طور خلاصه اشاره کردیم. حالا لازم است

کمی درباره خودشناسی، مقدمه‌ای بیان شود. چون این آیات درباره مرگ، حشر، برزخ، معاد و قیامت است و نیز اشاره به اعمال و عقیده انسان دارد، خوب است اشاره‌ای به تسویه نفس در قرآن داشته باشیم.

تسوی نفس در قرآن

خداوند متعال، خالق انسان و بشریت، در سوره شمس بعد از چند قسم می‌فرماید: «ونفس وما سواها»، انسان عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است. این خلقت بدیع که مملو از شگفتی‌ها و اسرار است، آنقدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالقش يك جا قسم یاد کرده است. در اینکه مقصود از نفس چیست؟ نفس در اینجا روح انسان، یا جسم و روح و یاهر دو است.

مفسران احتمال‌هایی گوناگون داده‌اند. اگر منظور روح باشد، مراد از سواها (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان، از حواس ظاهر گرفته تا نیروی ادراک، «حافضة، تخیل، ابتکار، عشق، اراده، تصمیم»، و مانند آنها که در علم‌النفس مطرح است.

اگر منظور روح و جسم هر دو باشد، تمام شگفتی‌های نظام‌های بدن و دستگاه‌های مختلف آن را در علم تشریح، و فیزیولوژی (وظایف الاعضاء)، طب و عجائب خلقت اعضاء و... شامل می‌شود.

نفس در قرآن

46 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم

نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است. در مورد «روح» می‌فرماید: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا**؛²⁷ خداوند ارواح را به هنگام مرگ می‌گیرد.»

و در مورد «جسم»، چنین آمده است: **«قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِي»**؛²⁸ موسی گفت: پروردگارا! من یکی از آنها را (از فرعونیان) را کشته‌ام و می‌ترسم مرا به قتل برسانند». ولی باید گفت، در اینجا هر دو «جسم و روح» را شامل می‌شود؛ چرا که شگفتی‌های قدرت خداوند شامل «جسم و روح» است اختصاص به یکی از این دو ندارد.

جالب اینکه نفس در اینجا نکره آمده که می‌توان اشاره به «عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد»؛ عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می‌کند. همان‌گونه که بعضی از بزرگ‌ترین دانشمندان امروز از انسان به موجود ناشناخته تعبیر می‌کنند.²⁹ امام علی (ع) می‌فرماید:

اتزعم أنك جرم صغير وفيك انطوي العالم الأكبر

آیا می‌پنداری که تو جرم کوچکی هستی، [در حالی که] در تو عالمی بزرگ

نهفته است

27. زمر، 42.

28. قصص، 33.

29. تفسیر نمونه ج 27، سوره شمس.

در کنزالعرفان آمده است: مقصود از نفس شاید «نفس کلی» باشد که شامل گردد تمام نفوس از نفوس ملائکه و نفوس حیوانات و نفوس جن و بشر، و شاید مقصود فقط نفوس آدمیان باشد. و استحکام وجود نفس ناطقه، و تعادل قوای نفسانی و جسمانی وی است. و تسویه آن اشاره به توازن اعضای جسمانی وی است، و نیز اشاره به شرافت و فضیلت نفس ناطقه انسانی دارد، که از عالم مافوق الطبیعة و عالم مجردات برای تعمیر عالم طبیعت فرود آمده است.

معاد، بهسوی خداست

مبداء موجودات از خدا است و همه بهسوی او باز خواهند گشت. می فرماید:

الْبَيْدُ الْخَلْقُ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱)

خدا مخلوقات را می‌آفریند. سپس آنان را [بعد از مرگشان] به حیات برمیگرداند، آن‌گاه شما را بهسوی او بازمیگرداند.

ذات متعال در این آیه به مردم تذکر می‌دهد که بدانند، خداوند همان است که خلق را از نیستی و عدم به هستی و وجود ابداء نموده و پدید آورده و پس از آن خلق را برمی‌گرداند به حالت اول که آن مرگ است. آن وقت به ظاهر از اشیاء و موجودات این عالم مفقود می‌گردند و اثری از آنان نمایان نخواهد بود، چگو در عوالم دیگری که فوق عالم زمان است موجود خواهند بود.

«ثم» در این آیه شریفه به این معناست که پس از آنکه افراد بشر مدتی در عالم برزخ ماندند، و بعد از اینکه عالم قیامت بر پا شد، خلق به سوی پروردگار باز خواهند گشت.

و سرانجام، آنان یا به سوی رحمت او و زیر لوای الطاف سرمدی همواره در مهد امن و امان امرار حیات جاودانی می نمایند. و یا - نعوذ بالله - بازگشت آنها به سوی غضب و اسم (المنتقم) مبتلاء ببدترین عذاب خواهند گردید.³⁰

تفسیر آیات (11 تا 16)

اول می فرماید، خداوند آفرینش را آغاز نموده و سپس اعاده می کند و بعد به سوی او باز می گردید: «اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». در این آیه یک استدلال کوتاه و پر معنی برای مسئله معاد بیان شده که در آیات دیگر قرآن نیز به عبارتهای دیگری تکرار شده است. و آن اینکه: همان کسی که قدرت بر آفرینش نخست را داشت، قدرت بر معاد را هم دارد. قانون عدالت و همچنین حکمت خداوند ایجاب می کند که این آفرینش مجدد تحقق یابد.³¹

حقیقت انسان از نظر قرآن

پیش تر به بعضی از مسایل مربوط به انسان بیان شد. حال، به حقیقت انسان از نظر قرآن اشاره می کنیم. آدمی مرکب از دو بُعد است، یکی بُعد مادی که

30. تفسیر مخزن العرفان ج 10، ص 79.

31. تفسیر نمونه ج 16، آیه 377.

ظاهر است و آن جسم و بدن است. و دیگر نفس که آن را روح و جان و عقل و دل نیز می‌گویند، و آن از عالم ملکوت، و جوهری مجرد، و از جنس ملائکه می‌باشد. به سبب همین، بعد ملکوتی اوست که بر سایر حیوانات برتری دارد. که هر یک از این دو جزء، «جسم و روح»، المی و لذتی دارند.

مراقب باش روح آلوده نگردد

قرآن در سوره شمس، خوشبختی و بدبختی را در تزکیه نفس بیان فرمودند، اما یکی از دانشمندان - دکتر «اسورت ماردن» آمریکایی - می‌گوید: «شما که جویای خوشبختی و آسایش خاطر هستید، مراقب باشی که روحتان به زشتکاری آلوده نشود، و دیو خودپرستی در دلتان خانه نگیرد و خار کی‌نه‌جویی در مزرعه روحتان ریشه ندواند.³²

نتیجه‌می‌گیریم، تأمین یک‌غریزه یا یک‌هدف؛ مانند تأمین‌غریزه حب‌مال، یا تأمین‌غریزه جنسی، و یا تحصیل حوائج و نیازمندی‌های مادی و معنوی انسان هرکدام به تنهایی، موجب سعادت بشر را فراهم نمی‌کند؛ بلکه خوشبختی در زندگی بشر، مانند قلعه رفیع و بلند کوهی است، که برای بالا رفتن و صعود بر آن، احتیاج به یک سلسله و مجموعه وسایل و مقدماتی است، که اگر همه وسایل و مقدمات گردهم آید، صعود حاصل می‌گردد، همچنانکه از بررسی بالا هم این حقیقت روشن شد و مشاهده کردیم که قرآن کریم برای سعادت انسان یک سلسله علل و عوامل مادی و معنوی را معرفی می‌کند، که مجموع آن حدود 26

صفت است، و می‌توان آن را در سه مرحله خلاصه کرد و به هم مربوط هستند.

1. ایمان عقیده و قلب سلیم داشتن؛

2. اعمال عبادی و خدایی انجام دادن؛

3. با اخلاق و صفات نیک برای دیگران مفید و خیرخواه بودن.

به طور خلاصه، مجموعه عقاید و اعمال و صفاتی را که از نظر آیات قرآن

مجید موجب سعادت و خوشبختی می‌گردند، عبارتند از: 1. ایمان به خدا. 2.

عقیده به نبوت. 3. عقیده به معاد. 4. انفاق در راه خدا که ارتباط انسان با

خلق و خدا است.

چرا غافل و بی‌خیالیم؟

پس، در حقیقت غفلت مهمترین عامل شرک محسوب می‌شود. انسان هر اندازه

که عقیده خود را با دلیل و برهان تقویت کرده، و این عقاید را باور کند از

خواب غفلت بیدار شده و زندگی خود را با بصیرت بیشتری سپری خواهد کرد.

پس چرا غافل و بی‌خیالیم؟ آدم با آن خلقتی که داشت که احسن‌الخالقین

او را آفریده، و با آن فطرت و جایگاه و علمی که داشت شیطان او را وسوسه

کرد و از جایگاه بلند و مقام رفیعی که داشت نزول کرد. پس ما چرا غافل

هستیم و بی‌خیال؟! هر انسانی به اندازه استعداد و تلاش خود، قابلیت

می‌یابد که خداوند به او نعمت دهد (العطیات بقدر القابلیات). وقتی حضرت

آدم که اولین انسان بود، علم هم داشت و در بهشت هم جای داشت، نتوانست

از وسوسه شیطان رهایی یابد، چگونه ما انسان‌های ضعیف که در این

اجتماع‌های فاسد هم به سر می‌بریم، می‌توانیم سالم بمانیم؟ باید چه کار کنیم؟ باید بدانیم که امور اخروی حتماً مهم‌ترند.

مراحل تزکیه نفس

1. یقظه، اولین مرحله تزکیه نفس «یقظه» است و به این معنا است که انسان از خواب غفلت بیدار گردد. اگر انسان در آیات الهی تدبر کند و دل انسان متوجه خدا باشد، جمال و جلال خداوند را در همه کون و مکان خواهد دید. آیاتی که در آن از واژه‌های «لعلکم تعقلون» و «لعلکم تتفكرون» استفاده شده، برای این است که باعث یقظه و بیداری انسان شود.

2. تخلیه. 3. تجلیه و تجلیه. چون کمی درباره معرفت نفس علم پیدا کردیم، حالا باید سعی کنیم برای اصلاح نفس و تکامل روح برای ادامه سیر الیه و برای آمادگی خروج از عالم مادی به عالم برزخ و قیامت.

سیر انسان از مبدا تا معاد

انسان بین مبدا و معاد یک سیری دارد؛ سیری جسمانی و سیری روحانی و برای هر دو سیر باید تلاش کند. سیر جسمانی؛ مانند مراحل زندگی دنیوی انسان، جنین، طفل، کودک، نوجوان، جوان (شباب) پیری، کهولت و... ولی سیر روحانی انسان دو مرحله دارد. اول، سیر طبیعی. هر انسانی یک رشد طبیعی و نوعی تکامل عقلی پیدا می‌کند، مثل سیر تکاملی یک بچه تا سن چهل سالگی. اما یک سیر و تکامل اختیاری است که آن هم مراتب و منازل دارد و باید

انسان بداند که به دنیا آمده و مثل مسافری است و باید طوری زندگی کند که هم مسافر باشد هم تاجر. دنیا مزرعه آخرت است؛ یعنی در دار دنیا برای آخرت اعمالی را باید از پیش بفرستی که برای روزی که نه مال نفعی دارد و نه فرزند؛ مگر کسی که با قلبی سلیم و اعمالی صالح وارد به آن عالم شود.

ذات متعال به مردم تذکر می‌دهد که بدانند، خداوند همان است که خلق را از نیستی و عدم به هستی و وجود ابداء نموده و پدیدار گردانده، و پس از آن خلق را برمی‌گردانند به حالت اول که آن مرگ است.

راه‌های رسیدن به مقام انسانی

رسیدن به مقام والای انسانی و سعادت ابدی از دوراه ممکن است:

1. شناخت واقعی حقیقت مطلق هستی یعنی خداوند؛

2. پرستش آن ذات مقدس و نیایش به درگاه او: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ

إِلَّا لِيَعْبُدُونِ³³ جِنِّ و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدیم.»

بنابراین در قدم اول، هر انسانی به حکم عقل و وظیفه دارد خدای خود را بشناسد و با معارف دین آشنا شود. دعوت انبی نیز در اطراف همین دو محور خلاصه می‌شود: اول شناخت حق. و سپس پرستش ذات بی‌همتا. خداوند متعال به رسول اکرم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ

وَسِرَاجًا مُنِيرًا.³⁴

ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و
مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم. و تو را دعوت‌کننده
به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت
جهانیان] قرار دادیم.

شعار دعوت انبیاء «قولوا لا اله الا الله» بود. پس، غرض اصلی انبیا، نخست،
ایجاد یک جامعه توحیدی است که همه آنها در جنبه نظری و معرفتی مردم را به
یک‌سومی خوانند و آن آفریدگار یکتا است و دوم، در جنبه توحید عملی اجتماعی
است که باید یک قانون در جامعه حاکم باشد و آن «قانون الله» است تا قافله
بشریت را به سوی تکامل راهبری کنند.

از این رو، «معرفة الله تعالی اعلی المعارف» و «افضل العباده
العلم بالله» است، که این عبارات را در احادیث اهل بیت علیهم السلام می‌خوانیم و
چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اول العلم معرفة الجبار»
شیخ شوشتری رحمته الله بیان می‌دارد، بدان که تکلیف به معرفت عقیق، اهم
تکالیف است³⁵؛ یعنی در احکام خدا از او مهمتر نیست چون که ندانستن باعث
مخلد بودن در عذاب است. بنابراین، پیش از همه واجبات باید تحصیل معرفت
کرد.

34. احزاب، 45-46.

35 رساله منهج الرشاد، ص 4.

معاد

جمله «ثم اليه ترجعون» اشاره به این است که بعد از عالم دنیا در قیامت همگی به سوی دادگاه پروردگار و پاداش، جزا و ثواب او باز می گردید. از این فراتر، مؤمنانی که در خط تکامل الهی قرار گرفته اند، همچنان در تکامل خویش به سوی بی نهایت و به ذات پاک پروردگار پیش می رود. اما باید دانست که مردم حال هایی مختلف دارند. می فرماید:

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (12)

روزی که قیامت برپا شود گنهکاران [از شدت سختی و هولناکی آن اندوهگین گردند و به علت پذیرفته نشدن بهانه و عذرشان از رحمت خدا] مایوس می شوند.

لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (13)

و از معبودانشان [که آنها را کورکورانه می پرستیدند] برای آنان شفیعانی نخواهد بود، و آنان معبودانشان را [از روی واقعیت] انکار می کنند.

يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئُ يَتَفَرَّقُونَ (14)³⁶

روزی که قیامت برپا شود، آن روز [همه] از هم جدا می شوند.

چرا یکی از نااهای قیامت ساعة است

چرا در بسیاری از آیات قرآن در بحث قیامت تعبیر «قیام ساعت» شده است؟ «ساعة» در حقیقت جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است. چراکه وقوع قیامت ناگهانی و برق آسا است، و همچنین به مقتضای «سریع الحساب» بودن خداوند، حساب بندگان را در آن روز به سرعت می‌رسد. این تعبیر در مورد قیامت به کار رفته تا مردم موقعیت قیامت را همواره در نظر داشته باشند.

عرب می‌گوید: «ساعة» اسم زمانی است که صیحه پایان جهان زده می‌شود و ناگهان همگی می‌میرند. نیز، نام وقتی است که مردم در قیامت برانگیخته می‌شوند. قرآن به صیحه نخستین اینچنین اشاره دارد.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةً عَلَي
الْعِبَادِ 37

[کیفرشان] جز یک فریاد مرگبار نبود که ناگهان [پس از آن فریاد] همه بی‌حرکت و خاموش شدند! ای افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایتشان نمی‌آمد، مگر اینکه او را مسخره میکردند.

در صیحه اول به‌طور ناگهانی همگی می‌میرند و در نفخه دوم، ناگهان همه بپا می‌خیزند، و قیامت برپا می‌شود. همچنین، نقل شده که «ساعة» سه‌گونه

است:

«ساعت کبری» روز قیامت و زنده شدن مردم برای حساب.
2. «ساعت وسطی» روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان (به مجازاتهای الهی و عذابهای استیصال).
﴿ساعة صغری﴾ روز مرگ هر انسانی.³⁸

سیر انسان در عوالم دیگر

مسئله معاد که مطابق قانون نظام عالم و سیر طبیعی او، و بر طبق مشیت الهی است، تخلف‌پذیر نیست. چنانچه اشاره به این مطلب دارد قول حق تعالی که از روی تعجب در سوره واقعه فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ»³⁹ و به راستی پیدایش نخستین را [که جهان فعلی است] شناختید، پس چرا متذکر [پدید شدن جهان دیگر] نمیشوید؟! در این آیه مبارکه نکته‌های بسیار لطیف و اشاره‌های باریک به مراحل سیر انسانی مندرج و نهفته میباشد. کسی که به شالوده خلقت نظر نمود و نشأت دنیوی بشر را تحت تدبیر و بازرسی قرار داد و با فکر عمیق از اول تکوین و آغاز خلقت تا انتها امر خود را خوب دقت نمود، و استکمال و ترقیاتی که وی را میسر گشته مورد نظر و تدبیر قرار داد، بلا تأمل اعتراف می‌نماید که بشر برای امر بزرگی خلق شده و غایت و کمال وی در رسیدن به آن امر است.

38. تفسیر نمونه ج 16، ص 380-381.

39. واقعه، 61.

زیرا چنانچه مشاهده می‌نماییم در این عالم که یکی از مراحل و منازل سیر وی بشمار می‌رود کار وی به اتمام نمی‌رسد، و غایت و فایده‌ای بر وجود وی مترتب نمی‌گردد و اگر و برای این عالم عالمی برای انسان مترتب نشده باشد، لازم می‌آید وجود بشر با این همه رموزی که دست قدرت در کالبد وجود وی تعبیه نموده، لغو و بی‌ثمر و بیهوده بماند و این مخالف عقل و نقل؛ بلکه مخالف وجدان است.

زیرا که به مشاهده و تجربه و عیان می‌بینیم که انسان علی‌الدوام به طرف کمال و فعلیت می‌رود، و باز ماندن بسیاری از افراد بشر از نیل به سعادت برای این است که دست‌خوش هوی و هوس گشته‌اند و نفس اماره و شیاطین رآفان را سد نموده و نمی‌گذارند پیش بروند و به‌غایت کمال انسانی برسند. اگر دام‌های شیطان و زنجیر آمال و آرزوهای دور و دراز از پای ما برداشته شود، ممکن است در سیر تکاملی (که همه موجودات از هنگام پیدایش تا آخر بقاء همیشه می‌کوشند تا آنکه به کمال لایق خود برسند) ما هم به جایی برسیم که تمام موجودات را مسخر امر خود گردانیم. در ادامه با اشاره به دو گروه مؤمنان و کافران می‌فرماید

أَهْلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵)

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنان را در بوستانی [سرسبز و خرم] مسرور و شادمان میدارند.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْأَجْزَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ
مُخْضَرُونَ (۱۶)

اما کسانی که کفر ورزیده و آیات ما و دیدار آخرت را
تکذیب کرده‌اند، احضارشدگان در عذاب‌اند.

تنزل روح از عالم علوی

سیر بشر از عالم علوی به سفلی و از سفلی به علوی برای ما به طریق
وجدان و برهان ثابت شده که خدای متعال بقدرت کامله و مشیت تامه خود
روح بشر را از عالم علوی و روحانی تنزلاتی داده تا اینکه پا در این عالم گذارده
و قرین ماده گردیده. و در سیر این قوس نزول نفس بشر به اعتبار جنبه
روحانی وی در هر مرتبه از مراتب وجود مقامی دارد و طوری جلوه می‌نماید. و
همین‌طور که بدن جزء عالم طبیعیات و مادیات به‌شمار می‌رود و از وی
تغذیه می‌نماید، روح هم بایستی از عالم روحانیات و مجردات افاضه به بدن
شده باشد.

این بیان شاید اشاره به قول حق تعالی باشد که بعد از خلقت بدن آدم
فرمود: «و نفخت فیہ من روحی»؛ یعنی دمیدم در آدم از روحی که منسوب به
من است. و آن از جهت عظمت روح است که وی را منسوب به خود نموده
است.

و پس از آنکه تنزلات او به پایان رسید، دست قدرت، او را در قوس
صعودی - که مطابق حکمت و مشیت الهی و قانون تکامل، که در دل هر

ذره‌ای جاری است و نظام عالم منوط به آن است - به طرف کمال سوق می‌دهد تا آنکه اطوار خلقت او را به پایان رساند و به کمال لایق خود برسد.

انسان در قوس صعود

پس از آنکه این دوره به پایان رسید؛ یعنی انسان از مرتبه علوی تنزلاتی نمود و به مرکز خاک رسید، قادر متعال و حکیم علی‌الاطلاق بید قدرت در قوس صعود وی را از پست‌ترین مرتبه هستی به تدریج در بلندترین پایه وجود می‌رساند و بر اوج رفعت و بزرگواری، وی را صدرنشین می‌گرداند. زیرا که بشر پس از آنکه مراحل طبیعی خود را به اتمام رسانید، هیولا و ماده جماد می‌شود و به شکل عناصر ظهور می‌نماید، و عناصر نبات شده و به صورت نباتی غذایی انسان می‌گردد.

و بعد طی مراحل، نطفه و جنین در رحم مادر ظهور و بروز نموده تا آنکه اطوار تکامل آن نشاء را به پایان رساند و خود را آماده حیات و زندگی خارج نماید، و به صورت طفل تظاهر نماید. و نیز مراحل را از کودکی تا کهنلت و پیری بگذراند تا آنچه در نهاد وی گذارده ظهور و بروز نماید، و اگر موفق گردید و سعادت نصیب او شد، از مرتبه بشری به ملکی و از ملکی به ملکوتی و از ملکوتی به لاهوتی، و از رتبه عبودیت، به ربوبیت خواهد رسید؛ یعنی بنده خالص و مظهر و نماینده صفات الهی می‌گردد و کار خدایی می‌کند.

همین‌طور بشر طی طریق می‌کند تا آنکه پس از سیراستکمالی سرانجام به مرکز وجود خود برسد و در آنجا بیاساید. آخرین مرتبه کمال انسانی و غایت سیر

وی را معاد و قیامت نامند که یکی از اصول عقاید ما است و در قرآن و احادیث بسیار ذکر آن شده است. بلکه ارسال رسل و انزال کتب سماوی برای این است که مردم را به مبدأ و معاد خود آشنا گردانند. علی‌ای حال، انسان در هر یک از عوالم ملک و ملکوت مرتبه و مقامی دارد و دست قدرت ازلی وی را در اطوار خلقت گاهی از علو به سفلی فرود می‌آورد و گاهی از سفلی بالا می‌برد تا آنکه آنچه در باطن و حقیقت وی پنهان است آشکار گردد و قدرت کامله خود به جهانیان بنماید.⁴⁰

خداوند متعال و خالق انسان می‌فرماید:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم. آن گاه او را به [مرحله] پستترین بازگرداندیم.

انسان در احسن تقویم خلق شده و آنگاه در اسفل سافلین قرار گرفته است. و باید تلاش کند که خود را از اسفل السافلین بالا بکشد. زیرا حقیقت انسان مانند گوهر و ذری است از عالم ملکوت که باید در دریای بیکران دنیا پرورش یابد. با مرگ هر انسانی در حقیقت معاد او آغاز میشود. «انا لله و انا الیه الراجعون»؛ در ابتدا، سیر نزولی او تا عالم دنیا بود، حال در سیر صعودی به عالم برزخ و به معاد می‌رسد: «همه از خدا آمده‌ایم و به سوی خدا می‌رویم».

تفسیر آیات (17 و 18)

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَلَهُ الْحَمْدُ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸)

پس خدا را هنگامی که وارد شب میشوید و هنگامی که
به صبح درمیآیید تسبیح گوید. همه ستایشها در
آسمانها و زمین ویژه اوست و شب و آن گاه که وارد
ظهر میشوید [نیز خدا را تسبیح گوید].

«سبحان» مصدر است و در معنی امر به تسبیح و تنزیه حق تعالی است.
«تمسون» نزدیک شام و «تصبحون» نزدیک صبح است. اکثر مفسران این آیه و
آیه بعد را حمل بر نمازهای پنجگانه نموده اند؛ زیرا که در این ساعات قدرت و
عظمت و نعم حق تعالی ظاهرتر خواهد گردید.

و شاید اختصاص به شام و شب که در این دو به به تسبیح و تنزیه حق
تعالی و مبزاً گردانیدن او از نواقص امکانی او فرموده، برای این باشد که
خورشی پرستان هنگام طلوع و غروب، به خورشید سجده می کنند و به او
ملتجی می گردند. در مقابل آنها به موحدان امر می نماید که خدا را در این دو
وقت تنزیه و ستایش نماید و نظر به همین است که بعضی از فقها در این دو
وقت و حین برآمدن خورشید و غروب آن نماز و سجده را مکروه می دانند.

تفاوت میان حمد و تسبیح

حمد درباره صفات جمال، و تسبیح درباره صفات جلال الهی است.

لَهُوَ الْحَفْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَجَيْنَ تُظْهِرُونَ (۱۸)

همه ستایشها در آسمانها و زمین ویژه اوست و شب و

آن گاه که وارد ظهر میشود [نیز خدا را تسبیح گوید].

تحمید و تسبیح هر دو ستایش و اظهار عظمت حق تعالی است؛ لکن

چنانچه بیان شده تحمید و حمد درباره صفات جمال و تسبیح درباره صفات

جلال است. وقتی در ستایش گفتیم «سبحان الله»، ذات ازلی سرمدی را تنزیه

و او را از هر صفت و عیبی که در موجودات امکانی می شود تبرئه می کنیم و

چنین اظهار می داریم: خداوند بی نظیر و بی زوال احدی از آنچه مشرکین از

نسبت شریک و ولد و غیر آن، و از آنچه در خودشان است به او نسبت

می دهند مبرا و منزّه خواهد بود و در مقام ستایش می گوییم: «سبوح قدوس

رب الملائکه و الروح».

و پس از آنکه ذات مقدس الهی را از نقایص تخلیه نمودیم و به جلال، آن

حقیقت پاک را ستایش نمودیم، آن وقت در مقام «تحلیه» بر می آییم

می گوییم «الحمد لله» و اظهار می نماییم که پروردگار ما متصف به اوصاف

کمال است،

هر صفت کمالی که در ممکنات دیده می شود، پرتو و نمونه ای از آن وجود

سرمدی خواهد بود (جمالک فی کل الحقائق سائر) و پس از آنکه او را تسبیح و

تحمید نمودیم، به بالاترین اوصافش که وحدت است، او را ستایش

می نماییم و می گوییم «لا اله الا الله» وحدت و الوهیت و مبدئیت منحصر

به ذات بی‌زوال و اجبلووجود تعالی است. عارفی گفته:

چه ذات از روی وحدت جلوه آید رخ کثرت دیگر تابی ندارد
و به «لاء نافیه» آنچه سزاوار الوهیت، بلکه شیئیت و مؤثریت و استقلال
نیست نفی می‌نماید و «لا مؤثر فی الوجود الا الله» را نصب‌العین خود
می‌نماید و به «الا الله» اثبات می‌کنیم که در عالم، مؤثریت بلکه وجود
حقیقی منحصر به ذات کبریایی اله و مبداء عالم است.

و پس از آنکه اظهار نمودیم که ذات احدیت متّصف به تمام صفات کمال و
خالی از تمام نقایص امکانی است، به نقص خود اقرار می‌کنیم و می‌گوییم
«الله اکبر»؛ ما کوچکتر از آنیم که بتوانیم اوصاف ذات بی‌زوال احدیت را به
فهم خود و یا به گفتار ناقص خودمان محدود گردانیم، و او بزرگتر از آن است
که در وهم یا به عقل بشر یا هر ممکنی بگنجد.

و چون بشر ممکن نیست مبداء عالم را آن طوری که شایسته بزرگی و
عظمت آن وجود حقیقی است را توصیف و ستایش نماید مگر به قدر فهم و
استعداد خود، این است که پیشوایان ما دستور داده‌اند که در نماز حق تعالی را
به این اوصافی که در خور فهم ما است، حمد و ستایش می‌نماییم و از بالاتر
اظهار عجز می‌نماییم و بگوییم تو بزرگتر از آنی که ما بتوانیم تو را بستاییم؛
آنچه گوییم بقدر فهم ناقص خودمان است.

راوی خبر گوید به ابن عباس گفتند، آیا در قرآن چیزی یافته‌ای که بر
نمازهای پنجگانه دلالت داشته باشد؟ گوید: آری، و این دو آیه را قرائت می‌نماید

«تمسون،» نماز مغرب، «تصبحون،» نماز صبح و «عشیا» نماز عصر، «و حین تظهرون،» نماز ظهر.⁴¹

آری، هدف از خلقت انسان، معرفت خداوند و خالق هستی بخش است و عبادت خدا، و نماز ارتباط عبد با خالق متعال است. در آیه بعد بار دیگر به مسئله قدرت و قدرت حق تعالی اشاره کرده و می فرماید:

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹)

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده خارج میکند، و زمین را پس از مردگیاش زنده مینماید؛ و اینگونه شما را [از گورها] بیرون می آورند.

زنده را از مرده بیرون می آورد!

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ

«میت»، صیغه مبالغه است و بر هرچه قابل حیات است، صادق است. مثل نطفه انسان و حیوان و تخم مرغ و حبوبات و امثال اینها که قابل نفوذ روح و قوه نشوه و ارتقاء می باشد و قبلاً میت اند و آثار روح و حیات در آنان پدیدار نیست و به قدرت و اراده پروردگار متعال به نفوذ روح آثار حیاتی در آنها ظاهر می گردد و به این اعتبار صادق آید که زنده را از میت بیرون آورده:

«وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»

و همای طوری که بقدرت ازلی الهی زنده را از مرده بیرون می‌آورد، همین‌طور میّت را از زنده بیرون می‌آورد زیرا موت در این عالم دنیا برای زندگان، حتمی است (کل شیئی یرجع الی اصله) و آنچه از اشیاء مرده گرفته شده باصل خود خواهد برگشت و حیات دایمی در قیامت که عالم حیات و عالم حقیقت است، بروز و ظهور خواهد نمود.

بزرگ و بزرگوار است مبداء آفرینش که اشیاء را از عدم بوجود آورده و وجود را به عدم برمی‌گرداند، تا آنکه کمال قدرت و علم و رحمت و لطف غیر متناهی خود را به جهانیان بنماید و آنان را از فیض وجود ازلی خود بهره‌مند گرداند.

«وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» زمین در فصل زمستان مانند مرده می‌ماند که هیچ آثار حیات در آن پدیدار نیست و در فصل بهار به قدرت مبداء متعال به جنبش می‌آید و گیاهان و حبوبات و میوه‌ها در آن پدید می‌گرداند و حیوانات و انسان از آن منتفع می‌شوند و از گلهای رنگارنگ آن محظوظ گردیده و لذت می‌برند: «وَكَذَلِكَ نُخْرِجُكَ»

در بسیاری از آیات زنده‌شدن مرده‌ها در روز معاد را تشبیه به زنده‌شدن زمین پس از مردن آن می‌نماید، و شاید اشاره به این باشد که همان طوری که در زمستان زمین به عینه باقی است و آثار نباتی از آن پدیدار نیست، انسان هم پس از مرگ به حقیقت انسانیت خود باقی خواهد بود، لکن نه عملی از او تظاهر

می‌نماید و نه آثاری بر عمل وی هویدا است و در روز موعده حیات نوینی به وی بخشیده و آثاری بر اعمال گذشته وی با پاداش و کیفر آن ظاهر می‌شود و این آیات اشاره به عموم قدرت ایزد متعال دارد که مرگ و حیات را عقب هم قرار داده و انسان را متنبه می‌گرداند که غالب را در ظاهر بنگرد و ببیند در این عالم چگونه زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد تا اینکه بداند که با این سعه قدرت می‌تواند در روز موعود زنده را از مرده بیرون آورد و وی را به حالت اول برگرداند.

دنیا هم بهاری دارد

در این باره دانشمندی می‌نویسد:

دنیاي بشر همچون فصل زمستاني می‌ماند که قطعاً بهاری را در پی دارد. ذرات بی‌جان این جهان بفرمان الهی در بهار قیامت جان می‌گیرند، چه بسا اعمالی و یا ملکاتی که بشر آنها را مرده و بی‌جان و گم شده می‌پندارد و در آن روزی که روز بعث و یا زندگی مجدد است و حساب نام دارد انسان به حقیقت اشتباه خود خواهد رسید.

قرآن مقدس به منظور هدایت کامل احساس فطری انسان‌ها، در باب نشئه آخرت و قیامت آیات فراوانی در زمینه گوناگون دارد که هرگونه شک و تردید و گمراهی را در باب وجود قیامت و نشئه آخرت با کیفیات مربوطه به آن را از دل‌ها می‌زداید و ضمن آیاتی بیان می‌نماید که سراسر آفرینش تحت

نظام و حساب است خلقت بشر نمی تواند عبث و مهمل باشد و از هر سویی به حساب منتهی نشود.

و ضمن آیاتی دیگر، شگفتی زنده ساختن مردگان، حشر و بعث، تنذیرهای روشن و براهین قانع کننده است، شک را از دلها کنار می زند. و ضمن آیات دیگر، علایم ظهور قیامت و معاد که از جمله سر آمدن و پایان این عالم است و علم بشری نیز عمر خورشید و ماه و سیارات و... تخمین می زند که این اجرام در چه تاریخی عمرشان به سر خواهد آمد و متلاشی خواهند شد و سایر علایم دیگر را بیان می دارد.

پیام آیات

در معاد شک نکنید؛ زیرا کار خداوند میسراندن ویرانگیختن و زنده کردن است. با آرایه نمونه هایی می فرماید **وَيُخَيِّبِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا... وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.** ابن عباس از نبی اکرم ﷺ نقل نموده که هر کس این آیات را از قوله تعالی «سبحان الله حين تمسون» تا آنجا که فرموده «و كذالك تخرجون» با آخر سوره «والصافات» «سبحان ربك رب العزه عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين» ضمیمه نماید و قرائت کند، در قیامت وقتی اعمالش در میزان حساب سنجیده می شود به کیل تمام تر وزن می کنند. و به روایت دیگر: در صبح و شام این آیات را بخواند آنچه از نوافل و مستحبات از وی

فوت شده، تلافی می‌کند. 42

تفسیر آیات (20 تا 22)

مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰)
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ
مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۱)
وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتِ إِذَا
ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ (۲۲)

و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، پس
بناگاه شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید.
و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما
آفرید تا بدانها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد.
آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند؛ قطعاً
نشانه‌هایی است.

و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمان‌ها و زمین و
اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست؛ قطعاً در این
[امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است.

علایم شگانه آفرینش بر حکمت و قدرت الهی

در آیه بیستم می فرماید:

وَلَمَّا تَبَيَّنَ أَن خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰)
از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او این است که شما را از
خاکی [بیجان] آفرید؛ پس اکنون بشری هستید که [روی
زمین] پراکنده و پخش هستید.

مراحل خلقت انسان

قرآن چگونگی خلقت بعد مادی انسان را از خاک می‌داند و با تعبیری همچون
«حماء مسنون»⁴³ (گل کهنه)، و «سلالة من طين»⁴⁴ (عصاره گل یا گل خالص) و
«صلصال كالفخار»⁴⁵ (گل کوزه گری) بیان می‌کند. به اعتباری انسان را موجودی
خاکی و برآمده از خاک می‌داند. و در سوره مؤمنون مراحل خلقت انسان و اطوار
وجود، و سر انجام او را چنین بیان می‌دارد:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ
مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ
عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا

یقیناً ما انسان را از چکیده‌های از گل آفریدیم.
سپس، آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم

43. حجر، 26.

44. مؤمنون، 12.

45. الرحمن، 14.

مادر] قرار دادیم.

آن‌گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم. پس، آن علقه را به صورت پاره‌گوشتی درآوردیم، و آن پاره‌گوشت را استخوانهایی ساختیم و بر استخوانها گوشت پوشانیدیم.

سپس، لفظ تغییر می‌کند و می‌فرماید:

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) 46

سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

و سپس به دو مرحله دیگری اشاره کرده و می‌فرماید:

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَعْنُونَ (۱۵) (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ) 47

سپس همه شما بعد از این می‌میرید. آن‌گاه شما مسلماً در روز قیامت برانگیخته می‌شوید.

در این آیات به چهار مرحله از سرنوشت انسان اشاره دارد. یک مرحله خلقت جسم انسان، و مرتبه‌ای بالاتر و آن انشاء خلق دیگر، و نیز اشاره به مرگ و بعثت او در روز قیامت دارد. فعلاً کلام ما در این چند آیه اول است که خداوند متعال در این آیات خلقت انسان را از گل خالص بیان می‌دارد. این

46. مؤمنون، 12-16.

47. مؤمنون، 12-16.

موجود خاکی پس از طی مراحل مختلفی، به مرحله‌ای می‌رسد که خداوند آن را «انشاء» می‌نامد، و به مرحله‌ای می‌رسد که آمادگی پذیرش روح الهی را بیابد. بدین ترتیب، این روح بر او دمیده می‌شود و این مرحله دیگری است؛ زیرا تمام مراحل قبل را با فعل «خلق» به یکدیگر متصل نموده است.

ولی مرحله آخر؛ یعنی «انسان شدن» را با فعل «انشاء» مشخص می‌فرماید. و این تبدیل لفظی، بنابر نظر مفسران تأکید بر پیدایش موجودی است که تفاوتی اساسی و ذاتی با مراحل ما قبل خود دارد و آن موجودی است که شایسته کسب نام انسان، برای خود می‌باشد. گفتنی است، این مراحل در قرآن به صورتی دیگر نیز ذکر شده است:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ
(28)

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (29)⁴⁸

و [یاد کن] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خشک که برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ است می‌آفرینم. پس، چون او را معتدل و آراسته گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده‌کنان بیفتید (پس او را سجده کنید).

شرافت انسان و انسانیت او

در این آیات، خداوند شرافت انسان و انسانیت او را به «روحی» می‌داند که متعلق به خدا بوده و دارای صفات الهی است. یعنی این موجود را زمانی انسان می‌داند که پس از مراحل مادی، به صورت خلق آخر (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ) در آمده، که در سوره حجر تعبیر «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» بیان شده است. با انطباق این دو آیه بریکدیگر روشن می‌شود که دمیدن روح، عبارت است از انشاء خلقی جدید از وجود خاکی ما قبل خود. و این نکته در نظریه حرکت جوهری ملاصدرا نیز به خوبی دیده می‌شود.

بنا بر این عقیده، انسان موجودی است که با داشتن «روح خدایی» که خداوند از آن با لفظ «روحی» یعنی «از روح من» یاد می‌کند، شرف انسانیت یافته و با این شایستگی، سمت اشرف مخلوقات را تصاحب نموده است.⁴⁹

حقیقت انسان بعد ملکوتی اوست

چون دانستی که خداوند بعد از خلقت آدم به فرشتگان فرمود: چون از روح خود در او دمیدم بر او سجده کنید. ن سجده ملائکه برای خلقت جسم آدم نبود؛ بلکه برای عظمت روح و نفخه الهی او بود.

و نیز در مورد هدایت و تعلیم او، حضرت حق فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ ولی با وجود اینکه خداوند آدم را از همه لحاظ (ظاهری و فطرت پاک)

کامل آفرید و از روح خود نیز در او دمید و اسما را نیز به او آموخت و او را در بهشت نیز جای داد؛ جایی که در آن نه فساد بود و نه نیازی داشت، اما با وجود این نعمت‌ها، فریب شیطان را خورد و تنها با یک ترک اولی بهشت و نعمت‌های آن را از دست داد.

همین مسئله باعث شد که از نعمت‌های الهی محروم شود و به رنج و زحمت بیفتد، و از راه تزکیه نفس و عبودیت مجبور باشد خود را بهشتی کند. از این رو، انسان نباید گناه را کوچک بشمارد و گمان کند، که اگر گناه کرد اتفاق خاصی نمی‌افتد. برخی از گناهان باعث می‌شوند که انسان سقوط کند؛ سقوطی که گاه ممکن است نجاتی هم از آن نباشد و یا به سختی و دشواری بتواند از آن نجات پیدا کند.

دقت کنید که آدم ﷺ پس از هبوط به زمین توبه کرد، و خداوند نیز توبه او را قبول کرد؛ اما به آدم گفته شد: برای اینکه بار دیگر به بهشت راه یابی باید از راه کتاب و تعلیماتی را که من در اختیار تو قرار می‌دهم مسیر را انتخاب کنی. خلقت تو کامل بود، علم هم داشتی، در محیطی هم نبود که به فساد بیفتی؛ اما بدون تعلیمات و راه خدا نمی‌توانی به بهشت برسی.

کتاب آسمانی حکم دفترچه‌ای را دارند که هنگام خرید هر کالایی چگونگی استفاده از آن را بیان می‌دارد. خداوند 104 کتاب را توسط پیامبران برای بشریت نازل کرد و خلاصه تمام آن کتاب در قرآن است؛ یعنی قرآن کریم چکیده تمام کتاب آسمانی است. هدف تمام پیامبران آن است که به انسان شعار

«لا اله الا الله» را بیاموزند و او را از مبداء و معاد آگاه کنند و به او بفهماند که کامل‌ترین احکام در دین مبین اسلام است و باید با دستور شرع نجات یابد و به خدشناسی و خودشناسی علم پیدا کند و بداند که حقیقت انسان بُعد ملکوتی اوست.

حقیقت انسان همان بُعد باطنی او؛ یعنی روح و قلب و نفس اوست، که همگی به حقیقت واحدی اشاره دارد و آن بُعد مجرد و حقیقت انسان است.

نکته

در قرآن، یازده مورد تعبیر «و من آیاته» به کار رفته که هفت موردش در این سوره است. در آیه قبل، خروج مرده از زنده و بالعکس به طور کلی و سربسته مطرح شد و این آیه نمونه آن مطلب کلی است.

«آیت»، به معنی علامت و نشانه است. در این آیات شش علامت از آیات بزرگ الهی را که در آفرینش انسان نمودار است تذکر می‌دهد که هر یک از آنها نشانه و دلیل بارزی است بر حکمت و قدرت مبداء متعال.

اول در مقام پیدایش و اصل آفرینش برآمده که عنصر غالب او خاک است و اشاره به اینکه از دلایل نفوذ قدرت او چنین است که خاک با جمود و پستی و بی‌حرکتی، آن را اصل آفرینش و ماده وجود چنین موجود شریفی قرار داده و چنان نیرو و نهضتی به آن داده که پس از مرتبه خاکی، وی را به صورت انسانی در می‌آورد و همان خاک پست جامد، انسانی می‌گردد، نیرومند و صاحب قوت و شدت و در روی زمین حرکت می‌کند و به دل خواه خود هرگونه تصرفی خواهد

در آن می‌نماید.⁵⁰

پیام‌ها

1. بهترین راه خست‌شناسی، تفکر در آفرینش است: «و من آیاته...»
2. نشانه‌های الهی قابل شمارش نیست؛ آنچه گفته می‌شود اندکی از بسی‌ار است: «و من آیاته».
3. در میان آفریده‌ها، انسان بارزترین آنهاست. «آیاتی که درباره نشانه‌های قدرت الهی است، از انسان شروع می‌شود: «من آیاته خلقکم من تراب».
4. خودشناسی، مقدمه خدانشناسی است: «من آیاته خلقکم من تراب».
5. منشأ وجودی همه انسان‌ها خاک است پس، تفاخرهای بی‌جا را کنار بگذاریم: **«من تراب»**.
6. در خاک، حس و حرکت نیست، ولی در انسان هست و این، نشانه قدرت و عظمت پروردگار است: **«خلقکم من تراب... تنتشرون»**.⁵¹

آیات آفاقی و انفسی

این آیات نکات جالبی از دلایل توحید و نشانه‌های پروردگار را در نظام عالم هستی بازگو می‌کند که بحث‌های گذشته را تکمیل می‌کند. می‌توان گفت، روی هم‌رفته بخش مهمی از آیات توحیدی را همین آیات تشکیل می‌دهد که با

50. تفسیر مخزن العرفان ج 10، ص 89.

51. تفسیر نور، ج 9، ص 188.

«من آیاته» یکی از نشانه‌های خدا (آغاز می‌شود).

نشش آیه پشت سرهم و آیه 46 همین سوره و چهار آیه دیگر (37) و 39 فصلت (و 29) و 32 سوره شوری (مجموع این یازده آیه، حقاً یک دوره کامل توحید است).

این هفت آیه با ترتیب و تقسیم‌بندی جالبی از نظر آیات «آفاقی و انفسی» دارد. سه آیه درباره آیات انفسی (نشانه‌های خدا در وجود خود انسان) و سه آیه درباره آیات «آفاقی» (نشانه‌های عظمت پروردگار در بیرون وجود انسان) و یک آیه از آیات انفسی و هم آفاقی سخن می‌گوید. در این آیات ابتدا از آفرینش انسان که مهمترین موهبت الهی بر او است می‌فرماید:

یکی از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید. سپس، انسان‌هایی شدید که در زمین پراکنده گشتید. در این آیه به دو نشانه عظمت الهی اشاره شده است، یکی خلقت انسان از خاک؛ چرا که مواد غذایی تشکیلی دهنده وجود انسان، مستقیماً به طور غیر مستقیم همه از خاک گرفته می‌شود.

دیگر، تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان آدم در سراسر زمین است که اگر این خصوصیت در آدم آفریده نشده بود، به زودی نسل او از میان می‌رفت.

به راستی، خاک کجا و انسانی با این ظرافت کجا؟ خاک نه نور دارد، نه حرارت، نه زیبایی، و نه حس و نه حرکت؛ ولی در عین حال خمیر مایه انسانی است که دارای این همه صفات است.

آن‌کس که از چنین موجود مرده‌ای که کم ارزش‌ترین موجودات محسوب

می‌شود، چنان موجود زنده شگرفی بیافریند، شایسته هرگونه ستایش برای داشتن این قدرت و علم و دانش بی‌حساب است: «تبارک الله احسن الخالقین.»

در دومین آیه در مرحله آفرینش انسان اشاره به همسر می‌فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ

مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱)

و از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛ یقیناً در این [کار شگفتانگیز] نشانه‌هایی است برای مردمی که می‌اندیشند.

اسرار رحمت و مودت میان زوجین

چون ادامه پیوند به خصوص در میان همسران و در میان همه انسان‌ها عموماً نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، می‌فرماید: میان شما مودت و رحمت آفرید؛ چراکه دو همسر مکمل یکدیگر هستند.

«مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار پیوند و ربط بین دو همسر «بینکم» است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ناتوان و ضعیف شود، رحمت جای آن را می‌گیرد؛ یعنی ایثار یک‌جانبه. بنابراین، دومین آیات بزرگ

خلقت چنین است که از جنس بشر جفت و همتا برای او آفریده که با او انس بگیرد و بین آنان مودت و محبت و شفقت استوار گردد؛ زیرا اگر جفت انسان از غیر جنس او بود هرگز ممکن نبود که باهم انس بگیرند و آمیزش نمایند و بین آنها ملایمت پدید گردد تا آنکه از آنان تولید مثل شود و افراد بشر در زمین منتشر گردند. بلکه مسئله کف بودن دو همسر هم باشد.»

این آیات دلیل بارز و روشنی خواهد بود بر کمال اقتدار و استیلا مبداء متعال بر احیای مردگان در روز حشر. می فرماید: در آن آیاتی است برای کسانی که در این آیات تفکر کنند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.»

امتیاز انسان بر باقی موجودات بقوه عقل و تعقل وی است. و این فضیلت اختصاص به بشر دارد؛ نه در حیوانات چنین فضیلتی موجود است نه در ملائکه. زیرا حیوان هر عملی انجام می دهد به همان غریزه و قوه ای است که در ابتدای خلقت در نفس او قرار گرفته نه کم می شود نه زیاد، اصلاً حیوان شاید علم به خود و کارش ندارد. و اعمالی که از ملک (ملائکه) صادر می شود، اگر چه ملائکه با آن لطافت روحشان علم به عملشان دارند، لکن ظاهراً آنها هم کارشان از روی فکر و رویه خودشان نیست، بلکه مسخر به امر اله می باشند و بدون امر اله به اختیار خود عملی انجام نخواهند داد تا محتاج به فکر و تفکر باشند. و نظر به همین فضیلت است که بعضی از دانشمندان معتقدند که انسان کامل افضل از ملائکه به شمار می رود.⁵²

نکته مهم اینکه، یاد خدا مایه آرامش دل و روح است: «بذکرالله
تطمئن القلوب»⁵³ و همسر هم مایه آرامش جسم و روان است: «ازواجاً
لتسکنوا الیها».

توجه به پیام‌های آیات

1. آفرینش هدفدار است: «خلق لکم».
2. زن و مرد هر دو از یک جنس هستند؛ بر خلاف پاره‌ای عقاید خرافی و تحقیرآمیز که زن را موجودی پست‌تر یا از جنس دیگر می‌پندارند: «من انفسکم».
3. همسر باید عامل آرامش باشد نه مایه تشنج و اضطراب: «لتسکنوا الیها».
4. هدف از ازدواج، تنها ارضای غریزه جنسی نیست؛ بلکه رسیدن به آرامش جسمی و روانی است: «لتسکنوا».
5. نقش همسر آرام‌بخشی است: «لتسکنوا».
6. محبت هدیه‌ای الهی است که با مال و مقام و زیبایی به دست نمی‌آید: «جعل» (مودت و رحمت هدیه خدا به عروس و داماد است).
7. هر کس با هر عملی که آرامش، مودت و رحمت خانواده را خدشه‌دار کند، از مدار الهی خارج و در خط شیطان است: «جعل بینکم».
8. مودت و رحمت، عامل بقا و تداوم آرامش در زندگی مشترک می‌باشد.

9. مودت و رحمت باید هر دو باشند که کارساز باشد. مودت بدون رحمت و خدمت، به سردی کشیده می‌شود و رحمت بدون مودت نیز دوام ندارد: «مودة و رحمة.»

10. تنها اهل فکر می‌توانند به نقش سازنده ازدواج پی ببرند: «لقوم يتفكرون.»⁵⁴

اما در آیه 22 می‌فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ (۲۲)

و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست، قطعاً در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است.

در این آیه معجونی از آیات آفاقی و انفسی است؛ پس اول می‌فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ و از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او آفرینش آسمان‌ها و زمین است. و بعد اشاره به انفس دارد: «وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»؛ (و اختلاف زبان‌ها و

رنگ‌های شماست؛ بپندارید در این [واقعیات] نشانه‌هایی است برای دانایان.

«واو» حرف عطف است. آیه را به آیه بالا عطف داده و از این‌رو، سوم از علاماتی که در این آیات تذکر می‌دهد قدرت و اقتدار الهی است بر آسمان‌ها و

زمین با این سعه و اختلاف زبان‌ها فارسی، هندی، رومی، انگلیسی، ترکی، فرانسوی و غیر اینها و اختلاف رنگ‌ها سفید، سیاه، سرخ، زرد و غیره. و یکی از آیات انفسی همین اختلاف‌ها است که نشانی از عظمت و حکمت خداوند است که در تمام عالم نمی‌توان دو شخص را پیدا کرد که از هر لحاظ شکل، صوت و صدا از تمام جهات یکسان باشند. و اینکه انسان جزء کوچکی از جامعه است به قدرت خداوند در تمام ذرات جهان پی می‌برد، و نتیجه گرفته می‌شود که این‌همه اسرار دقیق در عالم از طبیعت و ماده عمیاء ایجاد نمی‌گردد؛ بلکه همه امور حتماً باید از مبدائی سرچشمه گرفته باشد که دارای علم و حکمت و اراده است. بنابراین، می‌فرماید: این امور نشانه‌هایی است برای عالمان و متفکرین، چراکنها پیش از هر کس از این اسرار آگاه می‌شوند. یعنی اختلاف در زبان‌ها و رنگ‌های مردم برای اهل علم و دانایان، آیت و نشانه قدرت خواهد بود نه برای تمام اهل عالم؛ زیرا که در تمام مردم فکر و تفکر رویه و معمول نیست که در اینها آیات الهی را مشاهده کنند.

تفسیر آیات (23 تا 25)

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳)

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ حَوْفًا وَظَمْعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْطِي بِهِ

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنْ

الأرض إذا أنتم تخرجون) ۲۵)

و از نشانه‌های [حکمت] او خواب شما در شب و [نیم] روز و جست‌وجوی شما [روزی خود را] از فزونبخشی اوست، در این [معنی نیز] برای مردمی که می‌شنوند قطعاً نشانه‌هایی است.

و از نشانه‌های او [اینکه] برق را برای شما بیاورد و امیدبخش می‌نماید و از آسمان به تدریج آبی فرومی‌فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند در این [امر هم] برای مردمی که تعقل می‌کنند قطعاً نشانه‌هایی است.

و از نشانه‌های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند، پس چون شما را با یک‌بار خواندن فراخواند بناگاه [از گورها] خارج می‌شوید.

خواب؛ نشانه قدرت خداوند

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

و از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او خواب شما و جست‌جویتان برای تأمین معاش در شب و روز است، یقیناً در این [امور] نشانه‌هایی است برای مردمی که

گوش شنوا دارند.

باز هم نشانه‌های عظمت او در برون و درون، این آیه نیز عطف به آیه بالا است. «خواب» از چهارمین آیات قدرت خداوند و دلیلی بر وقوع قیامت است که خداوند قادر متعال از راه لطف برای رفع خستگی و آسایش قوی و مشاعر قرار داده است که نیاز به تفکر و تأمل دارد.

حکمت خداوند در مسئله خواب

خواب را در شب و روز بر انسان و حیوانات مسلط گردانیده و در خواب رموز و اسراری نهفته و مندرج می‌باشد. یکی رفع خستگی و ملالت قوای طبیعی و رفع ضعف مشاعر حسی که انسان در شب استراحت کند و در روز دنبال کسب و عمل رود و از فضل الهی امور معیشت خود را تأمین نماید و این فضل بزرگی است که به این وسیله تا مدتی قوای طبیعی را حفظ کند و سلامتی او باقی ماند تا به کمال انسانیت برسد. و دیگر، چون بحکمت خداوندی برای هر چیزی علامتی قرار داده که در شاهد / غایب دیده می‌شود.

خواب و اسرار آن

1. عجیب آنکه اگر بر انسان غلبه کرد قدرت مقاومت را از انسان سلب می‌کند.
2. خواب دیدن و بیدار شدن از خواب، هر یک نشانه بزرگی است که مردن و کیفیت عالم برزخ - که حکماء آن را عالم مثال نامند - و زنده شدن در قیامت را نشان می‌دهد. خدای جلیل به حکمت تامه و نفوذ قدرت و علم ازلی خود

مرده‌ها را در قیامت که منتهی درجه استکمال بشر است، برای پاداش اعمال زنده می‌کند؛ زیرا که فضل و کرم او بی‌نهایت است انسان را برای بقا آفریده نه برای فنا می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ.»
این علامت به کسانی که گوش شنوا و دل بینا دارند و آیات الهی را استماع می‌کنند، اختصاص داده‌اند.

و شاید مقصود چنین باشد که افرادی که برای استماع آیات قرآنی و احادیث نبوی حاضر می‌گردند و پس از آنکه به گوش سر و گوش خود توحید و مردن و اوضاع قیامت را شنیدند، به همین علامت خواب و بیداری در گوش دل آنها تأثیر می‌کند و شنوا می‌گردند و قبول خواهند کرد.⁵⁵ سمع از دیدن مهم‌تر است و وسیع‌تر، چون دیدن فکر مشاهدات حسی است. ولی سمع تا عالم معنا و ماورا کاربرد دارد.

اسرار پیچیده عالم خواب

با همه تحقیقات، علما درباره خواب هنوز اسرار پیچیده خواب روشن نشده است؛ اینکه در یک لحظه چه فعل و انفعالاتی در نفس ایجاد می‌شود که بخشی از فعالیت‌های مغز و بدن تعطیل می‌گردد و تحولی در سراسر وجود، در روح و بدن و جسمش ظاهر می‌شود؛ از این رو، نظریات مختلفی درباره مسئله خواب بیان کرده‌اند.

بنابراین، از آنجا که خواب از پدیده‌های روحی است، و روح، جهانی پر از

اسرار است، پس عجیب نیست که اسرار این مسئله هنوز روشن نشده باشد. ولی هرچه بیشتر درباره آن می‌اندیشیم، به عظمت آفریدگار این پدیده‌آشنا تر می‌شویم؛ حال اینکه خود خواب و خواب دیدن و رویا اسرار فراوانی را دارد.

سه عالم در کتاب انسان کامل

سخن عزیز نسفی سخنی زیباست در این مورد است که به طور خلاصه به آن اشاره می‌شود:

مجموع جواهر و اعراض را عالم گویند؛ چون معنی عالم را دانستی، اکنون بدان که عالم که موجود است وجودی خارجی دارد. قسمت اول بر دو قسم است: عالم ملک و عالم ملکوت؛ یعنی عالم محسوس و عالم معقول. اما این دو عالم را با اوصاف و اعتبارات به اسامی مختلف ذکر کرده‌اند: عالم ملک و عالم ملکوت، عالم خلق و عالم امر، عالم شهادت و عالم غیب، عالم ظلمانی و عالم نورانی، عالم محسوس و عالم معقول و مراد از جمله، همین دو عالم بیش نیست.

عالم جبروت نه از قبیل ملک و ملکوت است، از جهت آنکه عالم جبروت وجود خارجی ندارد. ملک و ملکوت و جبروت سه عالم‌اند و هر سه عالم‌های خدای‌اند؛ هر سه با هم‌اند و از یکدیگر جدا نیستند.

عالم جبروت ذات عالم ملک و ملکوت است، و عالم ملک و ملکوت وجه عالم جبروت است. عالم جبروت کتاب مجمل است و عالم ملک و ملکوت کتاب

تفصیل است. عالم جبروت تخم است و عالم ملک و ملکوت درخت است و معدن و نبات و حیوان میوه این درخت.

چون عالم جبروت را دانستی ذات عالم است، اکنون بدان که: عالم جبروت، ذاتی می خواست تا در آن مرآت خود را ببیند و صفات خود را مشاهده کند، تجلی کرد و از عالم اجمال به عالم تفصیل آمد و از آن تجلی، دو موجود گشتند: یکی از نور و یکی از ظلمت. و ظلمت از آن جهت قرین نور است که ظلمت حافظ و جامع نور است و مشکات و وقایه نور است.

حالی بدان که: ملکوت دریای نور است، و ملک دریای ظلمت؛ و این دریای نور آب حیات است و در ظلمت است؛ باز این دریای نور به نسبت دریای ظلمت است؛ همچون، اسکندر می باید که در ظلمات رود و از ظلمات بگذرد و به آب حیات برسد.

عالم ملکوت نسبت به عالم ملک لطیف است؛ و عالم جبروت نسبت به عالم ملکوت لطیف لطیف است و خداوند نسبت به عالم جبروت لطیف لطیف لطیف است. و این است معنی اسم لطیف حق تعالی».⁵⁶

خلاصه، خواب از پدیده های روحی است، و روح عالمی و جهانی است پر از اسرار خداوند به رسول اکرم می فرماید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا

قَلِيلًا⁵⁷.

و از تو درباره روح میپرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش جز اندکی به شما نداده‌اند. پس عجیب نیست که اسرار این مسئله هنوز روشن نشده باشد. ولی هرچه بیشتر در آن می‌اندیشیم، به عظمت آفریدگار این پدیده آشنا تر می‌شویم. حالا که در خواب و خواب دیدن و رویا اسرار فراوان است. برای فهمیدن کمی از این اسرار نیاز به خودشناسی دارد.

انسان و خواب

آیات مورد بحث آیات آفاقی و انفسی است برای معرفت‌الله، و در ضمن این آیات به تفکر و توجه تأکید شده است. خودشناسی و خداشناسی و ضرورت معرفت نفس هم برای رسیدن به تکامل و سعادت و فلاح، و هم خواب و هم مرگ و برزخ و قیامت لازم است. پس از بحث خلقت انسان و آیات انفسی و آفاقی، حال به مسئله خواب که یکی از افعال مهم و پراز و رمز انسان است، اشاره دارد.

نفس انسان به واسطه تجردش، با عوامل فوق طبیعت، سنخیت دارد؛ و در موقع خواب که اشتغال به ادراکات حسی ندارد، به عالمی که با آن مشابهت دارد می‌گردد و طبق استعدادش آن را مشاهده می‌کند.

خواب یکی دیگر از راه‌های معرفت است؛ انسان وقتی با چشم سر می‌بیند

و با گوش سر می‌شنود، آن حواس پنج‌گانه درونی، معطل می‌ماند و دیگر
مطلبی را درک نمی‌کند. یکی از عواملی که انسان را متوجه عالم ملکوت می‌کند،
خواب است. همان‌گونه که انسان مرکب از جسم و نفس و روح است، خواب
هم بر سه قسم است:

1. جسمانی. 2. نفسانی. 3. روحانی.

1. خواب جسمانی: ادامه اعمال روزانه ماست؛ هنگامی که آدمی موقع شب

سر بر بالش می‌گذارد، هنوز اعصاب و احساسات او در حال حرکت هستند؛ مثل

چرخ لنگری که بعد از خاموش شدن موتور، هنوز چندین دور می‌زند.

این خواب معمولاً در ساعات اول شب واقع می‌شود؛ مثلاً مدیر مدرسه

احساس می‌کند که در مدرسه است و شاگردان و معلمان آمده‌اند و سر و صدا

حکم فرماست. ولی بعد از اینکه خواب سنگین شد، دیگر این نوع خواب‌ها را

نمی‌بینید؛ این خواب مربوط به گذشته است.

2. خواب نفسانی: آن لحظاتی که انسان به خواب عمیق فرورفته و حواس

پنج‌گانه از کار افتاده، احساسات و تمایلات کوفته شده در وجدان آدمی از

ضمیر ناخودآگاه بیرون می‌آید و خود را نشان می‌دهد. این نوع خواب،

عکس‌العمل روزانه است، نه اینکه ادامه اعمال روزانه باشد؛ اما در خواب، این

عقد می‌شکند و این فرد ضعیف قوی می‌شود و انتقام خود را از ظالم

می‌گیرد؛ این خواب نیز مربوط به مور گذشته است.

3. خواب روحانی: بعد از نیمه شب که آدمی بیدار می‌شود و دوباره به

خواب می‌رود، خواب سنگین دیگری شروع می‌شود و این بعد از آزاد شدن عقده‌های درونی رخ می‌دهد و بیشتر نزدیک صبح است در این خواب پدیده‌هایی به وجود می‌آید که با هیچ علم و منطقی قابل تحلیل نیست. آدمی خواب‌هایی می‌بیند که از آینده خبر می‌دهد؛ آینده‌ای که با هیچ حساب و احتمالاتی نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد و هیچ ربطی به گذشته ندارد. بنابراین، برای این خواب، منبع دیگری وجود دارد که آن نه جسم ماست و نه نفس؛ بلکه روح است و روح امر خداست و مانند خدا زمان و مکان ندارد.

روح دارای علم و آگاهی به همه ادوار تاریخ است؛ چه گذشته و چه آینده و کسی که با روح رابطه اشراقی و الهامی برقرار کند، همه زمان‌ها و مکان‌ها برای او یکسان است و همه آنها را می‌فهمد و خبر می‌آورد.⁵⁸

البته همان‌طور که گذشت، اولی‌ای خدا، گاه در بیداری هم مسایلی را احساس می‌کنند؛ چنان‌که حضرت یعقوب علیه السلام از فاصله 60 فرسخی، بوی پیراهن یوسف علیه السلام را استشمام کرد. اگر انسان با عالم غیب و ملکوت اتصال برقرار کند، رؤیای او صادق و کشفش رحمانی است.

البته خواب‌های شیطانی هم به واسطه آنچه انسان در روز دیده و به فکر آن است و یا آرزوهایی که در دل نهفته دارد، در خواب متمثل می‌شود. بیمار خواب‌های پریشان می‌بیند و هذیان می‌گوید، و کسی که حرارت بر او غالب شود، جنگ و جدال و آتش‌سوزی و دود سیاه می‌بیند. و کسی که برودتش زیاد

شود، برف می‌بیند، و کسی که رطوبتش زیاد شود، باران می‌بیند. به هر حال، خواب یا صریح است و بیننده تصرفی در مشاهدات خود نکرده که در این صورت، احتیاج به تعبیر ندارد. و یا غیر صریح، که اگر غیر صریح بود؛ یعنی نفس در آنچه دیده تصرفاتی کرده، نیاز به تعبیر (باز گرداندن صورت ذهنی به صورت حقیقی) دارد؛ مانند تعبیر نور به علم، تاریکی به جهل؛ البته گاهی خواب را به ضد آن برمی‌گردانند؛ چنانکه مرگ را به طول عمر، و ترس را به امنیت، و گریه را به شادی تعبیر می‌کنند.

البته خواب‌هایی غیر صریح نیز بر دو قسم است؛ یکی خواب‌هایی که انتقال و حکایت در آنها روشن است و به آسانی می‌توان آن را به اصل برگرداند و دیگر، خواب‌هایی که تصرف نفس در آنها پیچیده و مبهم است که یافتن مشهودات برای تعبیرکننده، سخت است که این نوع خواب‌ها را «اضغاث احلام» می‌گویند.

انسان آنچه از عالم بالا و به وسیله روح می‌گیرد، مکاشفه و رؤیای صادقه است. و آنچه را از طبیعت می‌گیرد، تسویلات شیطانی و اضغاث احلام است، و یک قسم از وحی الهی به پیامبران از طریق رؤیای صادقه بوده است؛ چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام در خواب دید که فرزندش را در راه خدا قربانی می‌کند:

فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي

إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲)

ما هم او را به پسری بردبار مژده دادیم. هنگامی که با او به [مقام] سعی رسید، گفت: پسرکم! همانا من در خواب دیدم تو را ذبح میکنم، پس با تأمل بنگر رأی تو چیست؟ گفت: پدرم آنچه به آن مأمور شدهای انجام ده. اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.

انواع خواب

می‌توان گفت، خواب سه دسته است:

1. خواب‌های شیطانی که تعبیری ندارد.

2. خواب‌هایی که از فکر و خیال انسان سرچشمه می‌گیرد.

3. خواب‌هایی که اهمیت خاص دارد و از رؤیاهای صادق است؛ مانند خواب‌هایی که امروزه مردم درباره ظهور و علائم به وقع پیوستن آن می‌بینند. چنانکه خورشید در هنگام طلوع ابتدا به صورت فجر صادق ظاهر می‌شود و قبل از طلوع ککم هوا روشن و روشن‌تر می‌گردد.

وجود مقدس امام عصراً نیز چنین است؛ یعنی هر چند علایم ظهور کم‌کم به وقوع می‌پیوندد، اما ممکن است خداوند مقدمات ظهور آن حضرت را یکشبه فراهم نماید.

امام باقر (ع) می‌فرماید: «انَّ صاحب هذا الامر فيه شبهة من

یوسف یصلح الله عزوجل امره في ليلة واحدة؛⁵⁹

در حضرت مهدی اشباهتی به حضرت یوسف است و آن اینکه خداوند امر فرجش را در یک شب اصلاح می نماید.»

به امید روزی که خداوند متعال از باب رحمت خویش، این خورشید ملکوتی را از پس ابرهای غیبت ظاهر گرداند و چشمان بی فروغمان به جمال الهی و پرنورش منور شود.⁶⁰

بیان طنطاوی به نقل از فارابی در اقسام خوابها

یک مقدمه، مزاج انسان چند حالت دارد: بعضی از انسانها مزاج بلغمی دارند، یعنی غلبه بر آنان بلغم است و یا صفراء، و یا سودا؛ شیخ طنطاوی در تفسیرش به نقل از فارابی رؤیا را دو قسم نموده: رؤیای صادق و رؤیای کاذبه. و رؤیای کاذبه را هشت قسم شمرده است. وی به طور خلاصه چنین گفته، بدان که رؤیا اقسامی دارد:

قسم اول: خوابی است که از غلبه خون ناشی می گردد و آن از غذاهای گرم مرطوبی و غذاهای چرب و حلوا که مهیج طبیعت است پدید می گردد و از آن بخار حار رطب در دماغ تولید می شود و مرض صداع عظیم و فترت حواس را ایجاد می نماید و گاهی زیاد می گردد و... همچنین، آثار دیگری از آن نمودار می گردد. و... خوابهای او از قبیل خون دماغ و حجامت و لعاب و امثال اینها

59. منتخب الاثر ص 300؛ به نقل از آن عشق جاودانه، ص 90.

60. آن عشق جاودانه، ص 90.

است.

قسم دوم: از خواب‌های کاذبه ناشی از غلبه صفرا است که نتیجه غذاهای خشک است؛ مثل عسل و گوشت، که هرگاه در آن زیاده روی شود صفرا تولید می‌گردد، حرارت بر طبیعت غلبه می‌کند و بخارات صفراوی از جوف به دماغ صعود می‌نماید.

و صداع یعنی درد سر و شقیقه و کم‌خوابی و... امثال اینها را ایجاب می‌نماید و خواب‌های او از قبیل آتش و شمس محرقه و صاعقه و امثال اینها است.

قسم سوم: رؤیایی است که ناشی از بلغم است، از زیادتای غذای بارد و مرطوبی پدید می‌گردد و بخار رطب از آن تولید می‌شود و فترت در چشم و سستی مفاصل و زیادای آب دهن و لزوجت آن و بی‌اشتهایی در اول روز و قلت عطش و ضعف معده و سفیدی بول و کسالت و فراموشی را ایجاب می‌نماید، و خواب‌های او از قبیل باران و برف و نهر و بیابان و امثال اینها است.

قسم چهارم: رؤیایی است که نتیجه غلبه سودا است و از زیادتای غذاهای سوداوی مثل عدس، گوشت گاو، بادنجان و مرض سوداوی از اینها پدید می‌گردد، از قبیل سستی بدن و شدت عطش و کم‌خوابی و گاهی مرض سوداوی غلبه می‌کند و جذام، جرب و خارش و فلج و سکت و خون دماغ و دردسر و مالیخولیا و امثال اینها ایجاد می‌نماید، و خواب‌های او از قبیل چیزهای مهول و ترسناک و خیالات و ظلمت و چیزهای سیاه و سوزنده است و از هر چیزی فرار می‌کند و اموات را

می بیند.

قسم پنجم: قوه متخیله در دماغ مشغول می گردد به آنچه از راه حواس در ذهن وارد شده و صور آنها مخزون گردیده و از خصوصیات این قوه عجیب این است که صور را ترکیب و تحلیل می نماید و به شکل مناسب آنها را به تخیل می آورد، مثل اینکه به تخیل او انسان بی سری را زنده می بیند.

قسم ششم: از همان قوه متخیله این است که آنچه بر نفس از میول شهوانی غالب گردد؛ مثل شهوت طعام و ازدواج این قوه چیزهای عجیب از میول شهوانی در خواب اختراع می نماید و نزد نائم خوراکی آشامیدنی و یاران و آنچه را خواهان بوده نزد او می نمایاند و حکایت می کند و تخیل می کند.

قسم هفتم: هرگاه قوه غضبیه بر نفس غالب گردید، متخیله آلات قتال و جنگ از قبیل شمشیر و تیر و نیزه بوی می نمایاند که دشمن را دفع نماید.

قسم هشتم: رؤیایی است که در حال سلامتی بدن و سالم و ساکن بودن قوی و اعتدال بین اخلاط مثل خون و بلغم و سوداء و اینکه نه شهوت بهیمه و نه غضبیه هیچ یک غالب نباشد و نیز معده از طعام پُر نباشد در چنین موقعی بسا می شود که بر وی از عالم عقل وارداتی وارد می گردد و غالباً این معانی در نفس مرتسم می گردد و معقول را به صورت محسوس می نمایاند. این خلاصه چیزی است که فارابی در علم نفس و علم طب درباره این موضوع «خواب» آورده است.⁶¹

61. به نقل از تفسیر مخزن العرفان ج 6، ص 333-335 (باتلخیص).

آری! موضوع رؤیای صادق به ما می‌فهماند که تمام امور از گذشته و آینده و حال، همه در عالم مافوق‌الطبیعه و در لوح محفوظ و دفتر آفرینش و در احاطه علم حضوری حق تعالی قبل از ظهورش در عالم طبیعت به اعیانها و اشخاصها بدون کم و زیاد موجودند.

اگر موجود نبودند، چگونه انسان ولو تدریجاً به بعض آنها در رؤیا مطلع می‌گردید؟! چنانکه در خواب یوسف ع و خواب پادشاه مصر به ما این مطلب را کاملاً می‌فهماند؛ زیرا آنها آنچه را واقع و موجود بوده به صورت مناسب دیدند؛ اگرچه مدت‌های بعد اثرش ظاهر گردید.

و با اینکه خداوند تعالی انسان را جامع و حاوی و نماینده عالم وجود گردانیده، با این حال درهای شناسایی غیب بر روی بشر بسته، و این نیست مگر لطفی و رحمتی از طرف او؛ زیرا اگر انسان از آنچه در ازل برای او مقرر شده از سعه یا ضیق مال، و نیز از سعادت و فضیلت یا خسران و زیان، یا به موقع مرگ خود و عزیزان خود مطلع می‌گردید، بین چه حالی داشت، دیگر نه دنبال کار و عمل می‌رفت و نه در مقام تحصیل کمال و جاه بود و نه فضیلت و سعادت برای خود تحصیل می‌نمود، واقعاً اگر انسان خبر از تقدیرات و واقعیات داشت امور عالم طبیعت بلکه عالم انسانی فلج می‌گردید.⁶²

در ادامه آیات الهی در آیه 24 می‌فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْطِي بِهِ

الأرض بعد موتها إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون (۲۴)

و از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] اوست که برق را مایه ترس [از صاعقه] و امید [به باران] به شما مینمایاند، و از آسمان، آبی نازل میکند که زمین را پس از مردگیاش به وسیله آن زنده میکند؛ قطعاً در این [شگفتیهای آفرینش] نشانه‌هایی است برای مردمی که تعقل میکنند.

پنجمین از علامات وقوع قیامت این است که موقعی که رعد و برق صدا کرد در شما دو حالت پدید می‌گردد، یکی ترس از سوختن، و دیگر طمع در آمدن باران و نمو نباتات ارض؛ زیرا که به آب باران زمین پس از خشکی و خمود که در زمستان مانند مرده‌ای می‌ماند که هیچ آثاری از آن پدیدار نیست و خدای متعال به آب باران آنرا زنده می‌گرداند. و همین‌طور انسان در قیامت به باران رحمت، وی را زنده می‌گرداند و حیات طیب پاکیزه دائمی بوی کرامت می‌فرماید (هذا من فضل ربی).

نکته‌ها

در این آیه و آیات قبل، چهار تعبیر به چشم می‌خورد: «یتفکرون»، «للعالمین»، «یسمعون» و «یعقلون»، و برای عملی شدن این چهار تعبیر، چهار مرحله طبیعی بیان شده است:

۱. انسان در آغاز، فکر می‌کند: «یتفکرون».

2. سپس می فهمد و عالم می شود: «للعالمین».

3. کسی که آگاه شد، حرفها را با دقت گوش می دهد و نکته سنجی

می کند: «یسمعون».

4. اثر شنیدن عمیق، به تعقل و اندیشیدن می رسد: «یعقلون».

خداشناسی باید بر اساس علم و فکر و تعقل باشد: «لایات لقوم یعقلون».

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ قطعاً در این [شگفتیهای آفرینش]

نشانههایی است برای مردمی که تعقل میکنند».

تمام این آیات نشان می دهد و علاماتی است که دلالت دارد بر علم و قدرت

و تمام صفات جمال و جلال خداوندی و این که او سبحان الله قدرت بر اعاده

مردگان دارد. و این تذکرات مخصوص به کسانی خواهد بود که در آثار الهی

فکر و تعقل می کنند.

در قرآن مجید مکرر در مکرر تصریحاً و تلویحاً ستایش می نماید کسانی را

که در آیات الهی به هر دو قسم آن یعنی آیات تکوینی و تشریحی تدبّر

می نماید تا آنکه از روی فهمیدگی و دلیل عقلی که از اثر پی به مؤثر بردن است،

علم یقینی برای آنان پدید می آید.

و در ادامه آیات می فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ

الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)

و از نشانههایی [قدرت و ربوبیت] او این است که آسمان و

زمین به فرمانش برپایند، سپس زمانی که شما را با يك دعوت از زمین بخواند، ناگاه [از گورها] بیرون می‌آیید.

قیام آسمان‌ها و زمین

ششم از آیات و نشانه‌های قدرت خداوند متعال که دلالت دارد بر رد ارواح در قیامت به جسدهایشان، ایستادگی آسمان‌ها و زمین است بامر او. ظاهراً مقصود از امر حق تعالی بقیام آسمان‌ها و زمین امر تکوینی است نه امر تشریحی؛ زیرا چنین به نظر می‌آید که آسمان‌ها و زمین صاحب عقل و شعور نیستند و نیز در عمل خود مختار نیستند. اگر چه به عقیده بعضی از دانشمندان آنان را ذوی‌العقول می‌دانند. و بعضی آیات قرآن را هم شاهد می‌آورند مثل قول تعالی که بعد از بیان خلقت زمین فرمود:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ⁶³

آن‌گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

زیرا که امر به آسمان و زمین نموده و امر مولوی به غیر ذوی‌العقول نمودن قبیح است.

پس در ادامه می‌فرماید:

ثُمَّ دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (٢٥)

سپس زمانی که شما را با يك دعوت از زمین بخواند،
ناگاه [از گورها] بیرون میآیید.

چون آسمانها و زمین در قبضه اقتدار اوست، بزمین امر می فرماید:

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ⁶⁴

و آنچه را در درون دارد بیرون افکند و تهی گردد.

و در آیه دیگری فرماید: زمین سنگینی خود را بیرون بیندازد، مطیع امر حق تعالی می گردد «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»⁶⁵ و امر پروردگار را اجابت می نماید؛ و نیز افراد بشر برای حضور دعوت می شوند.

در روایات آمده است، وقتی روز موعود رسید، خطاب از ذات احدیت می رسد که ای اهل قبور خارج شوید. مرده ها زنده می گردند و امر پروردگارشان را اجابت می کنند و با کمال سرعت به میعادگاه می شتابند و در دادگاه عدل الهی برای حساب حاضر می شوند و هر کس به جزاء و کیفر اعمال خود خواهد رسید: «ان

كَانَ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ انْ شَرًّا فَشَرًّا»⁶⁶

خداوند در قرآن خطاب به انسان می فرماید:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (6) فَأَمَّا مَنْ

أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (8) وَيَنْقَلِبُ

64. انشقاق، 4.

65. زلزله،

66. تفسیر مخزن العرفان ج 6، ص 92-93.

إِلَيَّ أَهْلِهِ مَسْزُوراً (9) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (10) فَسَوْفَ

يَدْعُوا نُجُوراً (11) 67

ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سویی
پروردگارت در حرکتی، پس او را [در حالی که مقام
فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و
هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد] دیدار میکنی.

اما کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند؛
به زودی با حسابی آسان به حسابش رسیدگی شود، و
خوشحال و شادمان به سویی خانوادهاش [در بهشت] باز
گردد

اما کسی که نامه اعمالش را از پشت سرش دهند،
به زودی با فریادی حسرت‌بار، هلاکت و نابودی خود را
خواهد.

نکته‌ها

در این آیات، هم آفرینش انسان از خاک، نشانه قدرت الهی شمرده شده
(خلقکم من تراب) و هم مرگ و خروج از قبر (من الارض اذا انتم
تخرجون). در ضمن، خداوند در این آیه و پنج آیه قبل، پانزده مرتبه مردم را
مخاطب قرار داده است، و نعمت‌های خود را بر شمرده که این روش یکی از

شیوه‌های تبلیغ است.

پیام‌ها

1. استواری نظام آفرینش، نه تصادفی است و نه به‌دست دیگران؛ بلکه به

لاده الهی است: «تقوم... بامرہ.»

2. پیدایش معاد، باراده و دعوت خداوند انجام می‌گیرد به‌عاکم دعوت.

3. دعوت پیامبر خدا، مرده را زنده می‌کند؛ آنجا که در سوره بقره درباره

حضرت ابراهیم می‌فرماید:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّبُ الْمُؤْتِي قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ

وَلَكِنْ لِيُظَمِّنَ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ

عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ.⁶⁸

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم گفت: ای پروردگار من! به

من نشان ده که مردگان را چگونه زنده میکنی؟ [خدا]

فرمود: آیا [به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان] ایمان

نیاورده‌ای؟! گفت: چرا؛ ولی [مشاهده کیفیت این حقیقت را

خواستم] تا قلبم آرامش یابد. [خدا] فرمود: چهار پرنده بگیر

و آنها را [برای دقت در آفرینش هر یک] به خود نزدیک کن، و

[بعد از کشتن و ریزریز کردن و مخلوط کردنشان بهم] بر
هر کوهی [در این منطقه] بخشی از آنها را قرار ده. سپس
آنها را بخوان که شتابان به سویت می‌آیند؛ و بدان که یقیناً
خدا توانای شکستناپذیر و حکیم است.

4. ایمان به مبدأ، مقدمه ایمان به معاد است. کسی که نظام هستی را برپا کرد،
شما را نیز پس از مرگ زنده می‌کند *تَقُومُ السَّمَاءُ... إذا انتم تخرجون.*»
5. معاد، جسمانی است: *«هن الأرض... تخرجون.»*
6. پیدایش معاد، دفعی است نه تدریجی: *«إذا انتم تخرجون.»*⁶⁹

تفسیر آیات (26 و 27)

لَوْ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَه قَانِثُونَ (۲۶)
وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)
و هر که در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست همه او را
گردن نهاده‌اند ((۲۶))
اوست آن‌کس که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید
می‌نماید و این [کار] بر او آسان‌تر است و در آسمان‌ها و زمین
نمونه والا [ی هر صفت برتر] از آن اوست و اوست

شکست‌پذیر سنجیده‌کار

توحید مالکیت خداوند

می‌فرماید:

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٗ قَانِثُونَ ﴿٢٦﴾

هر که در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت

و فرمانروایی اوست، و همه برای او خاضعاند.

نکته، مراد از (من في السموات) یا فرشتگانی هستند که مطیع فرمان

خدایند، و یا موجودات صاحب شعور دیگری که هنوز برای بشر شناخته

نیست.

آیاتی که در بالا گفته شد، اشاره دارد به از بیرون آمدن زنده از مرده، و

خلقت انسان از خاک و خلقت آسمان‌ها و زمین، و اختلاف زبان‌ها و اوضاع

آسمانی از رعد و برق و غیر اینها و آنچه در آسمان‌ها و زمین است، عموماً تحت

اقتدار و خلاقیت خداوند قادر متعال انجام می‌گیرد و مالک حقیقی تمام

موجودات او است که همه را از نیستی به هستی آورده است. و هم، «كُلُّ

لَهُ قَانِثُونَ» و تمام موجودات مطیع امر تکوینی و زیر فرمان و مسخر اراده او

هستند و هر یک از آنها سر سوزنی از آنچه موظف بر آن می‌باشند، تخلف

نمی‌ورزند و فرمان‌بردارند.

و در آیه بعد خداوند خود را چنین معرفی می‌کند:

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

اوست که مخلوقات را می‌آفریند، سپس آنان را [پس از
مرگشان] باز می‌گرداند؛ و این [کار] برای او آسانتر است. و
برترین وصفها در آسمانها و زمین ویژه اوست؛ و او
توانای شکستناپذیر و حکیم است.

در ابتدای فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»، یعنی اوست
که مخلوقات را می‌آفریند و سپس آنان را [پس از مرگشان] باز می‌گرداند.
خداوند چنین خود را معرفی می‌کند به این ترتیب که آن کسی که مالک
آسمانها و زمین است، آن کس است که به اینها وجود بخشیده و از کتم عدم
بعرصه وجود آورده است.

«ابداء»، در لغت به معنی ظهور و بروز شیئی است: «بدء الشيئي بدوأي
ظهر ظهوراً.»

خلاصه آیه خبر می‌دهد آن کسی که موجودات را از کتم عدم و خفا و
نیستی بعرصه وجود و ظهور آورده و پس از مرگ و خفای هستی، دوباره به
حالات اول که همان پیدایش اولیه او است برمی‌گرداند. «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»
اعاده بر خدای آسان تر از ابداء است. در تفسیر مجمع البیان چنین آمده: «يبدؤ
الخلق ثم يعيده»؛ یعنی خلق کرد (انشاء) و یخترعهم (ابتداء) پس از آن بعد از
إفناء آنها را ثانیاً عود می‌دهد؛ و ابتدای خلقش را دلیل قرار داد بر آنچه از اعاده

مخفی است؛ استدلالاً به شاهد بر غایب پس از آن آیه را مؤکد گردانیده به قوله «و هو اهون علیه» و ضمیر «هو» راجع به مصدر «یعیده» می باشد؛ یعنی اعاده آسان تر است و یکی از اقوال مفسرین این است: «هاء» در «علیه» برمی گردد به خلق، یعنی به مخلوق.

بنابراین، چنین می شود: که اعاده مخلوق آسان تر است از انشاء اول است؛ زیرا که در اعاده (کن فیکون) شیئی موجود می شود، لکن در نشئه اول بایستی مراتبی را از علقه، مضغه، گوشت و استخوان، و «نفخه روح» و غیر آن را طی نماید تا آنکه مراتب خلقتش تمام گردد. لکن چون در اعاده محتاج به این مواد نیست این است که اعاده از خلقت آسان تر خواهد بود؛ یعنی اعاده آسان تر است.

کسی که به دلیل عقل و نقل معتقد گردید که انسان به مردن فانی نمی گردد [و پس از مرگ حقیقت انسانیت وی با تمام تشخصاتی که در شیئیت او مدخلیت داشته، در عالم دیگری که آن را عالم برزخ یا عالم مثال گویند موجود است].

و دیگر وجه «اهون» یعنی آسان تر بودن اعاده بدیهی است تا چیزی که اصلاً نبوده است. اینکه چیزی تازه انشاء و ابداء شود بسیار مشکل تر از آن چیزی است که تغییرات و تحولاتی در آن رخ داده و عاملی خواهد آن را اصلاح و به حالت اول بیا کاملتر برگرداند.

در نزد علما و ادیان مسلم است که انسان با مردن به کلی فانی نمی شود؛

بلکه چنانچه از احادیث بسیار برمی آید، انسان پس از مرگ با قالب مثالی که در صورت شبیه به همین بدن دنیوی است باقی است تا وقتی که نفخه صور بدمد و ارواح به قدرت خالق متعال برگردند به جسدهایشان برای جزای اعمال. این است که به نظر عرفی بازگشت روح به جسد البته آسانتر به نظر می آید از آن وقتی که هیچ نبوده و او را جسماً و روحاً از عدم به وجود آرند؛ وانگهی چنانچه به دلیل عقل و نقل ثابت شده در قیامت بدن هر کسی به مناسبت روحش و اخلاق و اوصافی که در خود اندوخته و اعمالی که از وی سرزده بروز و ظهور می نماید. پس آسان تر بودن اعاده بر ابداء مسلم و واضح است.

توحید در ربوبیت و تدبیر

در آخرین آیه از آیات آفاقی، در زمینه تدبیر نظام آسمان و زمین و ثبات و بقای آنها ادامه داده و می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ.» «یکی دیگر از نشانههای [قدرت و ربوبیت] او این است که آسمان و زمین به امر او برپایند؛ یعنی نه تنها آفرینش که در آیات قبل به آن اشاره شد آیتی است؛ بلکه برپایی و ادامه نظام آنها نیز آیتی دیگر است که پروردگار بزرگ آنچنان این نظم و تعادل را سامان بخشیده که میلیون ها سال بدون کمترین انحراف در مسیر خود گردش می کنند و به تعبیر دیگر، آیه گذشته اشاره به «توحید خلقت» بود، و این آیه اشاره به «توحید ربوبیت و تدبیر» است و تعبیر به «امر» در اینجا اشاره به نهایت قدرت پروردگار است. برای ادامه حیات و نظم

این جهان پهناور تنها یک فرمان او کافی است.

در پایان، این آیه با استفاده از زمینه «توحید» برای «معاد و قیامت» بحث را به این مسئله منتقل ساخته و می‌فرماید: «ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ؛ سپس زمانی که شما را با یک دعوت از زمین بخواند، ناگاه [از گورها] بیرون می‌آیید.»

خداوند متعال بارها در آیات قرآن مسئله «معاد» را با تکیه بر نشانه‌های قدرت او در آسمان و زمین اثبات می‌کند و آیه مورد بحث نیز یکی از آنها است. و در تعبیر به «دعاکم» (شما را فرا می‌خواند) اشاره به این است که همانطوری که برای تدبیر و نظم عالم یک فرمان الهی کافی است، برای بعث و نشور و قیامت نیز یک دعوت او کفایت می‌کند؛ به خصوص با توجه به جمله «إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ.»

«اذا» که در آن اصطلاح برای «مفاجأة» است، روشن می‌سازد که با یک دعوت او همه ناگهان بیرون می‌ریزند. ضمناً تعبیر «دعوة من الأرض»، نشانه روشنی بر معاد جسمانی است که انسان در رستاخیز و قیامت از این زمین فراخوانده می‌شود. (دقت کنید، قابل تامل و تدبر است.) اما در قسمت آخر آیه می‌فرماید:

وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)

و برترین و صفها در آسمان‌ها و زمین ویژه اوست؛ و او توانای شکستناپذیر و حکیم است.

مفسران می‌گویند: «مثل اعلی»؛ یعنی برای حق تعالی اوصاف بلندی است که مثل او یا شبیه او در مخلوقات یافت نمی‌گردد و اوصاف عظمت او در آسمان‌ها و زمین نمایان و قدرت او چنان است که نه انشاء چیزی و نه اعاده آن او را عاجز نمی‌گرداند و در افعال حکیم است که هر چیزی را منطوی بر حکمت و استحکام و تدبیر بنا نهاده و از قناده نقل شده که: مثل اعلی قول «لا اله الا الله» است.

انسان کامل مثل اعلائی حق

بعضی از حکمای اسلامی گفته‌اند: انسان کامل مثل اعلائی حق تعالی است؛ زیرا که مظهر تام و نماینده اوصاف الهی است و با وحدت شخصیه‌ای که دارد موازی کلنواع است و جماد و نبات و حیوان تماماً مشمول او هستند. آری، چون انسان کامل نسخه جامعه عالم جهانی است، پس به این لحاظ جای دارد که گفته شود «انسان کامل مثل اعلائی حق» است؛ یعنی مظهر و نماینده اوصاف الهی است و نظر به جامعیت وی است که به یک اعتبار وی را «عالم صغیر» می‌گویند و به اعتبار دیگر، او را «عالم کبیر» گویند.

زیرا که دو راه برای او باز است. قوله تعالی «وهدیناه النجدین»⁷⁰؛ یعنی خیر و شر را به وی نمایانندیم: راهی به سوی مرتبه اعلا، و راهی به سوی عالم طبیعت. چون به اختیار هر کدام را اختیار نمود، سرانجام از اهل آن عالم

می‌گردد.

از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل می‌کنند که فرمود: (اگر نبود که شیاطین اطراف قلب بنی‌آدم را گرفته‌اند، هر آینه به ملکوت آسمان و زمین نظر می‌نمودند).⁷¹

نکته‌ها

1. در جهان بینی الهی، همه هستی، آگاهانه و خاضعانه، تسلیم و سرسپرده خدای متعال هستند: «کلّ له قانتون.»
2. خداوند در همه چیز یکتاست:
توحید در مالکیت: «له من فی السموات»؛
توحید در عبادت: «کلّ له قانتون»؛
توحید در خالقیت: «هو الذی بیده الخلق ثم یعیده»؛
توحید در کمالات: «و له المثل الاعلی.»
3. توجه به آفرینش ابتدایی، کلید آشنایی با معاد است: «بیده - ثم یعیده».

4. مطابق فهم مردم سخن بگویید. با اینکه برای خداوند هیچ کاری سخت‌تر یا آسان‌تر از کار دیگر نیست، ولی باز هم کلمه «اهون» به کار رفته است.

5. صفات خداوند از تصور و قلم و بیان انسان، برتر است: «و له المثل

الاعلی».

6. هیچ کس و هیچ چیز را با خداوند مقایسه نکنید: «و له المثل الاعلی».

7. مقتضای حکمت و قدرت الهی، پیدایش معاد است: «ثمّ یعیده...هو

العزیز الحکیم».⁷²

نتیجه آیات

الف) یک دوره کامل درس خدانشناسی

در آیات شش گانه گذشته، بحث های گوناگون درباره خدانشناسی مطرح شده که مجموعاً یک دوره خدانشناسی را تشکیل می دهد. از آفرینش آسمان ها گرفته تا آفرینش بشر از خاک، و از پیوند محبت خانوادگی گرفته تا خواب آرام بخش در شب و روز از تدبیر نظام و جهان بالا گرفته تا برق آسمان و نزول باران و اختلاف زبان ها و رنگ های معنی مجموعه مناسبی از آیات آفاقی و انفسی.

جالب اینکه در هر یک از این شش آیه، دو بخش از دلایل توحیدی ذکر شده

تا یکی زمی نه سازی کند (مقدمه و دلیل محکم)، و دیگری تحکم و ت اکید.

درست همانند آوردن دو شاهد عادل برای اثبات یک مدعا که مجموعاً دوازده

شاهد صادق را برای قدرت بی پایان حق تشکیل می دهد!

ب) چه کسانی از این آیات الهام می گیرند؟

در ذیل چهار آیه از شش آیه، تاکید شده که در این امور نشانه‌های روشنی است برای «متفکرون»، «عالمان»، «شنوایان»، «عاقلان»؛ ولی در آیه اول و آخر این موضوع دیده نمی‌شود.

فخر رازی در این زمینه اینگونه توضیح می‌دهد، عدم ذکر آن در اولین آیه ممکن است به خاطر آن باشد که آیه اول و دوم که پشت سر هم قرار گرفته، هر دو از آیات انفسی سخن می‌گویند و یکسان است. و در آخرین آیه، مطلب به قدری وضوح پیدا کرده که دیگر نیاز به توضیح بیشتر و تاکید بر «تعقل و تفکر» نیست.⁷³

جالب اینکه، ابتدا از «تفکر» سخن به میان می‌آورد، سپس «علم». چراکه تفکر پایه و زمی‌نه‌ساز علم است. بعد از آن سخن از «گوش شنوا» است؛ چراکه در پرتوی علم و آگاهی انسان آماده شنیدن و پذیرش می‌شوند. همانطور که قرآن می‌فرماید:

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (74) 18

آنان که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی میکنند، اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و یقیناً خردمندند.

اما در آخرین مرحله، سخن از «عقل» است، چون آنها که گوش شنوا دارند،

73: تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث؛ به نقل از تفسیر نمونه.

﴿ 112 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم ﴾

سرانجام به مرحله «عقل کامل» خواهند رسید. این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل نخستین آیه سخن از آغاز آفرینش انسان و انتشار نسل او در زمین است.

وَمَلَّاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) 75
از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او این است که شما را از
خاکی [بیجان] آفرید؛ پس اکنون بشری هستید که [روی
زمین] پراکنده و پخش هستید.

و در آخرین آیه نیز سخن از خروج و نشور انسان‌ها در قیامت است: «اذا
انتم تخرجون» اولی آغاز است و آخرین انجام و معاد. 76

آنچه باید بدانیم

همه موجودات ممکن‌الوجود هستند و خداوند خالق همه آنهاست. خداوند از
خلقت هر موجودی هدفی داشته و هیچ موجودی را عبث خلق نکرده است:
«فحسبتم انما خلقناکم عبثاً». و از سوی دیگر، خداوند همه چیز را برای انسان
خلق کرده است: «خلقت الاشیاء لاجلک». علاوه بر این، خداوند راه چگونگی
زندگی کردن و در حقیقت به تکامل رسیدن را به همه موجودات نشان داد
است.

پس، همه موجودات در حال سیر هستند و اما انسان چون دارای اختیار

75. روم، 20.

76. تفسیر نمونه ج 16، ص 403-404.

است و استعداد صعود به مراتب عالی آفرینش، و عروج و تکامل را دارد و با همان اختیار می‌تواند راه حق و حقیقت را طی کند یا نکند، از این رو است که گاهی عصیان می‌کند و از تکامل و رسیدن به هدف خلقت و سعادت باز می‌ماند.

تکامل انسان چیست؟

تکامل انسان این است که آی نه تمام‌نمای صفات الهی گردد و به مقامی بالاتر از ملائکه نائل شود. زیرا فرشتگان موجوداتی هستند که غرایز در آنها وجود ندارد و تمام استعدادهای آنها به فعلیت رسیده و هیچ‌گاه از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند: «لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون»، و از مخالفت با پرورگارشان می‌ترسند: «یخافون ربهم من فوقهم»، و هیچ‌گاه به نسیان مبتلا نمی‌شوند، چون عامل فراموشی در آنها وجود ندارد، اما این عامل فراموشی در انسان وجود دارد.

اما انسان، دارای دو جنبه «فطرت و طبیعت» است که در جنبه فطری خویش که جنبه الهی است خدا را فراموش نمی‌کند اما چون جنبه طبیعت او که جنبه مادی و بشری است به حیات پست مادی گرایش دارد، گاهی خدا را فراموش می‌کند.

حال، هرگاه انسان بعد معنوی خود را تقویت کند و مانند فرشتگان شود، او هم هرگز از فرمان خدا سرپیچی نکند، ولی انسان افزون بر فطرت توحیدی

(فطرت الله التي فطر الناس عليها)، طبیعت حیوانی نیز دارد (زین للناس حب الشهوات من النساء...).

نکته مهم

انسان از راه فطرت به حق گرایشی دارد و از راه طبیعت نیز به حیات پست و مادی کششی دارد و چنانچه بر اثر گرایش به طبیعت از اوج گرایش به حق منحرف گردد و از آن مقام هبوط کند، خدای خود را فراموش کند، آنگاه خدای سبحان نیتوجه به مقام عالی انسانیت را از یادش می برد.

همان گونه که خدا را فراموش کرد موجب فراموشی نفس خود می شود. و زمینه زوال لطف خدا را نیز فراهم می کند. خداوند درباره نسیان به چنین افرادی در قیامت فرمود: «انا نسیناکم، ما شما را فراموش کردیم.» این نسیان از رسیدن فیض الهی به آنها انتزاع می شود و نیز درباره نسیان در دنیا فرمود: «نسوا الله فنسیهم» آن خدا را فراموش کردند پس فراموش شدند.

پیامدهای خودفراموشی

اگر کسی خود را بشناسد، ممکن نیست به مبدأ و معاد و مسیر بین آن دو آگاه نشود و به آن ایمان نیاورد. اما با فراموشی نفس از همه این معارف بازمانده معرفت پیدا نمی کند! زیرا در حدیث آمده که «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، مقصود از معرفت رب همان معرفت مبدأ و معاد است. پس، من عرف نفسه فقد عرف مبداه و معاده. با شناخت آغاز و انجام و ایمان به پروردگار خود

مسیر بین آن دو که همان صراط مستقیم (دین اسلام) است معلوم، و متعلق ایمان می‌شود.

راه رسیدن به بهشت

اما یک سوال مهم، چگونه می‌توانیم به بهشت برسیم؟ خداوند کریم و مهربان در آیات بسیاری راه رسیدن به بهشت و کلید وصول، به این همه نعمتهای بهشتی را به بندگان معرفی کرده و آن «معرفت‌الله» است.

سؤال دوم: آیا می‌دانید که چگونه این کلید را می‌توان به دست آورد؟ آری، کلید بهشت را با کسب معارف الهی و تقوی می‌توان در اختیار داشت. پس، راه رسیدن به این نعمت‌ها، معرفت‌الله، و عبودیت و عبادت خالصانه است. لذا قرآن می‌فرماید: راه رسیدن به این نعمتها معرفت خدا و توحید است و عبادات بدون داشتن عقیده راسخ انسان را به جایی نمی‌رساند. در آیات فراوانی امر به تدبر و تأمل در آیات آفاقی شده و نیز اینچنین فرموده که در این امور نشانه‌های روشنی است برای «متفکرون»، «عالمان»، «شنوایان»، «عاقلان» خدا ما را جزء این افراد قرار دهد.

تفسیر آیات (28 و 29)

صَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸)

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

خدا از [وضع و حال] خودتان برای شما مثلی زده است، آیا از بردگانتان در آنچه [از نعمت‌ها و ثروت‌ها] به شما روزی داده‌ایم، شریک‌انی دارید که شما در آن [نعمت‌ها و ثروت‌ها] با هم برابر و یکسان باشید، و همان‌گونه که از یکدیگر می‌ترسید [که یکی از شما نعمت و ثروت مشترک را ویژه خود کند] از بردگانتان هم بترسید؟ [بیت‌دید در میان آزاد و برده و مولا و عبد و مالک و مملوک چنین شرک‌تی وجود ندارد، پس چگونه ممکن است مملوک خدا در خدایی، ربوبیت، خالقیت و مالکیت شریک او باشد؟! اینگونه آیات خود را برای مردمی که تعقل نمیکنند، بیان میکنیم .

[اعتقاد و عمل مشرکان بر پایه تعقل نیست] بلکه آنان که [با شرک‌ورزی] ستم کرده‌اند بر اساس نادانی از هواهای نفسانی خود پیروی نموده‌اند؛ پس کسانی را که خدا [به کیفر پیروی از هواها] گمراه کرده است، چه کسی هدایت میکند؟ و آنان هیچ یاریکننده‌ای [که از گمراهی و عذاب نجاتشان دهد] نخواهند داشت.

ای بشر! وجدان خود را قاضی کن

در این آیه سه بار کلمه (من) آمده است. «من» اول (من انفسکم) ابتدائیه و «من» دوم (من ماملکت) تبعیضیه، و «من» سوم (من شرکاء) زاید است. خلاصه در این آیات برای تنبیه بشر همه‌گونه مثالی زده شده است. در این آیه از کسی که غلام و کنیز دارد که آنها را ملک یمین می‌نامند، پرسیده است، آیا خود را با آنان در مال شریک می‌گردانید؟ هرگز چنین نخواهد بود. این آیه اعتراض به مشرکان است؛ به این ترتیب که که شما بندگان خود را در مال و ملک شریک خود نمی‌گردانید، حق تعالی هم کسی را در عالم ملک و ملکوت شریک خود نمی‌گرداند.⁷⁷

وقتی درباره بردگانتان که «ملک مجازی» شما هستند، این چنین امری را نادرست و غلط می‌دانید، چگونه مخلوقات را که ملک حقیقی خدا هستند شریک او می‌پندارید؟ یا پیامبرانی همچون مسیح، یا فرشتگان خدا، یا مخلوقاتی همچون جن، و یا بت‌های سنگی و چوبی را شرکای خدا می‌شمرید؟ این چه قضاوت زشت و دور از منطق است؟

تعبیر به «مارزقناکم» اشاره به این نکته است که شما نه مالک واقعی این بندگان هستید، و نه ملک واقعی اموالتان، چراکه همه از آن خدا است، اما با این حال حاضر نیستید اموال مجازی خود را به مملوک‌های مجازی خود واگذار کنید

و آنها را شریک خود بشمارید، در حالی که از نظر تکوینی مشکل و محالی لازم نمی‌آید، زیرا سخن در محورا اعتباریات دور می‌زند. اما تفاوت خدا با مخلوقاتش یک تفاوت تکوینی و غیر قابل تغییر است، و شریک قرار دادن آنها محال است محال. از سوی دیگر، پرستش یک موجود یا به خاطر عظمت او است، یا به خاطر سود و زیانی است که از او به همه عالم می‌رسد، اما این معبودان ساختگی نه آن دارند و نه این!

تأکیدی بر تعقل و اندیشه

و در دنباله آیه برای تأکید بر دقت هرچه بیشتر بر مضمون این پرسش، می‌فرماید: این‌گونه آیات خود را برای افرادی که تعقل می‌کنند تشریح می‌کنیم (کذالک فصل الايات لقوم يعقلون).

آری، با ذکر مثال‌های روشن از متن زندگی خود شما حقایق را بازگو می‌کنیم تا اندیشه خود را به‌کار اندازید، و لاقلاً چیزی را که حتی برای خود نمی‌پسندید برای پروردگار جهان قایل نشوید.⁷⁸

پیام‌ها

1. استفاده از مثال، از روش‌های تبلیغ و تربیت است: «ضرب لکم مثلاً»
2. آنچه برای خود نمی‌پسندیم، برای دیگران هم نپسندیم: «هل لکم... من شرکاء».

3. وجدان خود را قاضی کنید و بیاندیشید. شما که انسان‌های مشابه، اما زبردست خود را شریک خود نمی‌دانید، چگونه غیر مشابه خدا را شریک او می‌دانید؟! شما که برای یک لحظه شریک را تحمل نمی‌کنید، چگونه برای خداوند شریک دایمی می‌پذیرید؟! شما که شریک در بهره‌گیری از رزق را قبول نمی‌کنید، چگونه شریک در آفرینش را برای خداوند می‌پذیرید؟! شما که از دخالت افراد مشابه خود بیمناکید، چگونه سنگ و چوب را در کار خدا دخالت می‌دهید؟! شما که مالک حقیقی نیستید، شریک شدن را نمی‌پس‌ندید. پس، چگونه سنگ و چوب را شریک آفریدگار و مالک حقیقی قرار می‌دهی د؟

4. شریک داشتن، سبب دلهره است: «شركاء... تخافونهم».⁷⁹

سپس، در آیه بیست و نهم می‌فرماید:

(بل) اضراب است؛ یعنی چنین نیست که مشرکین گمان کرده‌اند که کسی در ملک خداوند شرکت داشته باشد؛ بلکه چون ستمکاران تابع هوای نفس خود گردیده‌اند و در اثر آن، قوه تمییز و ادراک خود را از دست داده‌اند، این است که از روی نفهمی و بی‌خردی اشیایی را در عبادت و پرستش با خدا شریک می‌گردانند.

«فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»؛ کسی که به هدایت خدای متعال هدایت نگردید دیگر هدای‌ت‌کننده و یار و یاور برای وی یافت نخواهد گردید و چنانچه در جای دیگر گفته شد، چنین نیست که کسی که قابل

هدایت باشد خدای تعالی وی را گمراه گرداند؛ بلکه کسی که به اختیار خود را در معرض هدایت قرار نداده، البته گمراه خواهد گردید و گمراه گردانیدن او که در بعضی از آیات نسبت گمراهی را به خود می‌دهد، همان هدایت نشدن است؛ البته کسی که به هدایت الهی هدایت نگردید گمراه خواهد گردید. 80

نکته‌هایی برای اندیشیدن

1. مشرکان تعقل نمی‌کنند و به خود ظلم می‌کنند: «لقوم یعقلون بل اتبع الذین ظلموا».
2. مشرک، برای شرک خود برهان علمی ندارد و سرچشمه انحرافش هوس‌های درونی است: «اتبع...اهواءهم بغير علم».
3. مشرک، ظلم به خود است: «اتبع الذین ظلموا اهواءهم».
4. تمایلات انسان، متنوع است: «اهواءهم».
5. خداوند کسانی را گمراه می‌کند که به جای پیروی از علم و عقل، از هوس‌های خودپیروی می‌کنند: «اتبع...اهواءهم...اضل الله».
6. مشخصات مشرک چند چیز است:
 - ستمگري: «ظلموا».
 - بی‌منطقي: «بغير علم».
 - گمراهي: «اضل الله».
 - بی‌ياوري: «ما لهم من ناصرین».

7. هیچ امیدی به هدایت منحرفان هواپرست نیست: «و من یهدی من اضلّ الله».

8. ستمگران هواپرست، روزی غریب و تنها خواهند ماند. «ما لهم من ناصرین». 81

تفسیر آیات (30 تا 32)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

پس [با توجه به بیپایه بودن شرک] حقگرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سویی این دین [توحیدی] روی آور، [و پابرجا و ثابت بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش. برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست. این است دین استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت [به این حقیقت اصیل] ندارند.

در آیات قبل خواندیم که همه هستی در برابر خدا فروتن است: «کل له قانتون» و آغاز و انجام هستی، مثل اعلی و عزّت و حکمت از اوست، و شرک چیزی جز خیال و ظلم نیست، این آیه می فرماید: پس روی خود را خالصانه متوجه دین کن.

حرف «ف» که در ابتدای آیه است، می‌رساند که کلام در آیه فرع و نتیجه مطالبی است که در خصوص مبداء و معاد از آیات قبل استفاده می‌شد، و معنایش این است که وقتی ثابت شد که خلقت و تدبیر تنها از آن خداست، و او را شریکی نیست، و او به‌زودی خلق را مبعوث نمود و به حساب می‌کشد، و نیز چون معلوم شد که در آن روز کسی که از او اعراض کرده باشد، و رو به غیر او آورده باشد، راه نجاتی ندارد؛ پس روی دل به‌سوی دین کن، و ملازم آن باش که آن همان دینی است که خلقت الهیه بدان دعوت می‌کند.⁸²

تا اینجا بحث‌های فراوانی درباره توحید و خداشناسی از طریق مشاهده نظام آفرینش و استفاده از آن برای اثبات یک مبداء علم و قدرت در ماورای جهان طبیعت با استفاده از آیات توحیدی این سوره داشته‌ایم. و به دنبال آن در نخستین آیه از آیات مورد بحث سخن از توحید فطری است؛ یعنی همان مسئله را از طریق درون و مشاهده باطنی و درک ضروری وجدانی تعقیب می‌کند.

توجه به خدا فطری است

می‌فرماید: «روی خود را متوجه آیین پاک و خالص پروردگار کن» (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا). چراکه این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست. «فَطَرَتَ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». این است دین و آئین محکم و استوار (ذَلِكَ

الدِّينُ الْقَيِّمُ (ولي اكثر مردم نمی‌دانند: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».)

«وجه» به معنی «صورت» است، و در اینجا منظور صورت باطنی و روی دل می‌باشد. بنابراین، منظور تنها توجه با صورت نیست؛ بلکه توجه با تمام وجود است، زیرا وجه و صورت مهمترین عضو بدن و سنبل آن است. «اقم» از ماده «اقامه» و به معنی صاف و مستقیم کردن و بر پا داشتن است. «حنیف»، به معنی تمایل از باطل به سوی حق و از کجی به راستی است. بنابراین، دین حنیف؛ یعنی دینی که از تمام کجی‌ها و از انحراف‌ها و خرافه‌ها و گمراهی‌ها به سوی راستی متمایل شده است.⁸³

چون می‌فرماید: «لکن اکثر مردم نمی‌دانند»،

اشاره به این است که بیشتر مردم چنین فهم و ذکاوتی ندارند که بفهمند دین اسلام مطابق فطرت اولیه بشر است که قادر متعال همه را به فطرت توحید خلق نموده، و اکثر مردم در اثر پیروی نفسانی و آرزو و آمال دنیوی آن فطرت اولیه خود خلل رسانیده و از راه حق منحرف گردیده‌اند.⁸⁴

فطرت از نظر استاد مطهری

بحث فطرت از یک طرف یکی بحث فلسفی است. موضوعات مهم فلسفه عبارت از سه موضوع است: خدا، جهان و انسان. بحث فطرت، بحثی است

83. تفسیر نمونه ج 16، ص 417.

84. تفسیر مخزن العرفان ج 10، ص 100.

مربوط به انسان و می‌توان گفت از یک نظر مربوط به انسان و خدا است و دی‌گر روی، مربوط به خدا. در منابع اسلامی یعنی در قرآن و سنت روی اصل فطرت تکیه فراوان شده است. قرآن برای انسان قایل به فطرت است که یک نوع بی‌نشخص دربارہ انسان است.

فطرت و تربیت

مسئله فطرت، شاخه‌های مختلفی در جاهای مختلف پیدا می‌کند؛ از جمله در بحث تعلیم و تربیت که بحث بسیار وسیعی است. اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد، قطعاً تربیت او باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت گیرد. در واقع، تربیت بر همین اساس است، چون «تربیت»؛ یعنی رشد دادن و پرورش دادن، و این مبنی بر قبول یک سلسله استعدادها در انسان است. فطرت انسان؛ یعنی ویژگی‌هایی در اصل خلقت انسان.

فطرت، صبغه، حنیف

در قرآن سه لغت آمده است که هر یک مفهوم‌های مختلفی هستند که مصداق واحد دارند: «فطرة الله»، «صبغة الله» و «الدين حنیف». قرآن قایل به ادیان نیست؛ بلکه به دین قایل است. پس، هیچ‌وقت در قرآن و حدیث دین جمع بسته نشده است؛ چون دین فطرت است، راه است، حقیقتی در سرشت انسان است. همه پیغمبران هم که آمده‌اند تمام دستورهایی‌شان، دستورهایی بر

اساس احيا و بي‌دارکردن و بپورش دادن حس فطري است.

طبيعت، غريزه، فطرت

مناسب استمعنا و مفهوم هريك از اين سه لغت را پي‌گيري كنيم:

۱. طبيعت: معمولاً درباره اشياي بي‌جان لغت طبيعت يا طبع به‌كار برده مي‌شود. البته طبيعت را در غيـر بي‌جان، يعني در جاندارها مثل گياهان و حيوانات و انسان هم به‌كار مي‌بريم؛ ولي در آن جنبه‌هايي كه با بي‌جانها مشتركند، چون جاندارها آنچه را كه بي‌جانها دارند هستند دارند، ولي چيزهايي دارند كه بي‌جانها ندارند.

۲. غريزه: اين لغت بي‌شتر درباره حيوانات به‌كار برده مي‌شود و كمتر در مورد انسان به‌كار مي‌رود، ولي در مورد نبات و جماد به‌هيچ‌وجه به‌كار برده نمي‌شود.

غريزه يـك حالت نيمه‌آگاهانه‌اي در حيوانات است كه به موجب آن، مسير را تشخيص مي‌دهند و اين حالت اکتسابي هم نيست يـك حالت غيـر اکتسابي و سرشتي است.

۳. فطرت: درباره انسان لغت فطرت را به‌كار مي‌بريم. فطرت مانند طبيعت و غريزه، يـك امر تكويني است؛ يعني جزء سرشت انسان است (اكتسابي نيست) و امري است كه از غريزه آگاهانه‌تر است. انسان آنچه را كه مي‌داند، مي‌تواند بداند كه مي‌داند؛ يعني انسان يـك سلسله فطريات دارد و مي‌داند كه چنين فطريات دارد.

تفاوت فطرت و غریزه

غریزه در حدود مسایل مادی زندگی حیوان است. فطریات در انسان مربوط می‌شود به مسایلی که ما آنها را مسایل انسانی (ماوراء حیوانی) می‌نامیم؛ مثلاً حقیقت خواهی، خیر اخلاقی، حس دینی.

همچنین، انسان‌ها دارای دو هدایت هستند: هدایت فطری و هدایت به اصطلاح اکتسابی. قرآن می‌خواهد بگوید که تا کسی چراغ هدایت فطری‌اش روشن نباشد، هدایت اکتسابی برای او فایده ندارد. این در واقع همان مطلب است که انسان تا انسانیت فطری خودش را حفظ نکرده باشد، تعلیمات انبیای برای او فایده ندارد؛ یعنی تعلیمات انبیای برای کسانی که مسخ شده و انسانیت خود را از دست داده‌اند، مفید نیست.

انسان، ناشناخته‌ترین موجود

در میان موجودات جهان هیچ موجودی به اندازه انسان نیازمند به تفسیر نیست. انسان در میان اجزای جهان چه امتیازی دارد که می‌گوییم «جهان» و «انسان»؟ مگر انسان جزء جهان نیست؟ بله، ولی این جزء با همهٔ جزءهای دیگر تفاوت‌هایی دارد که از همهٔ اجزای دیگر جهان بی‌شتر نیازمند به تفسیر و توجه است.

تعجب است که با اینکه انسان خودش عامل شناخت اشیا است و اشیا بی‌شتر و اشیا بی‌شتر دور از خود را شناخته است و احیاناً مدعی است که

مجهولي در مورد آنها ندارد، در مورد نزديكترين موجودات به خودش، که خود همان عامل شناسايي يعني انسان باشد، مجهولات زيادي دارد. يکي از مجهولات در مورد انسان، همين فطرت و مسئله فطريات او است که در دو قسمت است:

1. در ناحيه شناختها، درکها، دريافتها.

2. خواستها و مي لها .

فطريات انسان در ناحيه شناخت

درباره اينکه آيا انسان داراي يک سلسله معلومات فطري است يا خير، نظريه هايي وجود دارد که عبارتند از:

نظريه اول: اين است که مطابق ظاهر آية «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شئيئاً و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون»، وقتي خدا انسان را از شکم مادران بيرون آورد، هيچ چيز نمي دانست؛ چشم و گوش به او داده شد و دل به انسان داده شد که مقصود، مایة تفکر است؛ يعني در لوح ضمير انسان چيزي نوشته نشده بود، با قلم حواس و با قلم دل و عقل است که روي اين لوح صاف، چيزهايي نوشته مي شود.

نظريه دوم؛ نظريه افلاطون: انسان وقتي به دنيا مي آيد، همه چيز را مي داند. روح انسان قبل از بدن در دنياي ديگري وجود داشته است و روح

انسان در دنیای مَثَل (که به عقیده او حقایق موجودات این عالم هستند)، مَثَل را درک کرده و به حقایق اشیا رسیده است. وقتی به بدن تعلق می‌گیرد، یک نوع حجاب میان او و معلومات او برقرار می‌شود و تعلیم در مکتب او فقط تذکر است و بس.

نظریه سوم؛ نظریه حکمای اسلامی: انسان بعضی چیزها را بالفطره می‌داند که آنها البته اندک هستند. اصول تفکر انسانی که اصول مشترک تفکرات همه انسان‌هاست، اصولی فطری هستند و فروع و شاخه‌های تفکرات، اکتسابی. مقصود از اصول تفکرات فطری هستند این است که انسان در این دنیای متوجه اینها می‌شود، ولی در دانستن اینها نیازمند معلم و نیازمند به صغری و کبری چیزی‌دن و ترتیب قیاس دادن یا تجربه کردن و امثال اینها نیست؛ یعنی ساختمان فکر انسان به گونه‌ای است که صرف اینکه این مسایل عرضه بشود، کافی است برای اینکه انسان آنها را دریابد؛ نه اینکه انسان اینها را قبلاً می‌دانسته است.

نظریه چهارم؛ نظر قرآن: از یک طرف دیدیم که قرآن می‌فرماید «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً...» ولی در عین حال بعضی مسایل را به شکلی طرح می‌کند که فهمیده می‌شود که آن مسایل بی‌نیاز از استدلال است؛ مثلاً مسئله توحید در قرآن چگونه مطرح شده و این آیات چگونه با یکدیگر جور درمی‌آید؟ مسئله توحید، امری است فطری.

باز از خصوصیات قرآن است که دم از «تذکر» می‌زند خیلی عجیب است. در عین آنکه نظریه افلاطونی به آن شدت در قرآن رد شده است،

می بینیم قرآن به پیغمبر می فرماید «فذكر؛ یادآوری کن»؛ حتی خود قرآن «ذکر» نام گرفته است. پس، این آیات نشان می دهد که در عین حال قرآن قایل به مسایلی است که برای آنها تذکر و یادآوری کافی است و استدلال نمی خواهد، «هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون» استفهام تقریری می کند، قرآن با این روش خود مسایل را به صورت سؤال طرح می کند. صاحبان عقلا خودشان متذکر می شوند.

پس، فطریاتی که در قرآن مطرح است، به معنای این است که استعداد اینها در هر کسی هست؛ به طوری که همین قدر که بچه به مرحله ای رسید که بتواند اینها را تصور کند، تصدیق اینها برایش فطری است. فطری است؛ به معنی این است که احتیاجی آموزشی و استدلال ندارد.

فطریات در ناحیه خواستها

قسمت دوم فطریات در ناحیه «خواستها» است. آیا انسان در ناحیه خواستهای خودش یک سلسله فطریات دارد یا ندارد؟ خواستهای فطری یا غریزی انسان، دو نوع است: جسمی و روحی.

مقصود از خواست جسمی؛ تقاضایی است که صد درصد وابسته به جسم باشد. مقصود از خواست روحی نیز یک سلسله غرایزی یا فطریات است در ناحیه خواستها و میلها که آنها را «امور روحی» می نامند و لذات ناشی از اینها را هم «لذات روحی» می نامند؛ مثل میل به فرزند داشتن که لذت جسمانی نمی باشد و به هیچ عضوی وابسته نمی باشد.

گرایش‌های مقدس

انسان با همه موجودات دیگر که ما می‌شناسیم یک تفاوت‌ها دارد:

1. اینکه موجودی است که جهان خارج را درک می‌کند. به عبارت دیگر، درباره جهان خارج می‌اندیشد. به تعبیر دیگر، می‌فکر می‌کند، و به تعبیر امروزی موجودی آگاه است که از خود آگاه است هم از جهان آگاه است.
2. یک سلسله گرایش‌های خاص در انسان است که این گرایش‌ها را از یک طرف می‌توان گرایش‌های مقدس نامید. مسئله این است، یک سلسله گرایش‌های دیگر دارد که این گرایش‌ها اولاً، بر اساس خود محوری نیست و ثانیاً انسان در وجدان خود برای این گرایش‌ها نوعی قداست قایل است؛ یعنی برای اینها یک برتری و سطح عالی قایل است که هر انسانی به هر میزانی که از این گرایش‌ها برخوردار باشد او را انسان متعالی‌تر تلقی می‌کند.

گرایش‌های فطری

ما گرایش‌های فطری را در پنج مقوله می‌شناسیم:

1. حقیقت‌جویی: مقصود این است که در انسان چنین گرایش‌ها وجود دارد؛ گرایش به کشف واقعیات‌ها، آن‌چنان‌که هستند. این حس کم‌وبیش در همه افراد بشر وجود دارد، البته مثل همه حس‌های دیگر در افراد شدت و ضعف دارد و نیز بستگی دارد به اینکه انسان چقدر آن را تربیت کرده و

پرورش داده باشد. از این رو، انسان را به دلیل دانستن برغیر انسان ترجیح می‌دهند.

۲. گرایش به خیر و فضیلت: اموری هست که انسان به آنها گرایش دارد، نه به دلیل اینکه منفعت است، بلکه به دلیل اینکه «فضیلت» و «خیر» عقلانی است. «منفعت»، «خیر حسی است و «فضیلت»، «خیر عقلی است. فضیلت دو نوع است: بعضی فردی و بعضی اجتماعی است.

۳. گرایش به جمال و زیبایی: در انسان گرایش به جمال و زیبایی (چه به معنای زیبایی دوستی و چه به معنای زیبایی آفرینی که نامش هنر است) به معنی مطلق وجود دارد و هیچ‌کس نیست که از این حس، فارغ و خالی باشد.

۴. گرایش به خلاقیت و ابداع: این گرایش در انسان هست که می‌خواهد چیزی را که نبوده است خلق کند و بی‌آفریند، چیزی را که نبوده است به وجود بی‌آورد. در بعضی امور، دو سه مقوله با یکدیگر توأم می‌شوند؛ مثلاً ممکن است در شعر در آن واحد هم حس خلاقیت ارضا شده باشد و هم حس زیبایی.

۵. عشق و پرستش: هر عشقی که به مرحله عشق واقعی برسد، (یعنی حساب شهوات را باید جدا کرد) به مرحله پرستش می‌رسد؛ یعنی این دو در واقع از یکدیگر تفکیک‌پذیر نیستند.

عشق و پرستش، توجیه گرایش‌های انسانی

این مطلب یک امر بسیار محسوس است که در انسان چیزی وجود دارد که ما آن را «عشق» می‌نامیم. عشق، چیزی است مافوق محبت. عشق برخلاف محبت عادی، انسان را از حال عادی خارج می‌کند، توجه را منحصر به همان معشوق می‌کند؛ یعنی یک نوع توحد و تأحد و یگانگی در او به وجود می‌آورد، یعنی او را از همه چیز می‌برد و تنها به یک چیز متوجه می‌کند. به طوری که همه چیزش «او» می‌شود، یک چنین محبت شدیدی. این حالت به این شکل مخصوص انسان است.

فناي عاشق در معشوق

عجیب‌تر این است که بشر افتخار می‌کند به اینکه همه چیز را در راه معشوق فدا کند، خودش را در مقابل او نیست و فانی نشان بدهد، یعنی برای او عظمت و شکوه است که در مقابل او چیزی از خود ندارد، و هرچه هست اوست و به تعبیر دیگر «فناي عاشق در مقابل معشوق». در اینجا هم مسئله عشق با مسئله شهوت متفاوت است، چون اگر شهوت باشد، یعنی شریئی را برای خود خواستن.

نظر قرآن درباره منشأ دین

انسان‌ها دارای دوگونه هدایت هستند: هدایت فطری و هدایت اکتسابی. قرآن می‌گوید، تا کسی چراغ هدایت فطری‌اش روشن نباشد هدایت اکتسابی برای او فایده ندارد. یعنی تعلیمات انبیا برای کسانی مسخ شده و انسانیت خود را از دست داده‌اند، مفید نیست.

حال ما می‌خواهیم ببینیم که نظر قرآن درباره مبنا و منشأ دین چیست. یک وقت ما دین را به عنوان آنچه از ناحیه پیغمبران بر مردم عرضه می‌شود نگاه می‌کنیم، این معلوم است که منشأ وحی است. ولی آیا همین وحی که معارفی را به عنوان معارف دین عرضه می‌دارد و اخلاق و تربیتی را عرضه می‌دارد و قانون و مقرراتی را عرضه می‌دارد و در مجموع، همین وحی که یک راهی را برای فکر و برای عمل انسان عرضه می‌دارد، آیا یک مبنا و ریشه‌های هم در انسان‌ها دارد؟

آنچه که پیغمبران عرضه داشته‌اند، چیزی نیست که انسان نسبت به آن یک حالت بی‌تفاوتی و یک حالت تساوی داشته است؛ بلکه یک چیزی است که اقتضای آن در سرشت و ذات انسان هست، یعنی طلب او، خواست او و جست‌وجوی او در طبیعت و سرشت انسان هست. بعثت پیغمبران، پاسخگویی به تقاضایی است که این تقاضا در سرشت بشر وجود دارد. این همان معنی فطرت است.

در اسلام مسئله فطرت شدیدی مطرح است، منتهی در تعبیر از فطرت علما استنباطشان ممکن است متفاوت باشند ولی در اصل این‌که چیزی به نام فطرت، به نام فطرت دین، فطرت اسلامیت وجود دارد. یکی از آنها همان آیه معروف فطرت است که در سوره مبارکه روم است (فاقم وجهک للدين حنیفاً، فطره الله التي فطر الناس، لا تبدل لخلق الله). این آیه در کمال صراحت، دین را فطرة الله برای همه مردم می‌شناسد. همچنین در

سوره مبارکه یس (آیات ۶۲-۶۰؛ الم اعد الی کم یا بنی آدم...) سخن از یک عهد و پیمان است. آیه دی‌گران آیه معروفی است که به آیه «ذر» معروف شده است (واذ اخذ ربک من بنی آدم...) (آیات دی‌گری در قرآن هست، ولی شاید به این صراحت نباشد، اگرچه صراحت بعضی از آنها کمتر هم نیست؛ مثل: «افی الله شک فاطر السموات والارض»⁸⁵ آیا در خدا شک می‌هست؟ خدای آسمان‌ها و زمین؟؛ یعنی در رابطه انسان و خدا است. ارایه این مطلب به گونه‌ای نیست که جای شک و تردید باشد، یعنی مسئله‌کانه استدلالی و نظری نیست که کسی بی‌ک نظریه را انتخاب کند، بی‌گری نظریه دی‌گر را انتخاب کند، بلکه اگر مسئله به صورت صحیح‌اش طرح شود، احادی شک نمی‌کند. پس، اگر کسی شک می‌کند، مسئله را به صورت صحیح [طرح نکرده] و در غی‌ر خدا شک کرده و بی‌شک ندارد، عناد و جحود می‌ورزد.

آیه‌ای است که مطلبی را به صورت رمز و سمبلیک ذکر کرده است: «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض...»⁸⁶، و آیه دی‌گر که می‌فرماید: «ولئن سالتهم من خلق...»⁸⁷

از رسول اکرم نیز این حدیث معروف نقل شده است که فرموده‌اند: «کل مولود یولد علی الفطره...»

خطبه اول در نهج‌البلاغه نیز این است: «فبعث فیهم رسله و واتر

85. ابراهیم، 10.

86. احزاب، 72.

87. لقمان، 25.

الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته ویذکروهم منسری نعمته...»
 در تعبیر دیگری که از همه اینها عمیقتر است، میفرماید: «و یثیروا لهم
 دفائن العقول.» در اعماق ضمیر باطن شما گنجها وجود دارد. خودتان
 غافلید. آمدند روی گنجها را عقب بزنند تا بشر متوجه بشود که عجب!
 اینهمگنج در ما وجود داشته و ما بی خبریم؟!!

از این جهت است که در قرآن، ما به دوگونه آیات برم یخوری: آیات
 آفاقی و آیات انفسی. آیات آفاقی، یعنی آنچه بیرون از ضمیر انسان
 است: خلقت انسانهای دیگر، آسمان، زمین، ستارگان، کوه، دریا، گیاه،
 حیوان و... ولی آیات انفسی؛ یعنی آنچه در ضمیر خود انسان وجود
 دارد، و قرآن برای آیات انفسی اهمیت بیشتری از آیات آفاقی قایل است.
 جمله ای در صحیفه سجاده است: «ابتدع بقدرته الخلق ابتدعا
 واخترعهم علی مشیئته اختراعا ثم سلک بهم طریق ارادته وبعثهم فی
 سبیل محبته (و بعثهم فی سبیل محبته)». خلق را در راه محبت خودش
 برانگیخت، یعنی اصلاً تمام این حرکات و جنبشهای خلق، چه خودشان
 بفهمند و چه خودشان نفهمند، در طریق محبت خداست.

در باب فطرت، دو نوع فطرت می توانیم داشته باشیم که اینها با
 یکدیگر مانع الجمع نیستند و بلکه با همدیگر هستند: 1. یکی فطرت
 ادراکی. 2. دیگری فطرت احساسی.

معنای فطرت ادراکی این است که دین یا خصوص توحید، از نظر

ادراکي براي بشر فطري است؛ يعني يک فکري است که عقل انسان بالفطره آن را مي‌پذيرد و براي پذيرفتنش نياز به تعليّم و مدرسه نيست، [و به‌طور کلي] هرچه را که ما از نظر ادراک بگوييم «فطري» معنايش اين است که يا دليل نمي‌خواهد و بديهي اولي است و يا از قضايايي است که اگر هم دليل مي‌خواهد دليلش هميشه همراهش هست، چون دليلش هميشه همراهش هست، باز هم نيازي به اينکه معلمي در مدرسه آن را به انسان آموخته باشد نيست .

پس، فطرت يکي به معنای فطرت ادراکي است که به اين معنا (دين فطري است) يا بگوييم توحيد فطري است يعني از نظر ادراکي فطري است. دوم، فطرت احساسی است؛ يعني توجه به خدا و حتي توجه به دستورهائي دين [به گونه‌اي است که] احساسات انسان، انسان را به سوي خدا و به سوي دين مي‌کشاند. اين دو مطلب است. يکوقت مي‌گوييم انسان بالفطره خدا را مي‌فهمد، و يکوقت مي‌گوييم انسان بالفطره به سوي خدا گرايش و کشش دارد و جذب مي‌شود.⁸⁸

چند حقيقت در آيه فطرت

1. نه تنها خداشناسي، بلکه دين و آئين به‌طور کلي، و در تمام ابعاد، يک امر فطري است، و بايد هم اين چنين باشد، زيرا مطالعات توحيدبي به ما مي‌گويد میان دستگاه «تکوين» و «تشریح» هماهنگي لازم است، آنچه در شرع وارد

88. فطرت، شهيد مرتضي مطهری.

شده حتماً ریشه‌ای در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است، مکملی برای قوانین شرع خواهد بود.

به تعبیر دیگر: «تکوین» و «تشریح» دو بازوی نیرومندند که به صورت هماهنگ در تمام زمینه‌ها عمل می‌کنند، ممکن نیست در شرع دعوتی باشد که ریشه آن در اعماق فطرت آدمی نباشد، و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و شرع با آن مخالفت کند. بدون شک، شرع برای رهبری فطرت حدود و قیودی و شرائطی تعیین می‌کند تا در مسیرهای انحرافی نیفتند، ولی هرگز با اصل خواسته فطری مبارزه نمی‌کند، بلکه از طریق مشروع آن را هدایت خواهد کرد، وگرنه در میان تشریح و تکوین تضادی پیدا خواهد شد که با اساس توحید سازگار نیست.

2. دین به صورت خالص و پاک از هرگونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد، و انحرافات یک امر عارضی است. بنابراین، وظیفه پیامبران این است که عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفایی دهند.

3. جمله «لا تبدیل لخلق الله» و بعد از آن جمله «ذالک الدین القیم»، تأکیدهای دیگری بر مسئله فطری بودن دین و مذهب و عدم تغییر این فطرت الهی است، هر چند بسیاری از مردم بر اثر عدم رشد کافی قادر به درک این واقعیت نباشند. به هر حال، از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می‌گذارد این نور الهی در درون جان او شعله‌ور است.⁸⁹ «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ»، اشاره به این است که بیشتر مردم چنین فهم و نکاوتی ندارند که بفمند دین اسلام مطابق فطرت اولیه بشر است؛ که قادر متعال همه را به فطرت توحید خلق نموده و اکثر مردم در اثر پیروی هوای نفسانی و آرزو و آمال دنیوی آن فطرت اولیه خود خلل رسانیده و از راه حق منحرف گردیده‌اند.⁹⁰

انسان از درون با خدا آشناست

معرفت خدا در درون همه انسان‌ها، حتی انسان مُلجِد هم وجود دارد! علی ع می‌فرماید: «معروفٌ عند کل جاهلٍ؛⁹¹ خدا در نزد هر جاهلی معروف است!» حتی مُلجِد کمونیست هم وقتی در دریا غرق می‌شود و دستش از همه جا قطع می‌شود، به یک نقطه‌ای امید دارد و آن خداست! ولی او نمی‌داند که به چه کسی امید دارد.

«فألهمها فجورها و تقواها»⁹²؛ یعنی اینها را در فطرت و درون هر کسی

قرار دادیم. پس، نباید کاری کرد که این سرمایه الهی دفن شود. هر مشرک و

جاهلی خداشناس است، ولی بیچاره نمی‌داند! و علم به علم ندارد.

اینکه فرمود: «معروفٌ عند جاهلٍ»؛ یعنی خدا در نزد هر جاهلی شناخته

شده است! ولی روز قیامت که پرده‌ها کنار رفت، می‌فهمد که می‌دانسته است،

ولی در عین حال نمی‌فهمیده است! هر موجودی در فطرتش، علم به ذات خدا

90. تفسیر مخزن العرفان ج 10، ص 100.

91. بحار الانوار ج 4، ص 280.

92. شمس، 8.

دارد. انبیا هم آمده‌اند تا این فطرت را شکوفا کنند و دفائن‌العقول را از درون انسان، آثاره کنند.

انسان وقتی از همه‌جا ناامید می‌شود، به یک تکیه‌گاهی که خداست امیدوار است!

«وإذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين»⁹³، انسان

وقتی مریض یا گرفتار و در حال اضطرار باشد، ناامید نیست، بلکه به یک قدرتی متکی است؛ قدرتی که از حال او با خبر است و توانمند می‌باشد، و او همان خداست. این حالت درونی را هم کسی به انسان یاد نداده است. هر انسانی با هر زبانی این امید در دل هست، و در گرفتاری‌ها که از همه‌جا منقطع‌الرجاء می‌شود، به یک تکیه‌گاه که خداست، امید دارد و مخلصانه او را صدا می‌زند.⁹⁴

در آیه بعد می‌فرماید:

نُيْمِنُ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱)

[پایبند به همان سرشت خدایی باشید] درحالی‌که

روی‌آوردگان به‌سوی او هستید و از او پروا کنید و نماز را

برپا دارید و از مشرکان نباشید.

این توجه شما به دین حنیف و خالص و فطری «در حالی است که شما

93. عنکبوت، 65.

94. ریحان حکمت، ص 23-24.

بازگشت به سویی پروردگار می‌کنید: «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ.» اصل و اساس وجود شما بر توحید است و سر انجام باید به سویی همین اصل باز گردید.⁹⁵

نکته قابل تامل این است که: در آیه قبل، به شخص پیامبر فرمود: «فاقم وجهک»، در این آیه به همه مردم دستور انابه و بازگشت به سویی خدا می‌دهد: «منیبین الیه». کلمه «منیبین» از «انابه» به معنای رجوع مکرر و مداوم است.

راه‌های ظهور فطرت

در این آیه برای بازگشت آن فطرت اولیه توحید که در هر فردی نهاده شده، سه طریق بیان فرموده و مردم را مخاطب قرار داده است. اول، روی دل به سویی او آرید؛ در حالی که از غیر او بریده و به سویی او بازگشت کنید.

دو تقوی پیشه خود کنید و از آنچه خلاف رضای او است خود داری کنید.

سوم، نماز را بیای دارید و اهمال در امر نماز نکنید. اشاره به اینکه اگر این امور را به درستی مراعات نمودید، آن فطرت توحید که پیغمبر اکرم فرموده: «کل مولود یولد علی الفطره حئی یكون ابواه هما اللذان یهودانه و ینصرانه و یمجسانه؛ هر مولودی بر فطرت اولیه خود که فطرت توحیدی باشد متولد می‌گردد، مگر اینکه پدر و مادر وی را یهودی یا نصرانی یا مجوسی گردانند.» به مراعات این امور به خوبی همان فطرت اولیه به خوبی ظهور و بروز نموده و آثارش به درستی ظاهر خواهد گردید.⁹⁶

95. تفسیر نمونه، ج 16، ص 419.

96. تفسیر مخزن العرفان، ج 10، ص 100-101.

آیه بعد می‌فرماید:

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا كُلُّ جُزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)

مشرکانی که دینشان را بخش‌بخش کردند و [سرانجام] گروه‌گروه شدند، در حالی که هر گروهی به آنچه [از بخشی از دین] نزد آنان است [به تصور اینکه حق است] شادمانند!

هر جماعتی به اعتقادات خود خوشحالند

«من الذين فرقوا دينهم» بدل از مشرکین است؛ یعنی بازگشت به خدا کنید و تقوی و عمل صالح را شعار خود گردانید تا آنکه به فطرت اولیه خود رجوع نمایید، و از کسانی نباشید که برای خدا شریک قرار دادند و شعبه‌شعبه گردیدند و هر جماعتی از مشرکین به آنچه نزد آنها است خوشحال و فرحناکند؛ زیرا که به عقل ناقصشان گمان می‌کنند آنچه را از بت‌ها یا ستارگان یا غیر اینها که شریک خدا قرار داده‌اند کار از دست اینها برمی‌آید و آنان را در حال بی‌چارگی نجات خواهند داد، دیگر نمی‌دانند که غیر از مبداء متعال همه فقیر و ضعیف و محتاج ب‌اویند و اوست غنی متعال.⁹⁷

نکته‌ها

1. توحید یک جاذبه و نیرومند درونی است. بدون شک، همان‌گونه که دلایل

عقلی و منطقی به انسان جهت می‌دهد، در درون جان او نیز کشش‌ها و جاذبه‌هایی وجود دارد که گاهی آگاهانه و گاه ناخودآگاه برای او تعیین جهت می‌کند. فلسفه وجودی آنها همین است که در مسایل حیاتی انسان همیشه نمی‌توان به انتظار عقل و منطق بنشینید، چراکه این کار گاهی سبب تعطیل هدف‌های حیاتی می‌شود.

برای مثال، اگر انسان برای خوردن غذا، یا آمیزش جنسی، بخواهد از منطق «لزوم بدل ما یتحلل» و «لزوم تداوم نسل از طریق توالد و تناسل» الهام بگیرد و طبق آن حرکت کند، باید مدت‌ها پیش از این نوع بشر منقرض شده باشد، ولی غریزه و جاذبه جنسی از یکسو و اشتها به تغذیه از سوی دیگر خواه‌ناخواه او را به سوی این هدف می‌کشاند، و هر قدر هدف‌های حیاتی‌تر و عمومی‌تر باشد این جاذبه‌ها نیرومندتر است!

ولی باید توجه داشت که این کشش‌ها و جاذبه‌ها بر دو گونه است: بعضی ناآگاه است؛ یعنی نیاز به وساطت عقل و شعور ندارد، همان‌گونه که حیوان بدون نیاز به تفکر به سوی غذا و جنس مخالف جذب می‌شود.

اما گاهی تأثیر آن نیز به صورت آگاهانه است؛ یعنی این جاذبه درونی در عقل و اندیشه اثر می‌گذارد و او را وادار به انتخاب طریق می‌کند. معمولاً قسم اول را «غریزه» و قسم دوم را «فطرت» می‌نامند دقت کنید: خداگرایی و خپولستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسان‌ها قرار دارد.

2. دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پُرماجری بشر، نشانه‌ای بر فطری بودن آن است، چراکه اگر عادت بود؛ نه جنبه عمومی و

همگانی داشت و نه دائمی و همیشگی بود. این عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر اینکه ریشه فطری دارد.

3. کشفیات اخیر روان‌کاوان و روان‌شناسان در زمینه ابعاد روح انسانی شاهد دیگری بر این مدعا است. آنها می‌گویند: بررسی درباره ابعاد روح انسان نشان می‌دهد که یک بعد اصیل آن «بُعد مذهبی» یا به تعبیر آنها «قدسی» و «یزدانی» است، و گاه این بُعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه‌گانه دیگر یعنی بعد «راستی» (علم) و «نیکویی» و «زیبایی» دانسته‌اند.

4. پناه بردن انسان در شدائد و سختی‌ها به یک نیروی مرموز ماورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن طوفان‌های سخت زندگی از درگاه او نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است که به انضمام سایر شواهدی که گفتیم، می‌تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در درون وجودمان به سوی خدا واقف سازد.⁹⁸

پیام‌ها

1. گرایش فطری و درونی به دین را با مناجات و انابه و تقوا و نماز شکوفا نمایند: «منیبین الیه...».

2. تقوا و نماز، همسوی فطرت است: «فطرت الله... و اتقوه و اقیموا الصلوة.»

3. توبه و انابه، باید با کناره‌گیری از گناه و انجام واجبات همراه باشد:

98. تفسیر نمونه، ج 16 ص 427-422 (به طور خلاصه).

«منیبین... و اتقوه و اقیموا الصلوة.»

4. در سایه توبه و تقوا و نماز، قدرت فاصله گرفتن از شرک و تفرقه را پیدا

می‌کنید «منیبین الیه... و لا تكونوا من المشرکین».

5. اگر عبادت فردی، با کناره‌گیری از تفرقه‌های مذهبی همراه نباشد، کارساز

نیست. «لا تكونوا... من الذین فزقوا».

6. قیامه نماز تجلی روح تقوا در انسان است: «واتقوه و اقیموا الصلوة».

7. شرک، تنها پرستیدن خورشید و ماه و بت نیست؛ بلکه هر کس که عامل تفرقه

در دین خدا شود، مشرک است: «من المشرکین... الذین تفرقوا دینهم».

8. مشرکان در صدد تفرقه دینی مردم هستند: «المشرکین... الذین فزقوا دینهم».

9. جنجال‌ها و تفرقه‌های دینی، مانع شکوفایی فطرت و روح توبه و تقوا و

نماز است: «فزقوا دینهم».

10. گاهی گروه‌گرایی و دل‌خوشی به آنچه که داریم، ما را از حق‌گرایی دور

می‌کند: «کل حزب بما لديهم فرحون».⁹⁹

تفسیر آیات (33 تا 36)

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَدَّاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ

إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳)

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴)

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵)

وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً فَرَحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
إِذَا هُمْ يَفْتَنُونَ) ۳۶)

و چون مردم را زبانی رسد، پروردگار خود را در حالی که به درگاه او توبه می‌کنند می‌خوانند و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایید بناگاه دسته‌ای از ایشان به پروردگارشان شرک می‌آورند.

بگذار تا به آنچه بدانها عطا کرده‌ایم کفران ورزند [بگو] برخوردار شوید، زودباشیکه خواهید دانست.

یا [مگر] حجتی بر آنان نازل کرده ایم که آن [حجت] درباره آنچه با [خدا] شریک می‌گردانیده‌اند سخن می‌گوید.

و چون مردم را رحمتی بچشاییم بدان شاد می‌گردند و چون به [سزای] آنچه دستاورد گذشته آنان است صدمه‌ای به ایشان برسد، به‌ناگاه نومید می‌شوند.

تفسیر و توضیح آیات

در نخستین آیه مورد بحث، استدلال و تأکیدی است بر بحث گذشته در زمینه فطری بودن توحید و شکوفا شدن این نور الهی در شدائد و سختی‌ها. می‌فرماید: هنگامی که مختصر ضرری به انسان‌ها برسد پروردگارشان را می‌خوانند و به‌سوی او انابه می‌کنند. (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ).

ولي آنچنان کم ظرفيت و کوتاه فکر و اسير تعصب و تقليد کورکورانه از نياکان خود هستند که به مجرد اينکه حوادث سخت برطرف مي شود و نسيم آرامش مي وزد و خداوند رحمتي از سوي خودش به آنها مي چشاند، گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک مي شوند.¹⁰⁰ **ثُمَّ إِذَا أذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً**

إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ).

تعبير به «مس الناس ضرّاً» اشاره به مختصر ناراحتي است. حال بشر چنين است که وقتي مختصر سختي و درد و مصيبتی و ناملايمي با آنان برخورد نمود به آن فطرت اوليه خود که مفظور بر توحيدند، روي نیازمندی به بي نیاز مطلق مي آورند و از پروردگارشان نجات مي طلبند.

يعني گروهی با مختصر مشکلي به سراغ «الله» مي روند و پرده ها از روي فطرت توحيديشان کنار مي رود، اما با مختصر نعمتي به کلي تغيير مسير داده و مست و غافل مي شوند، و همچيز را بدهت فراموشي مي سپارند.

پس از آن وعده الهي که تخلف پذير نيست که فرموده «**أَمِنْ يَجِيبِ الْمَضْطَرُ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ**» دعاي مضطر را قبول نموده رحمت خود را شامل حال مضطري گرداند و سختي را از او رفع مي گرداند و انسان (ظلوماً جهولاً) به جاي سپاس گزاري و اظهار بندگي راه عناد را در پيش گرفته و جماعتي از افراد بشر به پروردگار و ولي نعمتشان مشرک مي گردند و بت ها يا

خورشید و ستارگان یا غیر اینها را در عبادت با خدا شریک می‌گردانند.¹⁰¹ در آیه بعد به‌عنوان تهدید به این افراد کم‌ظرفیت مشرک که به هنگام نیل به نعمت‌ها خدا را به دست فراموشی می‌سپارند می‌گویی: بگذارید نعمت‌هایی را که ما به آنها داده‌ایم کفران کنند و هر کار از دستشان ساخته است انجام دهند، (لیکفروا بما آتیناهم). و تا می‌توانید از این نعمتهای زود گذر دنیا بهره‌گیرید: (فتمتعوا). اما بزودی نتیجه شوم اعمال خویش را خواهید دانست: (فسوف تعلمون).

گرچه مخاطب مشرکانند، ولی بعید نیست آیه مفهوم وسیعی داشته باشد که تمام کسانی را که به هنگام رو آوردن نعمتها خدا را فراموش کرده و تنها به تمتع و بهره‌گیری از این نعم پرداخته، و بخشنده نعمت‌ها را از یاد می‌برند، شامل گردد. بدیهی است که به‌کار بردن صیغه امر در اینجا به عنوان تهدید است.

در آیه بعد برای محکوم ساختن این گروه مشرک، سخن را در قالب استفهام آمیخته با توبیخ درآورده، می‌گویی: آیا ما دلیل محکمی بر آنها نازل کردیم؛ دلیلی که از شرک آنها سخن می‌گویی و خبر می‌دهد؟! **أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ.**

«ام» در اینجا برای استفهام است و این استفهام، جنبه انکاری و توبیخ را دارد؛ یعنی پیروی از این راه و رسم یا باید به خاطر ندای فطرف باشد، یا حکم

عقل، یا فرمان خدا، اما وجدان و فطرت آنها که در شدائد و سختیها آشکار می شود فریاد توحید می کشد، عقل نیز می گوید باید به سراغ کسی رفت که «واهب النعم» است.

باقی می ماند حکم خدا که در این آیه مورد نفی قرار گرفته که ما هرگز چنین دستوری به آنها نداده ایم. بنابراین، آنها در این اعتقاد خود به هیچ اصل قابل قبولی متکی نیستند.

بالاخره آخرین آیه مورد بحث که ترسیم دیگری از طرز فکر و روحیه این جاهلان کم ظرفیت است چنین می گوید: «هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم، خوشحال و مغرور می شوند و هرگاه بلا و رنج و دردی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها برسد، ناگهان مأیوس و نومید می گردند) وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ» .

در حالی که، مؤمنان راستین کسانی هستند نه به هنگام نعمت گرفتار غرور و غفلت می شوند و نه به هنگام مصیبت، گرفتار یأس و نومیدی. نعمت را از خدا می دانند و شکر به درگاه او می برند، و مصیبت را آزمون و امتحان، و یا نتیجه اعمال خویش محسوب می دارند و صبر می کنند و رو به درگاه او می آورند.

در حالی که افراد بی ایمان در میان «غرور» و «یأس» دست و پا می زنند و

افراد با ایمان هر میان «شکر» و «صبر» قرار دارند.¹⁰²

تفسیر آیات (37 تا 40)

اولم یروا ان الله یبسطه الرزق لمن یشاء و یقدر ان فی ذالک لآیات
لقوم یومنون(37)

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ ذَٰلِكَ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یُرِیدُونَ
وَجَهَ اللّٰهِ وَاُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(38)

وَمَا آتَیْتُمْ مِنْ رَبًّا لَیْزُبُو فِیْ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا یَزُبُو عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا آتَیْتُمْ
مِنْ زَکَاةٍ تُرِیدُونَ وَجَهَ اللّٰهِ فَاُولَئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ(39)

اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یمِیْتُکُمْ ثُمَّ یُحِیْیَکُمْ هَلْ مِنْ شُرَکَآئِکُمْ
مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذَٰلِکُمْ مِنْ شَیْءٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرَکُونَ(40)

آیا ندانسته اند که [این] خداست که روزی را برای هر کس
که بخواهد فراخ یا تنگ می گرداند قطعاً در این [امر]
برای مردمی که ایمان می آورند عبرت‌هاست.

پس، حق خویشاوند و تنگ‌دست و در راهمانده را بده
این [انفاق] برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند
بهتر است و اینان همان رستگارانند.

و آنچه [به قصد] ربا می‌دهید تا در اموال مردم سود و
افزایش بردارد نزد خدا فزونی نمی‌گیرد و [لی] آنچه را از

زکات در حالی که خشنودی خدا را خواستارید دادید،
پس آنان همان فزوننیافتگانند [و مضاعف می شود].
خدا همان کسی است که شما را آفرید. سپس به شما
روزی بخشید، آنگاه شما را می میراند و پس از آن زنده
می گرداند. آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری
از این [قبیل] کند؟
منزه است او و برتر است از آنچه [با وی] شریک
می گردانند.

توضیح آیات

نخستین آیه مورد بحث، همچنان از «توحید ربوبیت» سخن می گوید و به
تناسب بحثی که در آیات گذشته آمده بود - که بعضی از کم ظرفیتیان با روی
آوردن نعمت، مغرور و با مواجه شدن بلا، مایوس می شوند - چنین می فرماید:
آیا آنان نمی دانند که خداوند روزی را برای هر کس که بخواهد گسترده و برای
هر کس که بخواهد تنگ می سازد (اولم یروا ان الله یبسطه الرزق لمن
یشاء و یقدر).

نه ظهور نعمت‌ها باید مایه غرور و فراموشکاری و طغیان شود، و نه پشت
کردن آن مایه یأس و نومیدی، که وسعت و ضیق روزی به دست خدا است،
گاهی مصلحت را در اول می بیند و گاهی در دوم.

درست است که عالم، عالم اسباب است و آنها که تلاشگرند و سخت کوشند معمولاً بهره بیشتری از روزی‌ها دارند و آنها که تنبل و سست و کم تلاش‌اند، بهره کمتری دارند، ولی در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست؛ چراکه گاه افراد بسیار جدی و لایقی را می‌بینیم که هرچه می‌دوند به جایی نمی‌رسند و به عکس، گاه افراد کم دست‌وپا را مشاهده می‌کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آنها گشوده است!

این استثنایا گویا برای این است که خداوند نشان دهد با تمام تأثیری که در عالم اسباب آفریده، نباید در عالم اسباب گم شوند، و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاہ، دست نیرومند دیگری است که آن را می‌گرداند. گاه چنان سخت می‌گیرد که هرچه انسان می‌کوشد و به هر دری می‌زند، همه درها را به روی خود بسته می‌بیند، و گاه آنچنان آسان می‌گیرد که هنوز به سراغ دری نیامده، آن در برای او باز می‌شود!

این امر که در زندگی خود کم‌وبیش با نمونه‌های آن روبه‌رو بوده‌ایم، علاوه بر این که با غرور نعمت و یأس ناشی از فقر مبارزه می‌کند، دلیلی است بر اینکه در ماورای اراده و خواست ملامت نیرومند دیگری در کار است.

براین اساس، در پایان آیه می‌گوید: در این نشانه‌هایی است از قدرت و عظمت خدا برای قومی که ایمان می‌آورند (فی ذالک لآیات لقوم یؤمنون).¹⁰³ شاید آیه اشاره به این باشد که نشانه و علامت مؤمنانی که ایمان در

قلبشان نفوذ کرده این است که آنان می‌دانند و یقین دارند که تمام امور بدست قدرت ایزدی جاری می‌گردد و هر چیزی در موقع خود از روی علم و حکمت ازلی اجرا می‌شود و بخل در مبداء فیاض نمی‌باشد. فقر بعضی و غنای بعضی دیگر از روی علم بصلاح واقع گردیده و جزافی نیست و از روی طبیعت بی‌شعور انجام نگرفته است.¹⁰⁴

آیه سی‌وهشتم در ادامه آیات قبل اشاره می‌فرماید: اکنون که دانستی توسعه رزق به دست خداست، پس حق خویشاوند و تنگ‌دست و در راه مانده را ادا کن. این (انفاق) برای کسانی که خواهان خشنودی خدا هستند بهتر است، و آنان همان رستگارانند.

نکته‌ها

* در روایات آمده است: همین که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ فدک را به حضرت زهراء [ع] بخشیدند.¹⁰⁵

* گرچه خطاب آیه به پیامبر اکرم ﷺ است، ولی تمام مردم مخاطب آن هستند.

* مراد از «وجه الله»، نیت خالصانه در انفاق است، همان‌گونه که در مورد انفاق اهل بیت [ع] می‌خوانیم: «انا نطعمکم لوجه الله».¹⁰⁶

104. تفسیر مخزن‌العرفان، ج 10، ص 104.

105. تفاسیر مجمع البیان و نورالثقلین؛ به نقل از: تفسیر نور، ج 9، ص 203.

106. انسان، 9.

پیامها

1. مالک اموال خداوند است، موارد مصرف را هم باید خداوند مشخص کند: «فآت».

2. در انفاق و کمک، خویشاوندان بر دیگران مقدم هستند. «ذا القربی...والمسکین...».

3. بستگان بر انسان و دارایی انسان حق و حقوقی دارند: «حقه». آری، خویشاوندی، زمینه پیدایش حقوق است.

4. فرمان دینی با عواطف طبیعی هماهنگ است. دستور رسیدگی به بستگان فقیر همان خواسته عاطفی انسان است: «فآت ذا القربی حقه...».

5. محرومان در مال اغنیاء حق دارند و در پرداخت حقیقتشان نباید بر آنان ممت گذارد: «حقه».

6. اسلام، حامی مستضعفان و حاکم اسلامی مسئول فقرزدایی از جامعه مسلمین است. بنابراین، پیامبر به عنوان حاکم اسلامی مخاطب واقع شده باشد: «فآت...والمسکین...».

7. حتی ثروتمندانی که موقتاً گرفتار بی پولی می شوند، باید حمایت شوند: «و ابن السبیل».

8. ادای حقوق دیگران ارزش است؛ نه جمع دارایی و ثروت: «ذالک خیر».

9. ثروت می تواند وسیله ای برای تقرب به خداوند قرار گیرد: «فآتی ذوا

القربى حقه...یریدون وجه الله».

0.1 امتیاز انفاق اسلامی بر انفاق دیگران، قصد قربت است: «یریدون وجه

الله».

11. امر به نیکی، باید با تشویق همراه باشد: «ذالك خير...هم المفلحون».

2.1 رستگاری در گرو عمل خالصانه است: «یریدون وجه الله و اولئک هم

المفلحون».¹⁰⁷

در آیه بعد می فرماید:

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ

مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)

و آنچه شما به رسم ربا دادید که بر اموال مردم
(رباخوار) افزوده شود، پس نزد خداوند فزونی نخواهد
یافت، و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و رضای خدا
را می طلبید پس آنان (که چنین کنند پاداشی) چند برابر
دارند.

پیامها

1. مقدار و کمیت پول مهم نیست، انگیزه و هدف پرداخت مهم است: «من

رباً...من زكاة».

2. رشدي که از ربا حاصل می شود، کاذب و ظاهري است، نه واقعي و نزد

خداوند: «فلا یربوا عند الله».

3. امتی از اسلام در آن است که بر فقرزدایی از محرومان، رشد معنوی

پرداختکنندگان را نیز در نظر دارد: «تریدون وجه الله».

4. توجه به اخلاص، مسئله جدی است و باید با تأکید بیان شود، زیرا کار و

تلاش بدون انگیزه الهی، ارزشی ندارد: «تریدون وجه الله» («وجه الله» در این

آیه و آیه قبل تکرار شده است).

5. پرداخت خالصانه زکات، موجب ازدیاد و رشد است. «زکاة ٔریدون

وَجَهَ اللّٰهِ فَأَوْلٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ».

6. مؤمن باید در تشخیص سود و زیان، دنیا و آخرت، فرد و جامعه و جسم

و روح را با هم به حساب بیاورد (گرچه در دید مادی، پرداخت زکات، مایه

کمبود مال است، ولی با توجه به فقرزدایی از جامعه، دل کندن از دنیا و ذخیره

شدن برای آخرت، به سود زکات دهنده است: «فَأَوْلٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ».

7. اخلاص، مقام انسان را بالا می برد و به نقطه برتری می رساند. با توجه

به خطاب «تریدون وجه الله» باید بگویم: «انتم المضعفون»، ولی می فرماید:

«اولئک هم المضعفون» گویا آنان به یک نقطه اوج رسیده اند.¹⁰⁸

در آیه بعد می فرماید: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ

يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ».

آیه اعتراض به کفار است و ارشاد بدلیل عقل آنها نموده و به رسولش ابلاغ

می‌نماید که این مشرکان را متذکر گردان و به آنان بگو خدایی که شما موظفید که او را پرستش نمایی، آن کسی است که شما را آفریده و پس از آن به شما روزی می‌دهد و پس از آن شما را می‌میراند و پس از آن شما را در نشئه قیامت زنده می‌گرداند.

آیه اشاره به حکم عقل است که بت‌ها قدرت بر کاری ندارند و می‌فرماید: اوصاف خدایی چنین است، آیا اینهایی که شما پرستش می‌کنید توانایی دارند که چیزی بیافرینند، یا روزی بدهند، یا پس از مرگ شما را زنده کنند، وقتی دیدید کاری از دست آنها ساخته نمی‌گردد، عقلانی نیست که در عبادت که مخصوص ب‌خدای تعالی است کسی را یا چیزی را با او شریک گردانید.

«سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»، خدا منزّه و مبرا است از آنچه مشرکان از بت‌ها یا خورشید یا ستارگان یا غیر آن را برای خدا شریک گردانند؛ البته هر عاقلی بدلات عقلش می‌داند که غیر از واجب‌الوجود، همه ممکن و ممکن از خود

هیچ ندارد و همه فقیر الی الله و محتاج به غنی بالذاتند.¹⁰⁹

نکته‌ها

در این آیه به چهار صفت الهی اشاره شده که هر یک به تنهایی برای تسلیم و تعبد انسان کافی است. آفرینش انسان، دلیل مستقلاً بر لزوم بندگی انسان است. «و اعبدوا ربکم الذی خلقکم»¹¹⁰ روزی دادن خداوند به ما، دلیل بر لزوم

109. تفسیر مخزن‌العرفان، ج 10، ص 107.

110. بقره، 21.

بندگی ماست: (فلیعبدوا ربَّ هذا البيت الذي اطعمهم من جوع)¹¹¹ میراندن و زنده کردن نیز هر یک به تنهایی، دلیل لزوم تعبد و تسلیم انسان در برابر پروردگار متعال است. (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ).

پیامها

1. مرگ و زندگی، گذشته، حال و آینده و رزق و روزی ما به دست خداست: «خلقکم - رزقکم - یمیتکم - یحییکم».
2. کارهای گذشته، دلیل بر قدرت خداوند بر کارهای آینده است: «خلقکم - رزقکم - یمیتکم - یحییکم».
3. روش مقایسه در تعلیم و تبلیغ، از بهترین روشهاست: «الله خلقکم ثم رزقکم...هل من شرکائکم».
4. با سؤل، وجدانها را بیدار کنید: «هل من شرکائکم من یفعل...».
5. قدرت‌های غیرالهی استقلالی از خود ندارند، نه تنها از انجام کارهای بزرگ، بلکه از آفریدن کوچکترین موجود نیز عاجزند: «من شیء».
6. هیچ‌یک از وسایل، اسباب، مقدمات و شرایط آفرینش را شریک خدا نپنداریم: «سبحانه و تعالی عما یشرکون».
7. شرک، توهین به مقام پروردگار است و انسان باید او را منزّه و برتر از هرگونه شریک بداند: «سبحانه و تعالی».

8. شرک، با هر نام و آرم و شکلی که باشد باطل و محکوم است: «عقا

بشرکون» 112.

تفسیر آیات (41 تا 45)

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي
عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (41)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (42)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ
يَصَّدَّغُونَ (43)

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نُفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ (44)
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ
(45)

به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در
خشکی و دریا نمودار شده است تا [سزای] بعضی از آنچه
را که کرده‌اند به آنان بچشانند باشد که بازگردند.

بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که بیشتر
بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است.

پس، به سویی این دین پایدار روی بیاور، پیش از آنکه

روزي از جانب خدا فرارسد که برگشتناپذیر باشد و در آن روز [مردم] دست‌دسته می‌شوند.

هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست و کسانی که کار شایسته کنند [فرجام نیک را] به سود خودشان آماده می‌کنند.

تا (خداوند) کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، از فضل خویش پاداش دهد، (و کافران را محروم کند، زیرا) او کافران را دوست ندارد.

سچشمه فساد، اعمال خود مردم است!

در آیات گذشته، سخن از شرک در میان بود و می‌دانیم ریشه اصلی تمام مفساد فراموش کردن اصل توحید و روی آوردن به شرک است. از این رو، در آیات مورد بحث نخست سخن از ظهور فساد در زمین به خاطر اعمال مردم به میان آورده و می‌گوید: فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است. (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ).

خدا می‌خواهد عکس‌العمل کارهای مردم را که انجام داده‌اند به آنها بچشانند، شاید بیدار شوند، و بسوی حق باز گردند. «لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ».

آیه فوق معنی وسیع و گسترده‌ای را درباره ارتباط «فساد» و «گناه» با یکدیگر بیان می‌کند که نه مخصوص سرزمین مکه و حجاز است، و نه عصر و زمان پیامبر ﷺ بلکه هر جا فساد ظاهر شود بازتاب اعمال مردم است، و یک هدف تربیتی دارد، تا مردم طعم تلخ نتیجه اعمالشان را بچشند، شاید به خود آیند. 113

در این آیه، برای اینکه مردم شواهد زنده‌ای را در مسئله ظهور فساد در زمین به خاطر گناه انسان‌ها با چشم خود ببینند، دستور «سیر در ارض» را می‌دهد و به پیامبر ﷺ می‌فرماید: بگو شما در روی زمین به گردش پردازید. حال امت‌های پیشین را جست‌وجو کنید و اعمال و سرنوشت آنها را بررسی کنید و ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند به کجا رسید؟! «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ». قصرها و کاخهای ویران شده آنها را بنگرید و ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک آنها چه شد؟ 114

چون در آیه قبل چنین تذکر داد که آنچه سبب عذاب و فساد در زمین است در اثر اعمال و افعال ناشایسته مردم است؛ در این آیه برای مزید تذکر، رسولش را مأمور می‌گرداند که به این کفار بگو در زمین گردش کنید و حال گذشتگان را ببینید که در اثر مخالفت و اعمال زشت خود به چه عذاب‌هایی گرفتار شدند. معلوم می‌شود تا زمان نازل شدن قرآن آثار خرابی شهرستان عاد و ثمود

113. تفسیر نمونه، ج 16، ص 450-451.

114. تفسیر نمونه، ج 16، ص 452.

و قوم لوطٍ و غیره باقی بوده که در بسیاری از آیات چنین تذکر می‌دهد که اینها در مسافرتشان نظر کنند و آثار خرابی منزل‌های آنان را بنگرند و ببینند تا شاید متنبه شوند. (كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ). آری، بیشترشان مشرک بودند و شرک ام‌الفساد و مایه تباهی آنها شد. شاید اشاره به این باشد که اگر اکثر آنها یا نصف جماعت آنها موحد بودند، چنین عذاب تباه‌کننده که تمام آنها را گرفت واقع نمی‌گردید¹¹⁵ و برای حفظ موحدین عذاب از آنها برداشته می‌شد.

جالب اینکه هنگامی که در آیات قبل سخن از نعمت‌های خدا بود، نخست آفرینش و خلقت انسان را مطرح کرد، سپس روزی دادن به او را (اللّه الذی خلقکم ثم رزقکم، ولی در آیات مورد بحث، هنگامی که سخن از مجازات الهی می‌گویی: نخست اشاره به زوال نعمت‌ها بر اثر گناه می‌کند. سپس، نابودی و هلاکت بر اثر شرک، چراکه هنگام بخشش، اول موهبت خلقت است و بعد روزی، و به‌هنگام باز پس گرفتن، نخست زوال نعمت است بعد هلاکت¹¹⁶ در آیات بعد می‌فرماید:

تفسیر و توضیح آیات

بازگشت کفر و ایمان به خود انسان است. از آنجا که پند گرفتن و بیدار شدن، و سپس بازگشتن به سوی خدا، همیشه مفید و مؤثر نیست، در آیه بعد به پیامبر اکرم ّ خطاب کرده و چنین می‌گوید: صورت خود را به سوی دین و آیین

115. تفسیر مخزن‌العرفان همان ص 110.

116. تفسیر نمونه، ج 16، ص 453.

مستقیم و پابرجا (آیین توحید خالص) قرار ده، پیش از آنکه روزی فرارسد که هیچ‌کس قدرت ندارد آن روز را از خدا بازگرداند و برنامه الهی را تعطیل کند، و در آن روز مردم گروه‌گروه می‌شوند و صفوف از هم جدا می‌گردد؛ گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدَّعُونَ).

توصیف به «قیم» با توجه به اینکه «قیم» به معنی ثابت و برپا دارنده است در حقیقت اشاره به دلیل این توجه مستمر به دین است، یعنی چون آیین اسلام، آیینی است ثابت و مستقیم، و برپا دارنده نظام زندگی مادی و معنوی مردم، هرگز از آن منحرف نشود.

اینکه خطاب را متوجه پیامبر ﷺ می‌کند، برای این است که دیگران حساب خویش را برسند. 117 تعبیر به «یصدعون» در اینجا اشاره به جدایی صفوف بهشتیان و دوزخیان می‌باشد که هر یک از این دو صف به صفوفی تقسیم می‌شوند؛ تناسب سلسله مراتب درجات بهشتی و درکات دوزخی. آیه بعد در حقیقت شرحی است برای این جدایی صفوف در قیامت. می‌فرماید: هر کسی کافر شد، کفرش بر زبان خود او و آثارش دامنگیر او است. (مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ). «اما آنها که عمل صالحی انجام دادند (پاداش الهی را) به سود خودشان آماده و مهیا می‌سازند (وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ).

خلاصه اینکه: گمان نکنید ایمان و کفر و اعمال زشت و زیبای شما برای خدا

اثري دارد، اين شما هستيد كه شاد و خشنود، و يا ناراحت و غمگين مي شويد. جالب اينكه، در مورد كفار همان جمله «من كفر و عليه كفره» قناعت کرده، ولي در مورد مؤمنان در آيه بعد توضيح مي دهد كه نه تنها اعمال خود را در آنجا مي بينند؛ بلكه خدا مواهب بيشتري كه شايسته فضل و كرم او است به آنها مي بخشد مي گويي: هدف اين است كه خداوند كساني را كه ايمان آورده، و عمل صالح انجام داده اند از فضلش پاداش دهد: «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ». مسلماً اين فضل الهي شامل حال كافران نمي شود؛ چراكه خداوند كافران را دوست ندارد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ». بديهي است كه با آنها نيز بر طبق عدالت رفتار مي كند و بيش از استحقاقشان مجازات نخواهد كرد، ولي فضل و موهبتي نيز نصيبشان نخواهد شد.¹¹⁸

«لام» ليجزي «لام» غايت است؛ يعني غايت و نتيجه عمل صالح چنين است كه اشخاصي كه ايمان آورده و عمل شايسته نموده اند، حق تعالي از فضل و رحمت خود جزا پاداش عمل نيك آنها را خواهد داد.

از اين آيه دو مطلب بزرگ مي توان استفاده كرد يكي، عمل صالح وقتي نتيجه بخش مي گردد كه با ايمان توأم شود. بدون ايمان هر قدر عمل نيكو به نظر آيد، عامل به آن مورد فضل الهي نخواهد گرديد و مستحق اجر نيز نمي گردد؛ اگر چه اندكي آثار قهري دنيوي بر آن مترتب مي گردد از بدست آوردن مال و جاه و غيره.

دیگر، جزا و پاداشی که برای ایمان و عمل صالح بمؤمن داده می‌شود آن فضل و احسانی است از طرف الهی، وگرنه وظیفه عبد بندگی است و با اطاعت کردن مستحق پاداش نمی‌شود و اینکه آن را جزا و پاداش نامیده شاید برای این باشد که مردم راغب به عمل گردند. 119

تفسیر آیات (46 تا 50)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ
الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (46)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ
الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ (47)

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَثَّيِّرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهَا فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ
وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (48)

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (49)
فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيِّبِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ
لَمُخَيِّبٍ الْمُؤْتِي وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (50)

و از نشانه‌های او این است که بادهای بشارت‌آور را
می‌فرستد تا بخشی از رحمتش را به شما بچشاند و تا
کشتی به فرمانش روان گردد و تا از فضل او [روزی]

بجوید و امید که سپاسگزاری کنید.
و در حقیقت پیش از تو فرستادگانی به سوی قومشان
گسیل داشتیم. پس، دلایل آشکار برایشان آوردند و از
کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم و یاری کردن
مؤمنان بر ما فرض است

خدا همان کسی است که بادهای را می‌فرستد و ابری
برمی‌انگیزد و آن را در آسمان هرگونه بخواهد
می‌گستراند و انبوهش می‌گرداند. پس، می‌بینی باران از
لابه‌لای آن بیرون می‌آید و چون آن را به هر کس از
بندگان که بخواهد رسانید، به ناگاه آنان شادمانی
می‌کنند

و قطعاً پیش از آنکه برایشان فرو ریزد [آری] پیش از آن
سخت نومید بودند.

پس، به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از
مرگش زنده می‌گرداند در حقیقت هم اوست که قطعاً
زنده‌کننده مردگان است و اوست که بر هر چیزی
تواناست.

1. سختی‌ها و نومی‌ها، لذت نعمت را چند برابر می‌کنند... سببشرون... لُقْبَلْسین».

آب کم جوی تشنگی آور به دست

تا که جوشد آبت از بالا و پست

2. باران رحمت الهی است. هانظر الی آثار رحمت الله».

3. بارش باران و حیات مجدد زمین، نشانه‌ای از برپایی قیامت است. یحی

الأرض - لمحي الموتی، صحنه مرگ و حیات، هر لحظه جلوی چشم ماست: «إِنَّ

ذَلِكَ لَمُخِيي الْمَوْتِي» و مشتم نمونه خروار است «إِنَّ ذَلِكَ لَمُخِيي الْمَوْتِي». 120

تفسیر و توضیح آیات

گفته شد که در این سوره، بخش قابل ملاحظه‌ای از دلایل توحید و نشانه‌های پروردگار در هفت آیه بیان شده که هر کدام با جمله «و من آیاته» آغاز می‌شود. شش قسمت آن را قبلاً به صورت پی‌درپی خواندیم، و نخستین آیه مورد بحث، هفتمین و آخرین آنها می‌باشد.

از آنجا که در آیه قبل سخن از ایمان و عمل صالح بود، بیان دلایل توحیدی تأکیدی نیز بر آن می‌باشد. می‌فرماید: از آیات عظمت و قدرت خدا این است که باده‌ها را به‌معنای بشارت‌گرانی می‌فرستد. (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ).

آنها پیشاپیش باران حرکت می‌کنند، قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته به هم می‌پیوندند و به‌سوی سرزمین‌های خشک و تشنه می‌برند، صفحه

آسمان را می‌پوشانند و با دگرگون ساختن درجه حرارت جو، ابرها را آماده ریزش می‌کنند.

تأثیر بادهای در عالم هستی

گرچه در آیات قرآن، بیشتر روی بشارت‌گری باد، نسبت به نزول باران تکیه شده، اما کلمه «مبشرات» را نمی‌توان در آن محدود ساخت، چراکه بادهای بشارت‌های فراوان دیگری نیز با خود دارد. بادهای، گرما و سرمای هوا را تعدیل می‌کنند. بادهای، عفونت‌ها را در فضای بزرگ مستهلک کرده، و هوا را تصفیه می‌کنند. بادهای از فشار حرارت خورشید، روی برگها و گیاهان می‌کاهند و جلوی آفتاب سوختگی را می‌گیرند. بادهای اکسیژن تولید شده بوسیله برگهای درختان را برای انسان‌ها به ارمغان می‌آورند و گاز کربن تولید شده بوسیله بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می‌برند.

بادهای بسیاری از گیاهان را تلقیح می‌کنند، و نطفه‌های نر و ماده را در جهان نباتات به هم پیوند می‌دهند. و بادهای [در حرکت کشتیها مآثر] وزش بادهای مخالف یا موافق در پیشرفت یا کندي کار کشتیها بسیار مؤثر است. آری آنها بشارت‌دهندگانی هستند در جهات مختلف. از این رو، دنباله آیه می‌خوانیم: خدا می‌خواهد بدین سبب شما را از رحمت خود بچشانند، کشتی‌ها به فرمانش حرکت کنند، و شما از فضل و رحمت او بهره گیرند، شاید شکرگزاری کنید: «وَلِيذِيْقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»

آری، بادها هم وسیله تولید نعمت‌های فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیله حمل و نقل، و سرانجام سبب رونق امر تجارت که با جمله: «وَلْيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» به اولی اشاره شده و با جمله: «وَلْيَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ» به دوم، و با جمله: «لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ» به سومی. جالب اینکه همه این «برکات» مولود «حرکت» است حرکتی که در ذرات هوا در محیط جاری است. فخر رازی می‌گوید: جمله «لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ؛ تا شما را از رحمت خود بچشانند» با توجه به اینکه چشاندن در مورد «شیء قلیل» گفته می‌شود، اشاره به این است که تمام دنیا و نعمت دنیا رحمت اندکی بیش نیست، و رحمت واسعة الهی مخصوص جهان دیگر است.¹²¹ در آیه بعد سخن از فرستادن پیامبران الهی است و می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ.»

در آیات بسیاری برای تسلی دل رسول اکرم ﷺ تذکر می‌دهد که پیش از تو پیامبرانی با معجزه‌های هویدا برای هدایت گروه مردم آمدند و بعضی به آنها گرویدند و بعضی مخالفت نمودند؛ بلکه چنانچه از آیات بسیاری معلوم می‌شود اضافه بر اینکه سخن آنها را نپذیرفتند از هیچ نوع ایذایی درباره آن بزرگواران خودداری نکردند و نسبت سحر و دروغ به آنان دارند و از انواع و اقسام افتراها و اذیت زبانی و غیره فروگذار نکردند.

121. تفسیر نمونه، ج 16، ص 466463 (به طور خلاصه).

«فانتقمنا من الذين اجرموا» چون بعضی کافر شدند و بعضی ایمان آوردند، این بود که ما از آنهایی که نگرودیدند، انتقام کشیدیم. زیرا که آنان در مورد انتقام واقع گردیدند. «و كان حقاً علينا نصر المؤمنين»، خداوند تعالی خود را ملزم گردانیده و به کلمه علینا بر خود ثابت کرده که بر ما متحقق و ثابت است که مؤمنان را یاری کنیم و برای فتح و مظفریت آنها از کفار انتقام بکشیم و مؤمنان را بر کفار مسلط گردانیم.¹²²

نکته‌ها

در این آیه چهار برنامه و سنت الهی مطرح شده است:

الف) سنت فرستادن پیامبر؛

ب) سنت داشتن معجزه انبیاء؛

ج) کیفر مجرمان؛

د) نصرت مؤمنان.

* مسئلة نصرت مؤمنان بارهله قرآن مطرح شده است از جمله:

الف) اگر شما خدا را یاری کنید، او نیز شما را یاری می‌کند: «ان تنصروا الله

ینصرکم». ¹²³

ب) کسانی که در راه ما تلاش و مجاهده کنند، ما راه‌های خود را به آنان

نشان خواهیم داد «و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا». ¹²⁴

¹²².تفسیر مخزن العرفان، ج 16، ص 113.

¹²³.محمد، 7.

¹²⁴.عنكبوت، 69.

ج) ما قطعاً پیامبران و مؤمنان را یاری خواهیم کرد: «اَنَا لَنَنْصُرَ رَسُلَنَا وَ
الَّذِينَ آمَنُوا».¹²⁵

د) عاقبت و سرانجام نیک، از آن متقین و پرهیزکاران است: «وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ».¹²⁶

* پیامبر اسلام ﷺ، خاتم انبیاست و بعد از او پیامبری نیست. از این رو، کلمه
«من قبلک» مکرر در قرآن آمده، ولی کلمه «من بعدک» نیامده است.
* پیروزی مؤمنان، وعده قطعی خداوند است. گرچه در ظاهر شهید شوند،
ولی به هدفشان می‌رسند: «کان حق علینا».

* گرچه انسان از خدا طلبی ندارد، ولی خداوند یاری مؤمنان را بر خود لازم
کرده است: «حَقًّا عَلَيْنَا».¹²⁷ و نیز می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ
سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ
يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ
يَسْتَنْبِشُونَ».

* این آیه متقمم آیه قبل است (من آیاته ان یرسل الریاح مبشرات). در اینجا
در مقام اظهار قدرت و آثار عظمت و رحمت خود برآمده و چگونگی نزول باران
و آن لطائف صنعتی که در ترتیب و نظام آن به‌کار برده، تذکر می‌دهد که به

125. غافر، 51.

126. اعراف، 128.

127. تفسیر نور، ج 16، ص 212-213.

امر تکوینی باد را مأمور می‌گرداند که ابرها را در آسمان پهن کند و آنها را به هیجان درآورد و قطعه‌قطعه گرداند و آن طوری که مشیت ازلی اقتضاء نموده به هر محلی که مأمور گردیده‌اند می‌بارد و از حسن تدبیر ایزدی چنین مقرر فرموده که از خلال ابرها، باران قطره‌قطره بر زمین ریزش نماید و در زمین فرورود و خرابی نرساند و به هر محلی که خدا خواست از منزلگاه بندگان که به زراعت و مزرعه و محل کشت و کار آنان است، بارش اصابت نموده و اهل آن محل شادان و مسرور گردند.

نظری عرفانی

برخی با نگاه عرفانی به این آیه نظر انداخته‌اند:

1. حلاج می‌گوید: از علائم و نشانه‌های ربوبیت این است که بادهای لطیفش را به دل‌هایی که مشتاق آن هستند می‌فرستد تا به ایشان مژده دهد تا حجاب‌های شکوهیده از میان بردارد، تا بساط دوستی بی‌حشمت و جاه بیشتر شود. آنگاه به آنها در آن بساط، شراب انس بچشاند و باد کرم بر آنها بوزد و ایشان را از صفاتشان فانی کند و به صفات و نعوتشان زنده گرداند؛ زیرا بساط حق او را از اقامتگاه برتر از حد افتراق نمی‌برد. تا اینکه همه چشم‌ها چشمی واحد بیند. و آنچه نباشد، بیند، چنان که نباشد و آنچه از بین نرود بیند، چنان که از بین نرفت.¹²⁸

2. قشیری گوید: خداوند باد امید را بر قلوب بندگان می‌فرستد و بدین

128. حسین حلاج مجموعه آثار حلاج ص 174؛ به نقل از: تفسیر نور.

﴿ 172 (فطرت تاملی در درون) تفسیر تربیتی و عرفانی سوره روم ﴾

وسيله غبار خوف و نااميدي را از قلوبشان از بين مي برد. سپس باران توفيق را بر آنها نازل مي کند و بساط کوشش را براي آنها پيش مي آورد و به وسيله قواي نشاط و شادي آنها را گرامي مي دارد.¹²⁹

همچنين، مي فرمايد:

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (٤٩)

اين آيه شايد اشاره به اين باشد که در آنجايي که مردم اميد باران نداشتند، از برکت بندگان خدا مورد ترحم گرديدند و باران نازل گرديد.¹³⁰

فَهَانُظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. »

چون تمام موجودات آثار رحمت خدای تعالی می باشند، این است که رسول خود و تمام افراد بشر را مخاطب می گرداند که نظر کنند به نظر عبرت، و آثار رحمت خدا را در زمین که نزدیکترین موجودات است به انسان به چشم دل بنگرند و چگونگی زنده شدن زمین را در فصل بهار بعد از مردن و از اثر افتادن آن در موقع زمستان را مشاهده نمایند و اگرچه خطاب به پیمبر اکرم ﷺ است، لکن امت را نیز شامل است و همه مؤمنان مخاطب به این خطابند.

ثمره تدبر

کسي که به نظر تدبر در موجودات بنگرد، دو چیز عايد وي خواهد گرديد. يکي، سعه رحمت و فيض خدا را مشاهده مي نمايد و برايمايش افزوده مي گردد، و

129 عبدالكريم بن هوازن قشيري، لطائف الإشارات ج 3، ص 123؛ به نقل از: تفسیر نور.
130. تفسیر مخزن العرفان، ج 10، ص 113-114.

دیگر، در امر معاد و زنده شدن مردگان استبعاد نمی‌کند.

سپس، با توجه به پیوندی که مبداء و معاد در مسایل مختلف دارند، در پایان آیه می‌افزاید: آن کسی که زمین مرده را با نزول باران زنده کرد، او زنده‌کننده مردگان در رستاخیز است، و او بر همه چیز تواناست: «إِنَّ ذَلِكَ لَمُخِيبي الْمَوْتِي وَهُوَ عَلِي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

تعبیر به «مخیی» به صورت اسم فاعل به جای فعل مضارع، به خصوص با لام تأکید دلیل بر نهایت تأکید است. بارها در آیات قرآن دیده‌ایم که این کتاب آسمانی برای اثبات مسئله معاد، زنده شدن زمین مرده را بعد از نزول باران بعنوان گواه انتخاب می‌کند. در سوره ق آیه 11 نیز بعد از ذکر حیات زمینهای مرده می‌فرماید: «و كَذَلِكَ الْخُرُوجُ؛ رستاخیز نیز چنین است». شبیه همین تعبیر در آیه 9 سوره فاطر آمده است که می‌فرماید «كذالك النشور؛ اینگونه است نشور در قیامت».

در واقع، قانون حیات و مرگ همه‌جا شبیه یکدیگر است. کسی که با چند قطره باران زمین مرده را زنده می‌کند و شور و جنبش و حرکت در آن می‌آفریند و این کار، همه‌ساله و گاه همه‌روز تکرار می‌شود، این توانایی را دارد که انسان‌ها را نیز بعد از مرگ زنده کند. همه‌جا مرگ به دست اوست و حیات نیز به فرمان او.

درست است که ظاهراً زمین مرده زنده نمی‌شود؛ بلکه بذره‌های گیاهان که در دل زمین می‌باشد پرورش می‌یابد. ولی می‌دانیم این بذره‌های کوچک، مقدار عظیمی از

اجزای زمین را در پیکر خود جذب کرده و موجودات مرده‌ای را تبدیل به موجودات زنده می‌کند، و حتی ذرات خشک شده این گیاهان نیز مجدداً نیرو و قدرت برای حیات به زمین می‌بخشد.

در حقیقت منکران معاد، هیچ دلیلی بر مدعای خود جز استبعاد نداشتند، و قرآن مجید برای درهم شکستن استبعاد آنان از این نمونه‌های زنده بهره می‌گیرد.¹³¹

در جمله «ان ذالک لمحیی الموتی» کلمه ذالک اشاره است به خدای تعالی که رحمتی واسعه دارد و از آثار آن احیای زمین بعد از مردنش می‌باشد. و مراد به جمله نامبرده فهماندن این معنا است که زنده کردن مردگان هردو مثل همنده، چون هردو مرگ است، مگر مرگ غیر از این است که آثار حیات از چیزی سلب شود، در زمستان زمین نیز آثار حیات ندارد، و نیز حیات مگر غیر از این است که چیزی بعد از ساقط شدن از آثار حیات دوباره اثر حیات به خود بگیرد، و زمین در فصل بهار دارای اثر حیات می‌شود؛ پس در فصل بهار خدای متعال زمین مرده را زنده کرده، و حیات انسان و حیوان نیز مثل حیات زمین است، و چیزی غیر آن نیست.

پس، وقتی می‌بینیم زمین و نبات مرده را زنده کرده، بی‌درنگ باید قبول کنیم که حیوان و انسان را هم می‌تواند زنده کند. و جمله: «و هو علی کلشیء قدیر» اثبات احیای نامبرده است. به بیانی دیگر، می‌فرماید: چرا خداوند

نتواند مردگان را زنده کند؟ با اینکه قدرت او عمومی، و غیر متناهی است، و وقتی قدرت غیر متناهی شد شامل احیای بعد از موت نیز می‌شود، و گرنه قدرت عام نیست بلکه مقید است، و حال آنکه ما آن را مطلق فرض کردیم.¹³² در تفسیر مخزن‌العرفان می‌فرماید: همین طوری که زمین را بعد از جمودی و بی‌اثر ماندن او با آنچه در کمون وی اندوخته، وی را به حالت اول برگردانیده و آثار وجودی از آن پدیدار گردانیده، حال افراد بشر هم همین‌طور خواهد بود که پس از مرگ که آثار وجودی از آن پدیدار نیست، باز ثانیاً در نشئه دیگر که موقع بروز و ظهور کمالات است که در او مخفی بوده و بهار وجود او است وی را با آنچه در حیات دنیا در خود اندوخته از اعمال خوب و بد یا نتایج آن در مرتبه ظهور و بروز می‌آورد.

و ممکن است از این آیه و امثال آنکه بسیار است، فایده دیگری عاید ما گردد و گوییم تشبیه زنده شدن مردگان در روز معاد به ما تذکر می‌دهد که همین طوری که زمین در فصل زمستان به حقیقت خود باقی است، منتهی آثار حیات از آن پدیدار نیست، انسان نیز پس از مرگ به حقیقت انسانیت و شخصیت وجود خود باقی خواهد بود. منتهی الامر، آثار وجودی از وی پدیدار نیست تا روز معاد که آخرین مرتبه صعود و کمال وی است.

آن وقت است که جسماً و روحاً با تمام خصوصیات و آنچه از ملکات حمیده و نکوهیده که در خود اندوخته و حسنات و سیئاتی که عمل نموده با آثار و خواصی

که از آنها پدیدار می‌گردد تماماً تظاهر می‌نماید.¹³³

تفسیر آیات (51 تا 53)

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾
فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾
وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُغْيَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ
مُسْلِفُونَ ﴿٥٣﴾

و اگر بادی [آفتزا] بفرستیم و [کشت خود را] زرد شده
ببینند، قطعاً پس از آن کفران می‌کنند.

و در حقیقت، تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی و این دعوت
را به کران آنگاه که به ادبار پشت می‌گردانند نمی‌توانی
بشنوایی.

و تو کوران را از گمراهیشان به راه نمی‌آوری تو تنها
کسانی را می‌شنوایی که به آیات ما ایمان می‌آورند و خود
تسلیم هستند.

تفسیر و توضیح آیات

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾

در این آیه شریفه، مشرکان را سرزنش می‌کند به نداشتن جنبه، و اینکه به

سرعت دل‌هاشان زیر و رو می‌شود، هنگام نعمت یک‌جور، و هنگام نعمت جور دیگر. وقتی که آثار نعمت نزدیک می‌شود، بی‌درنگ خوشحال می‌شوند، و چون بعضی از نعمت‌ها را از ایشان بگیرد بدون هیچ درنگی نعمت‌های مسلم و روشن را منکر می‌شوند.

«فانک لا تسمع الموتی - تا - فهم مسلمون»، این جمله علت مطلبی را که از سیاق سابق فهمیده می‌شد بیان می‌کند. کانه فرموده: اینقدر مشغول اینگونه افراد سست‌عنصر مشو، و غم‌بی‌ایمانیشان را مخور، که چرا یکدم خوشحال و یکدم مأیوسند، و به آیات ما ایمان نمی‌آورند، و در آنها تعقل نمی‌کنند، چون اینان مردگانی کر و کورند، و تو نمی‌توانی چیزی به ایشان بشنوانی و هدایتشان کنی. تو تنها کسی را می‌شنوانی و هدایت می‌کنی که به آیات ما ایمان داشته باشند؛ یعنی در این جهت‌ها تعقل کنند، و تصدیق نمایند، پس اینگونه افراد مسلم هستند.¹³⁴

تفسیر آیات (54 تا 60)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ

بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِئُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا

يُؤْفَكُونَ (۵۵)

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَيَّ يَوْمَ

الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَلِكِنِّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾

كَذَلِكَ يَظْبِغُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾

فَاضْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾

خداست، آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آنگاه پس از ناتوانی قوت
بخشید. سپس، بعد از قوت، ناتوانی و پیری داد. هرچه بخواهد می آفریند و
هموست دانای توانا.

وروزی که رستاخیز برپا شود، مجرمان سوگند یادمی کنند که جز ساعتی [بیش]
درنگ نکرده اند [در دنیا هم] این گونه به دروغ کشانیده می شدند.

و [لی] کسانی که دانش و ایمان یافته اند، می گویند قطعاً شما [به موجب
آنچه] در کتاب خدا [ست] تا روز رستاخیز مانده اید و این روز رستاخیز است،
ولی شما خودتان نمی دانستید.

و در چنین روزی [دیگر] پوزش آنان که ستم کرده اند، سود نمی بخشد و
بازگشت به سوی حق از آنان خواسته نمی شود.

و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی آوردیم و چون برای
ایشان آیه ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده اند حتماً خواهند گفت شما جز بر
باطل نیستید.

این گونه خدا بر دل های کسانی که نمی دانند مهر می نهد.
پس، صبر کن که وعده خدا حق است، و زهار تا کسانی که یقین ندارند تو
را به سبکسری و اندارند.

پیام آیات

1. کسی که در دنیا به سوگند دروغ عادت کرد، در قیامت نیز آن را به کار
می برد: «يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ.»

2. مجرمان در قیامت عذر و بهانه می آورند که در دنیا فرصت ای مان آوردن
نداشتند: «مَا لِيْثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ.»

3. کج فکری و کج روی مجرمان، دائمی است: «كَأَنَّهُمْ يُؤْفَكُونَ.»

4. دروغ سبب انواع کجی ها و انحرافات است: «كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ»؛ یعنی

با اینگونه دروغ ها پیوسته به انحراف کشیده شدند.¹³⁵

تفسیر و توضیح آیات

این آیات فصل چهارم از آیات این سوره مبارکه است که از نظر مضمون نظیر
آیات قبل است و سوره با آن خاتمه می یابد.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ
قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً»؛ ضعف در مقابل قوت است، و کلمه «من» در جمله «من
ضعف» ابتدایی است، و آیه را چنین معنی می دهد که خدا خلقت شما را از

ضعف ابتدا کرد؛ یعنی شما در ابتدای خلقت ضعیف بودید. مصداق این ضعف به طوری که از مقابله برمی آید، اول طفولیت است، هر چند که ممکن است بر نطفه هم صادق باشد. و مراد به قوت بعد از ضعف، رسیدن طفل است بحد بلوغ، و مراد به ضعف بعد از قوت، دوران پیری است، و لذا کلمه «شبیبه» (پیری) را بر آن ضعف عطف کرد تا تفسیر آن باشد. و اگر ضعف قوت را نکره آورده، برای این بود که دلالت کند بر ابهام، و معین نبودن مقدار اختلاف افراد در آن.

«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»؛ عبارت «يخلق ما يشاء»؛ یعنی هرچه می خواهد خلق می کند؛ هم چنان که ضعف را خواست و خلق کرد. سپس، قدرت را خواست و خلق کرد، و در آخر ضعف را خواست و خلق کرد، و در این بیان، صریح ترین اشاره است به اینکه پشت سرهم قرار داشتن این سه حالت، از مقوله خلقت است، و چون این حالی به حال کردن انسان ها در عین اینکه تدبیر است، خلق نیز هست؛ لاجرم پس این نیز از خدای خالق اشیا است. پس، دیگر کسی از مشرکان نگوید که این حالی به حالی کردن انسان ها از آنجایی که از مقوله تدبیر است، به اله انسان مربوط می شود، نه خدا. آنگاه کلام را با ذکر دو صفت علم و قدرت خدا پایان داده و فرمود: «و هو العليم القدير».¹³⁶

سرعت برپایی قیامت و رسیدگی به حساب

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا

يُؤْفَكُونَ) ۵۵

نکته: «ساعه» به جزئی از زمان گفته می‌شود، یا به خاطر سرعت در برپایی قیامت است، یا سرعت در رسیدگی به اعمال است.

این آیات به منزله دنباله‌ایست برای آیات سابق که قدرت‌نمایی‌ها، و براهین خدایی بر وحدانیت او، و نیز بر معاد را ذکر می‌کرد، و نیز به منزله توطئه و زمی‌نه‌چینی است برای آی‌های که سوره با آن ختم می‌شود، چون بعد از آنکه مقداری از آیات و حجت‌ها را بیان نموده، و اشاره فرمود به اینکه مشرکین از کسانی نیستند که انتظار ایمان از ایشان داشته، و یا حتی امید و طمع آن را داشته باشی، خواست بیان کند که ایمان نیاوردنشان به خاطر جهلی است که نسبت به حق دارند، و سخن حق را باطل می‌پندارند و آیات صریح الدلاله را بی‌دلالت انگار می‌کنند، و به همین جهت افتراء می‌بندند، و هیچ عذری هم که بدان مقتدر شوند ندارند.

این افتراها و حالی‌به‌حالی‌شدن‌ها، و میلشان از حق به باطل، همچنان در ایشان ادامه دارد، و از ایشان جدا شدن نیست، تا قیام قیامت، برای اینکه در آن روز هم امر برایشان مشتبه می‌شود، خیال می‌کنند که بین مرگ و قیامت غیر از یک ساعت از روز درنگ نکرده‌اند، همچنانکه هر حقی بر آنان مشتبه می‌شد، و آن را باطل می‌پنداشتند.

پس، اینکه فرمود: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» حکایت وضع ایشان است، که در مسئله فاصله بین دنیا و آخرت دچار

اشتباه شده، به حدی که پنداشتند که این فاصله ساعتی از یکروز بوده است.
«كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ»؛ یعنی اینچنین از حق به‌سوی باطل می‌گرایند،
به‌سوی حق دعوت می‌شوند، و بر ایشان استدلالها میشود، مع ذلک آن را
باطل و خرافی می‌پندارند. 137

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ
این آیه و امثال آن برهان ظاهری است بر اثبات قوله تعالی در سوره
مؤمنون آیه 102 (و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون). پس از آنکه گنهکاران
قسم یاد می‌کنند که نبود مکث و بقاء ما مگر ساعتی، آنهایی که دارای علم و
ایمان می‌باشند در پاسخ آنان می‌گویند از موقع پیدایش وجودتان تا روز
قیامت در کتاب تکوینی الهی موجود بودید.

شاید مقصود از «کتاب‌الله» تمام عوالم وجود باشد که از جمله آنها عالم
برزخ و عالم مثال است و مقصود چنین باشد که شما در عالم برزخ موجود
بودید.

یا مقصود از «کتاب‌الله» لوح محفوظ باشد که آنچه واقع شده و می‌شود
در آنجا ثبت گردیده که از جمله آنها بقا و ثبات بشر است در علم حضوری حق
تعالی که هرگز فناء‌پذیر نخواهد بود، چنانچه از معصوم ﷺ رسیده که
«خَلَقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ» .

فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

خلاصه مؤمنی که قلبش به نور ایمان باز شده و علم و دانش به وی عطاء شده است در حیات دنیا به گفتار پیمبران و پیشوایان دین ایمان دارد و تصدیق می‌کند که پس از این عالم عالمی دیگر است و پشت این پرده، اسراری است و انسان بیهوده آفریده نشده و برای بقاء خلق شده نه برای فناء و مسافرت‌های طولانی در پیش دارد تا برسد به آخرین منزل همیشگی خود این است که به طور سرزنش به منکران معاد می‌گویی: که شما پس از مردن فانی نشدید؛ بلکه در دفتر آفرینش باقی بودید، لکن شما چنان در گرداب شهوات نفسانی فرورفته بودید که فقط حیات را همین حیات طبیعی می‌دانستید و گمان می‌کردید پس از مرگ، فانی می‌گردید و منکر روز بعث و قیامت بودید و همین است آن روزی که انکار می‌نمودید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷)

از این آیه می‌توان استفاده کرد که وقتی کفار قسم یاد می‌کنند که ما ساعتی بیشتر مکث نداشتیم، شاید خواهند این را عذر خود قرار دهند که ما در دنیا این قدر مکث نمودیم که بتوانیم برای امروز خود چیزی تهیه نمایی. این است که ذات متعال خبر می‌دهد که عذر آنان پذیرفته نخواهد شد و به چنین عذرهای نتوانند رضایت خدا را حاصل نمایند.¹³⁸

وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

این آیه اشاره به جامعیت قرآن دارد که چیزی در آن فروگذار نشده و درباره

هر امری که مورد نیاز انسان است، از امور معاش و معاد و طریق معاشرت و تحصیل سعادت و کمال انسانیت مثالی از حکایت گذشتگان و غی را آورده: «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین»¹³⁹.

این آیه اشاره است به اینکه اشخاص مورد بحث به روگردانی از حق مبتلا شدند، به حدی که دیگر هرچه مثلها برایشان آورده شود، و هر قدر آن مثلها حق را به دلها نزدیک کند، سودی به حالشان ندارد، چون مهر بر لبهاشان زده شده، و حالت روگردانی، طبیعتشان شده است.

این چنین است کدر دنبال این بیان فرمود:

وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸)

یعنی هر آیتی برایشان بیاوری آنها که کافر شدند خواهند گفت: چیزی جز باطل نیاورده‌ای، و این را بدان جهت می‌گویند که گفتی م روگردان از حق شدند، و هر حقی را باطل می‌بینند. می‌فرماید:

كَذَلِكَ يَظْبِعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹)

منظور از جمله «نمی‌دانند»، این است که درباره خدا و آیات او که یکی از آنها مسئله بعث است، جاهلند؛ چه اینکه بر جهل و شک خود اصرار هم می‌ورزند.

فَاضْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)

یعنی به هر عکس عملی که با آن با توروبه روی می‌شوند بساز، و در برابر اینکه

می‌گویند (ان أنتم الالمطلون) و سائزورگویی‌هایشان صبر کن، که وعده خدا حق است و اگر او وعده داده که یاری‌ات می‌کند، قطعاً خواهد کرد؛ همچنانکه در آیات قبل نیز فرمود: «و کان حقاً علینا نصر المؤمنین». پس کسانی که یقین به وعده خدای سبحان ندارند، تو را سست نسازند.

و اینکه بعضی گفته‌اند: مراد از «لا یوقنون»، این است که به آنچه از آیات بینات که برایشان می‌خوانی یقین ندارند، و آن را تکذیب نموده تو را با باطیل خود اذیت می‌کنند، صحیح نیست، چون همانطور که گفتیم وعده آخر آیه و اول آن یکی است، و آن وعده به نصرت است.¹⁴⁰

به نظر می‌رسد به خاطر محتوای عمیق و توحیدی این سوره است که خواندن آن در شب‌های قدر مستحب است، به خصوص مسئله فطرت و آیات آفاقی و انفسی که در این سوره بسیار روشن بیان شده که برای همه مردم با کمی تأمل قابل درک و تصدیق است.

نکته پایانی

همه عالم را دوست دارم، چون همه عالم اثر و جلوه‌گاه اسماء اوست. پس، اگر خواهی جمال یار بینی، و اگر خواهی ملکوت عالم بینی، به قرآن توجه کن که می‌فرماید:

اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض

آیا نمی‌نگری در ملکوت آسمان‌ها و زمین؟

حال ملکوت خود را خواه «جان»، خواه «نفس»، خواه «دل و قلب» بنام. مهم نیست که نامش چه باشد، فقط بدان که تو همانی و این کالبد تو مرکب آن است.

حال اگر خودت را دوست داری، به تربیت و به تزکیه آن پرداز که غرض از آفرینش تو منحصراً کمال بخشیدن به حقیقت توست، که اگر آن را رها کردی و به تزکیه آن نپرداختی، خسران ابدی تو را تهدید می‌کند، و این سخنی است که خداوند بعد از هفت سوگند در قرآن فرمود: «قد افلح من زکیها و قد خاب من دساها؛ مسلم رستگار شد آنکه نفس خویش را تزکیه نمود، و ناامید شد آنکه آن را وا گذاشت»، اشاره به اهمیت موضوع تزکیه نفس دارد، و این مؤکدترین امر خداوند است که مسئله مهم تزکیه نفس را بیان می‌کند که هر کس به شناخت و تزکیه نفس پرداخت، به رستگاری خواهد رسید و آن که رهایش کرد، ناامید و بی‌بهره گشته است. از آیه فوق فهمیده می‌شود که:

قرآن کریم آلوده شدن ضمیر انسان را ممکن می‌داند؛

پاک کردن ضمیر از آلودگی را در اختیار خود شخص می‌داند؛

پاکیزه کردن نفس واجب، و رستگاری در گرو آن است.

نکاتی مهم در تزکیه نفس

«تزکیه نفس»، یعنی رشد دادن آن به خیر و برکات معنوی، و «دسیسه»، یعنی داخل کردن چیزی در چیز دیگر به نوعی از اجبار. «تزکیه»، حرکت نفس در

مسیر فطرت است تا حدی که به برکت و سعادت برسد. دسیسه، حرکت بر خلاف فطرت است. هر عملی که از انسان سرزند در وی تأثیر می‌گذارد و در اثر تکرار به صورت ملکه در می‌آید. و آن ملکه نفسانی موجب صدور کارهایی شبیه خود می‌شود و این ملکات پس از جدایی نفس از قالب تن، به صورت عوارض نفسانی باقی خواهند ماند، در حالی که از متعلق مادی آن بیرون رفته است. و به همین خاطر، چون محبی است که از محبوب خود جدا افتاده، در شقاوت می‌ماند. ولی اگر از امکانات دنیوی تنها در حد وسیله استفاده کرد، و دل را اسیر مادیات قرار نداد و هدف را قرب الهی پنداشت؛ پس از مرگ که قالب تن را از دست می‌دهد و حجاب جسمانی کنار می‌رود، خود را در کنار معشوق ازلی می‌یابد خداوند در این باره می‌فرماید:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ (عَمِي) مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ

یقیناً پرهیزکاران در بهشتها و [کنار] نهرها هستند. در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.

بنابراین، سعادت دنیا در کسب اخلاق پسندیده می‌باشد، که با بقای نفس باقی می‌ماند و انسان را به محضر حق می‌رساند.

پس برو و خانه دل را فرو روب مهیا کن مقام و جای محبوب و بدان که اگر قلب خود را از زایل پاک نکنی، نور الهی و حلاوت و شیرینی جذبه‌های الهی را نخواهی چشید.

تحلیه

بعد از اینکه موفق به تخلیه شدی، که آن تهذیب نفس از رذایل بود، و طبق فرموده خداوند متعال: «قد افلح من زکاهها و قد خاب من دسأها» است؛ حالا نوبت به «تحلیه» می‌رسد، و آن عبارت است از: تخلق و تحلی به فضایل، و رسیدن به مقام امن و امان و اطمینان؛ به آن مقامی که شامل قول الله تعالی قرار گیرد:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي

الْآخِرَةِ. (64) ¹⁴¹

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

آنان که ایمان آورده‌اند و همواره پرهیزکاری دارند.

قطعاً آنان را در زندگی دنیا و آخرت بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان].

تجلیه

حالا آماده و قابلیت تجلی را می‌یابند و آن تنور قلب بنور معرفت است که

خداوند متعال می‌فرماید:

أَوْمَنْ كَانَ مَبِيتًا فَأَخْيَبْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ
فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا¹⁴²

آیا کسی که [از نظر عقلي و رحي] مرده بود و ما او را
[به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری
قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و
سلامت] زندگی کند، مانند کسی است که در تاریکیها [بی
جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟

و گفته‌اند: طی این منازل، سالک الی الله می‌رسد به مقام لقا و مراتب آن، و

فرموده خدای متعال:

فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا¹⁴³

پس، کسی که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری
شایسته انجام دهد و هیچ‌کس را در پرستش پروردگارش
شریک نکند.

و مراد از لقا و مراتب آن، مقام قرب و عبودیت و حکومت الهی بر قلب
سالک است، که آن فضل الهی است که به بندگان مؤمن عنایت می‌فرماید، که
قرآن کریم به آن اشاره دارد.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَبَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

142. انعام، 122.

143. کهف، 110.

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ¹⁴⁴

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام میدادند، می‌دهیم.

از خدا می‌خواهم توفیق فهم قرآن و عمل به آن را به ما عنایت فرماید که اگر هر فردی خود را با عظمت قرار تطبیق دهد، و اخلاق و رفتار ما قرآن شود و با نور قرآن افکار و دل‌های ما منور گردد، آنگاه جامعه ما قرآنی و مدینه فاضله خواهد شد، آن جامعه‌ای که خداوند وعده آن را به مؤمنان داده است، ولی هر کس باید از خودش شروع کند.

و ما منتظر آن روز هستیم که جامعه ما قرآنی شود و عطر لطیف آیات الهی دل‌های خسته مردم جهان را حیات تازه‌ای بخشد و دنیا منور به انوار الهی گردد؛ «نهم بیرونه بعیداً و نراه قریباً» اللهم کن لولیک الفرج.

الحمد لله رب العالمین

رجب 1439 در جوار حضرت فاطمه معصومه، قم المقدسه

منابع

*قرآن کریم

*ترجمه قرآن، استاد حسین انصاریان، اینترنت.

*ترجمه قرآن، استاد فولادوند، اینترنت.

* نهج البلاغه.

1. موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، کانون

انتشارات محمّدي، 1357.

2. نصرت امین، مجتهد، تفسیر مخزن العرفان، انتشارات انجمن

حمایت از خانواده‌های بی‌سرپرست اصفهان چاپ نشاط اصفهان.

3. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ناشر

دارالکتب الاسلامیه زمستان 1365.

4. قرائتی، محسن، تفسیر نور، ناشر مرکز فرهنگی و ارشاد اسلامی،

سازمان چاپ و انتشارات بهار 1386.

5. تفسیر مجمع البیان.

6. نور الثقلین.

7. تفسیر کبیر فخر رازی.
8. منتخب الاثر.
9. عشق جاودانه.
10. کتاب عشق حقیقی.
11. چمران، مصطفی، انسان و خدا.
12. نصرت امین مجتهده معاد یا آخرین سیر بشر.
13. کلیات روان‌شناسی.
14. رساله منهج الرشاد.
15. اسرار نیکبختی.
16. در جست‌وجوی خوشبختی.
17. دنیایی که من می‌بینم.
18. مطهری، مرتضی، فطرت.
19. حلاج، حسین بن منصور، مجموعه آثار حلاج، محقق، مصحح، میر آخوری، قاسم، تهران، شفیعی، چاپ اول 1386 ش.
20. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، لطائف الاشارات، مصر، الهیئه المصریه العامه للکتاب، چاپ سوم، بی‌تا.
21. کتاب ریاحین حکمت (کلامی از درسهای آیت الله جوادی آملی)، حسن اکبری رزین اهری ناشر قم، مرکز نشر کتاب زمستان 1996.
22. بحار الانوار. 